



که به بنگاله می رود

شماره ۱۷ بهار ۱۳۸۱

مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران - دهلی نو

مشهد می آید خوشتر از همه من و تو

نایب بزرگوار است	ای که در بندم بر من می آید	من که در کشی از دستم از زمین
بد بخت بد بخت است	کز من در بند بخت بد بختی	مال من است ای یک چشم بختی
دولت عشق برین کج چون از حضرت افخار	خرد ز خرد و جام می که در زرد چرخ	کوشش باج سلطنت می شکند کدی تو
شاد لب من آن چشم آه در	شاد لب چشم من یک کریان است	نور من است عارضت من که در سینه
کاین مرد چه پسند و خاک در کوی	بای دست شاهن فی باجا	ما را خوش گام شمع من سوزی تو

عنارانه به دست دورح و آن نه جبرص

مادر ره عشق تو اسیران بلایم
کس نیست چنین عاشق بجای تو ایام
بر ما نظری کن که در این ملک منیم
بر ما کرمی کن که در این محله گیم
ز بدی نه که در کج مناجات نشستم
و جدی نه که بر گرد خرابات برانم
نه ابل صلاحیم و نه ستان خیریم
ای خانه و آن خانه چه تو قسم و کجایم
صلح و شانسیم که از دانه ترسیم
بمخون صفت نیم که در عشق خدایم
ترسیدن ما چون که هم از بیم جلا بود
اکنون ز چه ترسیم که در عین بلایم
ما را بتو نسوزیم که کس محرم این نیست
گر سر برود و سر تو با کس بخشایم
ما را نه غم و درخ و نه حرص بهشت
بردار ز رخ پرده که مشتاق نقابم
در باب دل شمس خدایم مفر تریز
رحم آرد که ما سوخت و داغ خدایم



شماره ۱۷، بهار ۱۳۸۱

فصلنامه رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو

مدیر مسئول و سردبیر : مدیر مرکز تحقیقات فارسی

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران

□ قند پارسی □

□ مشاوران

پرفسور نذیر احمد

پرفسور سیّد امیر حسن عابدی

پرفسور عبدالودود اظہر دہلوی

□ همکاران مجلہ

□ ویراستار: کورش منصوری

□ طراح و مسؤل چاپ: محمد حسن حدادی

□ تحریر رایانہ ای: عبدالرحمن قریشی

□ ناشر

رایزنی فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران

۱۸، تلک مارگ، دہلی نو ۱۱۰۰۰۱

۳۳۸ ۳۲۳۲-۴

ای میل: ich@iranhouseindia.com

[www.http\\iranhouseindia.com](http://www.iranhouseindia.com)





یادآوری چند نکته

- مقاله ارسالی برای چاپ در فصلنامه قند پرسی، باید حروفچینی (تایپ) شده یا با خط خوش و خوانا نوشته شود.
- مقاله‌های پژوهشی باید مستند به منابع و مأخذ معتبر باشد.
- مقاله‌های ارسالی باید قبلاً چاپ نشده باشد.
- مدیریت قند پرسی در انتخاب مقاله‌ها برای چاپ آزاد است و مقاله‌های دریافت شده را پس نخواهد داد.
- مقاله‌های چاپ شده در این فصلنامه، معرف آرای نویسندگان آن است و الزاماً نظر مدیریت فصلنامه نیست.
- حق التالیف مناسب به مقاله‌هایی که در این فصلنامه به چاپ رسد، پرداخت خواهد شد.
- در صورت امکان مقالات خود را از طریق پُست الکترونیکی (ای‌میل) یا پُست سفارشی (REGISTERED) ارسال نمایید.

ich@iranhouseindia.com

[www.http\\iranhouseindia.com](http://www.iranhouseindia.com)





فهرست مطالب

عنوان	نام نویسنده	صفحه
○ مقدمه.....		۳
○ پیام وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی.....		ح
○ پیام ریاست محترم سازمان فرهنگ و ارتباطات.....		یا
● اشاره‌ای به قلعه آگره در دست‌نوشته‌های پارسی در سده یازدهم میلادی.....	پرفسور نذیر احمد.....	۱
ترجمه: خانم نگار موهبت		
● یک نسخه خطی پرارزش از کلیات عیید زاکانی.....	پرفسور سید امیر حسن عابدی.....	۱۴
● دو غزل در استقبال مرزا صائب.....	محمد ولی الحق انصاری.....	۲۱
● نفوذ زبان و ادبیات فارسی بر زبان دکنی.....	مرحوم دکتر محمد اسلم خان.....	۲۳
● مؤسسه‌های علمی و پژوهشی جندراباد.....	دکتر سیده بشیرالنساء بیگم.....	۲۸
● صفارزاده.....	دکتر احمد تمیم‌داری.....	۴۱
● معرفی نسخه خطی کنزالبلاغه محفوظ در موزه سالار جنگ هندوستان.....	دکتر یحیی طالبیان.....	۶۳
● مروری گذرا بر کتاب لهجات سکندر شاهی اثر عمر سماء یحیی الکابلی در قرن ۱۵ م.....	دکتر سیده بلقیس فاطمه حسینی.....	۷۳
● ملتان نخستین مرکز فارسی در شبه قاره.....	دکتر رفیع کاظمی.....	۸۱

- تأثیر اسلام بر تمدن هند..... خانم نجمه هبة الله..... ۹۵
ترجمه: پرویز تیری
- ذکر بنارس در شعر فارسی..... دکتر خانم شمیم اختر..... ۱۱۲
- اهمیت ادبی و تاریخی تواریخ آصف جاهی دکتر خانم زیب النساء حیدر..... ۱۳۳
- عوامل مهم نفوذ و گسترش زبان فارسی
در شبه قاره..... دکتر علی محمد مؤذنی..... ۱۳۶
- دویستی ایرانی..... دکتر خانم نرگس جهان..... ۱۴۳
- افکار عارفانه داراشکوه در پرتو آثارش.. دکتر خانم شوکت نهال انصاری... ۱۵۱
- پیوند زبان فارسی با هند در آیینۀ زمان.. دکتر خانم فاطمه مدرسی..... ۱۶۵
- نسخه ناسخه و عبداللطیف..... کورش منصوری..... ۱۸۰
- خواب دیدم ماه بالا آمده است..... علی رضا کاریخش..... ۲۱۳
- پیشینه غزل سرایی و خمربه سرایی و
مقدمه‌ای بر تفسیر سروده‌های خیام.. اکبر ثبوت..... ۲۱۸
- ارزش و اهمیت ادبی و فرهنگی
تاریخ شاکرخانی..... دکتر جمیل الرّحمن..... ۲۲۵
- تاریخ و تحوّل روزنامه‌نویسی فارسی
در هند..... دکتر غلام نبی احمد..... ۲۳۵
- جانی هستی..... کمال زین الدین..... ۲۵۳
- اخبار فرهنگی و ادبی..... ۲۵۶
- انتشارات مرکز تحقیقات فارسی..... ۲۶۰
- اطلاعیه..... ۲۶۱
- آموزش مکاتبه‌ای زبان فارسی..... ۲۶۲



به نام آنکه جان را فکرت آموخت

و یا

سلامی چو بوی خوش آشنایی

به دستداران و خدمتگزاران فرهنگ فارسی و آرزوی توفیق بیشتر برای همگان

و امید به تداوم و افزایش همکاریهایی که در تهیه مقالات فصلنامه داشته‌اند.

پیام وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی به مناسبت برگزاری بیست و سومین سمینار سراسری استادان زبان فارسی در هند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

به نام چاشنی بخش زبانها حلاوت بخش معنی در بیانها

شکر پاش زبانهای شکر ریز به شیرین نکته‌های حلت انگیز

دو ملت بزرگ ایران و هند، از دیرباز پیوندهای استواری با یکدیگر داشته‌اند که در توسعه اجتماعی و مدنی ایشان نقش مهمی ایفا کرده است. آنچه این پیوندها را تداوم و استمرار می‌بخشیده، مبادلات فرهنگی در اشکال گوناگون بوده است. این داد و ستدهای فرهنگی در اعصار پیش از اسلام در شکل ترجمه کتابهایی مانند کلبه و دمنه و نظایر آن جلوه داشته است. در عرصه دین، آیین بودا خصوصاً در شرق و شمال شرقی ایران رواج داشته و تأثیراتی هم بر مذاهب بومی مانند مانوی‌گری گذارده است. در اعصار پس از اسلام، با رواج معارف و زبان و ادب و عرفان ایران در مناطقی مختلف شبه قاره، هندیان به فرهنگ ایران در شاخه‌های متعدد آن، خدمات فراوان کرده‌اند. و در خلق آثار بسیاری به فارسی در زمینه‌های علمی و ادبی و دینی و تاریخی و اجتماعی و عرفانی و هنری و اخلاقی تلاشهای پرشماری داشته‌اند و چه بسا فرهنگنامه‌ها، تذکره‌ها، شروح دواوین، منظومه‌ها



و غیره که در هند تألیف شده و از لحاظ کمیت و کیفیت از موارد مشابه در ایران برتر و بیشتر بوده است. آثار فرهنگی گرانبهای که بدین ترتیب پدید آمده، میراث پرافتخاری است که شناسایی و پاسداری و بهره برداری از آنها بر جمله ایرانیان و هندیان فریضه است. زیرا حفظ این میراث فرهنگی، برای هر یک از دو طرف به معنی حفظ پل ارتباطی با مردم کشور است که در طول بیش از هزار سال مستحکم‌ترین پیوندهای فرهنگی و اجتماعی را با آنان داشته است؛ به ویژه در این روزگاری که جوامع انسانی به صورت یک واحد به هم پیوسته درآمده و هر یک برای بقا و دوام خویش بیش از گذشته، نیازمند پیوندهای استوار با دیگران است.

از سوی دیگر، برای هر یک از دو ملت ایران و هند، پاسداری از این میراث فرهنگی به منزله پاسداری از زنجیره طلایی پیوند با گذشته خویش و از ضرورتها و لوازم حفظ هویت ملی است. هر یک از این آثار فرهنگی به منزله عنصری است که از ترکیب آنها هویت و ملیت ما تشکیل می‌شود و مجموعاً سرمایه عظیمی است که موجودیت معنوی ما در گرو آن و خود پشتوانه کبان قومی ما می‌باشد. چنان که غفلت از آن نیز موجب اختلال در شعور ملی و لرزش مبانی قومیت ماست.

بر این اساس، تلاشهایی که با هدف حفظ میراث مشترک فرهنگی هند و ایران که همانا زبان و ادب فارسی است انجام می‌گیرد، از اهمیت بسیار برخوردار است. برنامه‌هایی همچون برگزاری گردهمایی استادان محترم فارسی هند و نشسته‌های علمی مشترک ایشان با هم‌تایان ایرانی خود، راه را بر پاسداری از این فرهنگ و استفاده بهینه از آن هموار می‌نماید.



پیام وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی

با آرزوی توفیق هر چه بیشتر برای همگی و با امید به اینکه در پرتو تعلیم و تربیت این استادان، شاگردان شایسته‌ای در عرصه ادب و فرهنگ و گرانمایگانی چون سعدی و حافظ و مولوی و خسرو و بیدل و غیره پرورش یابند.

گمان مبرکه به پایان رسید کار مغان هزار باده ناخورده در رگ تاک است

احمد مسجد جامعی



پیام ریاست محترم سازمان فرهنگ و ارتباطات به مناسبت برگزاری بیست و سومین سمینار سراسری استادان زبان فارسی در هند

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

ای دل به بوی غنچه‌ای از بوستان هند جان را نثار کن به ره دوستان هند
برگزاری سمینار استادان زبان فارسی در شبه قاره هند، فرصت مغتنمی است تا
یک بار دیگر بر روابط دیرینه و دیرپای مردمانی که در این گستره وسیع جغرافیایی
زندگی می‌کنند، توجه و تأکید شود. دوستی کهنسال اقوام ایرانی و هندی، که قدمت
آن به سده‌ها و هزاره‌ها می‌رسد، برگرفته از تفکری است که اولویت را به الوهیت
می‌دهد و ریشه در اوستا و وداها دارد.

ورود زبان فارسی به شبه قاره و دعوت از نویسندگان و شاعران و هنرمندان
ایرانی به هند و حمایت و سرپرستی از ایشان باعث گردید تا این دوستی به انس و
الفتی جاودانی مبدل شود. در واقع محملی که این دوستی را گُل افشان کرد، زبان
سانسکریت بود، چرا که پیوندهای زبان سانسکریت با فارسی دری از پیوندی
خانوادگی بوده است. این روابط متقابل باعث تعامل فرهنگی گسترده بین ایران و
هند شد و در نتیجه منجر به خدمات ارزنده و گرانبهای متقابلی گردید که ادبیات
ایران و هند را ابدی و جهانی کرد. کتابهای فراوانی از سانسکریت به فارسی ترجمه

و از طریق زبان فارسی به زبانهای غربی راه یافت. پژوهشگران زبان و ادب فارسی به نیکی می دانند که بخش مهمی از کلیلله و دمنه موجود فارسی دری که از امتهات متون ادب محسوب می گردد، اصل سانسکریت دارد و متعلق به مردم هند قدیم بوده است. از سوی دیگر، زبان و ادب فارسی آنچنان در دل مردم شبه قاره جای گرفت که پدر ناگور، فیلسوف بزرگ شرق، در آن سوی مرزهای خاور هند، هر بامداد غزلی از حافظ می خواند و دیوان حافظ در شبه قاره قبل از ایران به زیور طبع آراسته شد؛ یعنی نخست در سال ۱۲۲۰ هجری و سپس در سال ۱۲۵۶ هجری در ایران چاپ شد.

امید است که اجتماع امروز استادان بزرگ فارسی در شبه قاره و میهمانان گرانقدری که در این جا گرد آمده اند، موجب همبستگی بیشتر و تعامل معنوی در راه تکامل انسان خردمند امروزی باشد.

محمود محمدی عراقی



اشاره‌ای به قلعه آگره در دست‌نوشته‌های پارسی در سده یازدهم میلادی

نذیر احمد*

ترجمه: خانم نگار موهبت

مسعود سعد سلمان (۱۱۲۱/۵۵۱۵ م) شاعر نام آور پارسی، در ارتباط با تسخیر قلعه آگره به دست شاهزاده سیف الدوله محمود، فرزند ارشد سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی (۹۲-۴۵۰/۹۸-۱۰۵۸ م) به این قلعه اشاره نموده است. مسعود سعد دو شعر در مدح شاهزاده مذکور به علت پیروزی چشمگیرش سروده است. این اشعار، از قلعه، و پادشاهی که آن را تسخیر کرد، و دوران حکمرانی او توصیف کوتاهی ارائه می‌دهد. شاید این، نخستین اشاره به شهر آگره محسوب شود که در آن زمان کانون ترقی می‌بود. مشاهده عینی مسعود از چند جهت حایز اهمیت است. نخست، این ممکن است نخستین اشاره به این شهر باشد که بیش از نه سده پیش وجود داشت؛ دوم، جزئیات بی‌شماری را عرضه می‌دارد که در هیچ منبع دیگری یافته نمی‌شود؛ سوم، گزارشی که یک شاهد عینی حادثه درباره آن داده، صحت و دقت آن را بی‌رقیب گردانیده است؛ چهارم، نگارنده خود گواهی بر رویدادهایی بوده که به قلم خویش روایت کرده است.

مسعود سعد سلمان حدود سال ۱۰۴۰/۴۴۰ م در لاهور زاده شد. وی به تنی چند از حاکمان غزنوی پیوست که پنج تن از آنان را در دیوانش ستوده است و عبارتند از:

* - استاد ممتاز بازنشسته فارسی دانشگاه اسلامی علیگره، علیگره

ابراهیم بن مسعود (۹۲-۵۴۵/۹۸-۱۰۵۸ م)؛ علاءالدوله مسعود بن ابراهیم (۵۰۸-۴۹۲/۱۱۱۴-۱۰۹۸ م)؛ شیرزاد بن مسعود (۹-۵۰۸/۵-۱۱۱۴ م)؛ ارسلان بن مسعود (۱۱-۵۰۹/۱۷-۱۱۱۵ م)؛ و بهرام شاه بن مسعود (۵۲-۵۱۱/۵۷-۱۱۱۷ م). اما حامی اصلی مسعود، شاهزاده سیف‌الدوله محمود بن ابراهیم بود که شاعر، بلندترین ابیات خود را برای او سروده بود. شاهزاده نامبرده بزرگترین و خوش اقبال‌ترین فرزند ابراهیم بود. وی از سوی پدر خویش مأمور ادامه لشکرکشی‌ها به هندوستان شد. سروده‌های مسعود و ابوالفرج^۱ رونی - همروزگار او - مهم‌ترین منابع اطلاعاتی درباره این لشکرکشی‌هاست.

شاهزاده محمود از سوی پدر خویش، سلطان ابراهیم به عنوان یگانه حکمران سرزمین هند در سال ۴۶۹/۱۰۷۶ م تعیین شد. این رویداد را مسعود سعد در شعر^۲ خود که بسیار حایز اهمیت است سرود، و این هم پاره‌ای از ابیات آن:

چوروی چرخ شد از صبح چون صحیفه سیم	ز قصر شاه مرا مژده داد باد نسیم
که عز ملت محمود سیف دولت را	ابوالمظفر سلطان عادل ابراهیم
فزود حشمت و رتبت به دولت عالی	جو کرد مملکت هند را بدو تسلیم
بنام فرخ او خطبه کرد در همه هند	نهاد بر سر اقبالش از شرف دیهیم
خجسته باد بر شاه خلعت سلطان	به کامگاری بر تخت و ملک باد مقیم
منجمان همه گفتند کاین دلیل کند	به حکم زیج بتانی ^۳ که هست در تقویم
که دیر زود خطیبان کنند بر منبر	به نام سیف دول خطبه‌های هفت اقلیم

۱- ابوالفرج - همروزگار مسعود سعد سلمان و متولد لاهور. به خدمت حاکمان غزنوی - ابراهیم بن مسعود و پسری علاءالدوله مسعود - درآمد او همچنین به لشکرکشی این شاهان اشاره کرده است.

دیوان کوناه او به بیوست در محنت ارمغان در سال ۵-۱۳۰۲ هجری شمسی چاپ شد.

۲- دیوان مسعود سعد سلمان. تهران، ۱۳۳۹ ه.ش. ص ۳-۳۴۲.

۳- تالی محمد (م ۶۲۵) - حشر الثانی - زبانه‌بیدان و ستاره‌شناس مشهور بود.



به سال پنجه از این پیش گفت بوریحان در آن کتاب که کردست نام او تفهیم^۱
 که پادشاهی صاحبقران^۲ شود به جهان چو سال هجرت بگذشت تی و سین و میم^۳
 هزار شکر به هر ساعتی خدا را باد که داد ما را شاهی بزرگوار و کریم
 کنون به دولت تو ملک را فزاید فر کنون به فز تو هندوستان شود چو نعیم
 در طول این دوره بود که خلیفه عباسی المقتدر بالله (۸۷-۴۶۷هـ) وی را مفتخر
 به لقب عز‌الملک^۴ (شکوه و عزت دین) و او را امیرالمؤمنین ثانی (شمشیر آزموده دین)
 نامگذاری کرد.

لشکرکشی‌های شاهزاده محمد به هند می‌بایست پیش از سال ۴۶۴/۱۰۷۱م آغاز
 شده باشد؛ چرا که در یکی از شعرهای مسعود، وی تقارن سال نوی ایرانیان را با ماه
 رجب از تقویم اسلامی^۵ ثبت کرده. گفته شده است قلعه آگره در سال نوی ایرانیان
 فتح گردید. اما هیچ سند معتبری دال بر این که قلعه در ماه رجب تقویم اسلامی تسخیر
 شده باشد، وجود ندارد. حتی اگر چنین اثبات شده باشد که قلعه در ماه رجب تسخیر
 گردیده، باز باید تاریخ ۴۶۴، ۴۶۵ یا ۴۶۶ هجری باشد؛ زیرا در این سه سال است که
 توروژ مقارن و همزمان، با ماه رجب بوده است. به هر روی، این پیروزی پیش از سال
 ۴۶۹/۱۰۷۶م به نظر می‌رسد؛ یعنی در سالی که شاهزاده محمود حکمران هند گردید.

پیروزی کتاب التفهیم خود را در سال ۲۲۰/۱۰۲۹م تألیف نمود. متن موجود این کتاب شامل این
 پیشگویی‌ها نیست (رجوع به م. غزنوی، رساله مسعود سعد سلمان)

۲- اصطلاح صاحبقران شکل کوتاه صاحب قزاق السعدین (صاحب اتصال فرخنده دو ستاره یکجستی) است
 در ارتباط با عنوان سیف الدوله. رجوع شود به دیوان مسعود، ص ۲۶۶: دیوان روی (ردیف الما)
 ۳- تاریخ با حروف ابجد محاسبه شده است: از حروف «ت» (۲۰۰)، «س» (۶۰) و «ج» (۳۰۳) با
 ۲۰۰+۶۰+۹=۲۶۹

۴- دیوان مسعود، ص ۶۱-۶۶ که فسیده‌ای به سبب مطابقت با عنوان گفته می‌شود برای ثانی رجوع
 شود به دیوان، ص ۲۲۳. عنوان توسط خلیفه منظر (مختار؟) (م: ۲۸۷هـ).

۵- دیوان مسعود، ص ۳۹.

در طول مرحله بعدی زندگی وی، سیف الدوله محمود توسط پدر خویش سلطان ابراهیم و به علت بدگمانی وی که شاهزاده تصمیم به پیوستن به سلطان ملک شاه سلجوقی (۸۵-۴۶۵هـ/۹۲-۱۰۷۲م) را دارد، به زندان^۱ افکنده شد. تاریخ زندانی شدن وی را به اختلاف ذکر کرده‌اند: ۴۷۱هـ/۱۰۷۸م^۲؛ ۴۷۲هـ/۱۰۷۹م^۳؛ ۴۸۰هـ/۱۰۸۷م. اما پژوهشگران کنونی^۴، تاریخ اخیر را ارجح می‌دانند. همراه شاهزاده، تمام درباریان وی از جمله شاعر محبوبش مسعود سعد سلمان نیز محبوس شدند. شاعر تمام این ده سال^۵ را در بند بسربرد و پس از چند سال رهایی از بند، دوباره به مدت هشت یا نه سال دیگر حبس گردید.

اکنون ایاتی را در این جا نقل می‌کنم که توصیفی است از فتح قلعه آگره توسط سیف الدوله. نخستین شعر در بردارنده تود و سه بیت است که با این عنوان آغاز می‌شود^۶:

هم در ثنای آن پادشاه^۶ و تهنیت فتح آگره

ایا نسیم سحر فتح‌نامه‌ای^۷ بردار به هر ولایت از آن فتح، نامه‌ای بسیار
 میشران را راه گذر بیارایند به هر ولایت رسم این چنین بود ناچار
 میشری تو و آراسته است راه تو را بهار تازه و نوروز خرم از گلزار
 خوازه بست ز گلبن همه فراز و نشیب بساط کرد ز سبزه همه جبال و قفار

۱- چهارمقاله. چاپ لندن، ۱۹۰۹م، ص ۲۲.

۲- رجوع شود به محمل فصیحی، ج ۱، ص ۱۹۲، زیر سال ۴۷۱ هجری.

۳- رجوع شود به تعلیقه چهارمقاله نوشته فروزی ص ۹-۱۷۸، تاریخ ادبیات در ایران، صفح ۲، ص ۲۸۲.

۴- مقدمه‌ای بر دیوان مسعود نوشته رشید یاسمی.

۵- دیوان مسعود، ص ۴۲-۴۶ و ۸-۳۰۷.

۶- شعر در مدح سیف الدوله محمود است.
 ۷- انعام شریفیات به وسیله سرودن شعرها با شوه‌های بیروزی و از فتوحات بزرگوار خود تحلیل کرد.
 در میان شاعران و نویسندگان پارسی راجع بود رجوع شود به رسائل الاعجاز امیر خسرو.



کشیده الحان چون ارغنون موسیقار
 نشانند ابر هوا بر تو لؤلؤ شهوار
 تو می‌خرام به صد مرتبت مبشروار
 ملوک جان و روان پیش تو کنند نثار
 چو فتح‌نامه بدادی پیام هم بگذار
 به کارزار شهنش پیام من به چه کار
 خدایگان جهان خسرو صغار و کبار
 به بوم هند درآورد لشکر جزار
 خیاره کرد ز لشکر چهل هزار سوار
 همه زمینش سنگ و همه نیاتش خار
 مسیر دیو دژ آگه به خاک بر هنجار
 فراشته سر رایت به گنبد دژار
 خدای راهنمای و ملایکه انصار
 چنانکه آید از آفاق سوی بحر انهار
 کهبینه هدیه هر یک ز جامه صد خروار
 بگرد تیره ببوشید چرخ آینه‌وار
 به سان کوه برو باره‌های چون کهسار
 نکرده با وی غدیری زمانه غذار
 ز تیغ آهن سنب و ز تیر خاره گذار
 یکی بلندی و او بر سرش گرفته قرار
 همه سراسر بر شوزه شیر و اقمی مار
 درو کشیده یکی سایبان به ز زنگار
 دو فوج حور کمر بسته بر یمین و یسار

به باغ بلبل و قمری و عندلیب از لہو
 بدین بشارت چون بگذری به هر کشور
 ره تو سر به سر آراست نو بهار گزین
 به هفت کشور چون این خیر بگویی تو
 پیام خواهم دادن تو را به هفت اقلیم
 تو خود مشاهد حالی و بوده‌ای حاضر
 بگو که چون ملک عصر سیف دولت و دین
 ز بهر نصرت اسلام را ز دارالملک
 بدانکه تا نبود لشکری گران و بزرگ
 رهی گرفته به پیش اندرون دراز و مهیب
 شعاع کوکب ثابت به چرخ بر رهبر
 همی خرامید اندر میان هندوستان
 سیمهر نیک سگال و زمانه فرمانبر
 بدو ملوک ز اطراف روی بنهادند
 کمینه خدمت هر یک ز تنکه صد بدره
 چو می‌گذشت گذر کرد رایت عالیش
 حصار آگره پیدا شد از میانه گرد
 به حسن رتبت او نارسیده دست قضا
 به کارزار زده دست و گرم گشته نبرد
 به خواب دید دگر شب امیر آن جی پال
 شده هراسان از جان و گرد بر گردش
 ز دور دید یکی مرغزار خرم و سبز
 نهاده تختی زرین بر او فرشته وشی



خیال دولتش آمد فراز و گفت بدو
 بپایدت بر آن سایبان رنگین شد
 چو دیدی جی‌پال این خواب سهمگین در وقت
 یقین شد او را کآن سایبان محمودیست
 سراپیان و غلامان دو فوج بسته کمر
 چو شمع روز شد از کله کبود پدید
 امیر آگره جی‌پال از سر گنبد
 سرای پرده سیفی بدید و خدمت کرد
 پیام داد به خسرو که ای بزرگ ملک
 به بندگیست مقزم توام خداوندی
 اگر تو عفو کنی، بر دلم بیخشایی
 جواب داد شهنشاه سیف^۱ دولت و دین
 حصار دیدم بیمر و لیک هر یک را
 همی بجستم حصنی عظیم دوشیزه^۲
 کنون که یافته‌ام این حصار آگره را
 ملوک را همه مقصود سیم و زر باشد
 پس آنگهی به سپه گفت جنگ پیوندند
 سپاه گرد حصار اندر آمدند چنانک

^۱ - احتمال می‌رود واژه در مفهوم صرف اصطلاح بکار برفته است.

^۲ - در اسناد پارسی قلعه تسخیر نشدنی، قلعه العذرا یا قلعه بکر نامگذاری شده است. رجوع شود به تاریخ بیهقی. چاپ تهران، ۱۳۲۲ ه.ش. ص ۲۳۲ که در آن صفحه قلعه هانسی به طور قیاس آمده است. فتح این قلعه به دست مسعود غزنوی در سال ۴۲۹ هجری. در زمین الاحیاء. چاپ تهران، ص ۲۱. یا این کلمات بیان شده است: «قلعه زن شد». این بدان معناست که دیگر دوشیزه نیست.



حصار آگره مانده میانهٔ دو سپه به سان چرخ برد سنگ منجنیق روان پیاده دیدم^۱ با خود و جوشن و خنجر به سنگ و تیر و به آتش همی نگشت جدا هزار زخم فکند و دلش نگشت ملال هر آتشی که بینداختندی از کنگر هر آن سواری کاندر میان آتش رفت برون شد او چو براهیم آزر^۲ از آذر گذشت روزی چند و همی نیاسودند شیبی که بود بسی سهمگین تر از دوزخ چو رعذ از ابر بغرید کوس محمودی سرایبان ملک جملگی بجوشیدند به تیغ کردند از خون دشمنان هدیبی ز ترس چنبر گردون بایستاده ز دور خدایگان را دیدم به گرد رزم اندر تبارک الله چشم بد از کمالش دور زغازیان به حصار اندرون درآمد بانگ خدایگانا هر وقت فتح خوش باشد

برونش لشکر اسلام و در درون کفار چنان کجا به سوی چرخ دعوت ابرار همی خزید به کردار مار بر دیوار بدوختندش گویی به آهنین مسمار هزار زخم بخورد و تنش نگشت فگار چنان نمودی کز چرخ کوکب سیار و گرچه بود ز آتش به گرد آن انبار به گرد آتش سوزنده گشت چون گلزار سپه ز کوشش در روز روشن و شب تار کریه و زشت چو دود سیاه و تیره چو قار برآمد از پس دیوار حصن ما را مار^۳ برآمدند به هر کنگر ازدها کردار زمین آگره همچون زمین دریا بار ز سهم چشمهٔ خورشید در شده به غبار چوشیر شرز به دست ازدهای مردم خوار چو نور بود بر آن مرکب جهنده چو نار ز ملک خسرو محمود باد برخوردار و لیک خوشتر باشد به روزگار بهار

۱- این امر حضور شاعر را در صحنهٔ ثابت می‌کند.

۲- تلخیص مشهوری است در مورد حضرت ابراهیم (ع) که به دستور نمرود در آتش افکنده شد و آتش تبدیل به گلستان گردید.

۳- این واژه هندی در این جا بکار رفته؛ شاید به معنای اعتصاب، کشمکش و مبارزه تعبیر باشد.

نمود در هند آثار فتح شمشیرت
 حسام تیز تو شد ذوالفقار و هند عرب
 حسام تست اجل، وز اجل که جست امان
 زمین هند چنان شد که تا به حشر برو
 کنون ملوک ز اطراف زی تو بفرستند
 چو پیل جمع شود پیل خانه کن قنوج
 تو بود خواهی صاحبقران به هفت اقلیم
 شعر دوم با عنوان زیر آغاز می‌شود:

دو سعادت به یکی وقت فراز آمد تنگ
 ما ازین هر دو به شکر و به ثنا قصد کنیم
 ماه نوروز^۱ دگر بار به ما روی نمود
 کشوری بود نه قلعه، همه پر مرد دلیر
 بی او رفته در آن جا که قرار ماهی
 گرد او بیشه و کوه گشن و سبز چنانک
 این چنین قلعه محمود جهاندار گرفت
 پشته‌ها کرد ز بس کشته درو پنجه^۲ جای
 برد زنجیر به زنجیر از آن قلعه قطار

یکی از گردش سال و یکی از شورش جنگ
 زانکه انده شد و شادی سوی ما کرد آهنگ
 قلعهٔ آگره درآورد ملک‌زاده به چنگ
 بر هوا بر شده و ساخته از آهن و سنگ
 سراو بر شده آن جا که نبات^۳ و خرچنگ^۴
 گذر باد و ره مار درو ناخوش و تنگ
 به دلیری و شجاعت‌نه به مکر و نیرنگ
 جوی خون‌کرده به هر پشته‌روان صد فرسنگ^۵
 همچنانست که بر روی هوا صف کلنگ

۱- این مصرع از عصری است که شاعر تاج افشار محمود عزنوی را آراسته است.

۲- نوروز یا سال نو، مراسم بسیار مهمی برای ایرانیان است که در روز اول فروردین، روز اول شوی-پارسی جشن می‌گیرند. حکمرانان هندی نیز آن را با سرود جشن می‌گرفتند.

۳- آنان دوتا هستند؛ اولی دت اصغر یا دت صغری و دومی دت اکبر یا دت کبری نامیده می‌شوند.

۴- خرچنگ، معادل پارسی همان سرطان عربی است؛ یکی از دوازده نشان منطقه البروج.

۵- فرسنگ یا فرسخ نزدیک ۶۰۰۰ یارد یا ۵۹۱۹ متر است اما براساسی، حدود ۳ مایل می‌شود.

ای امیری که برون آرد بیم و فزعت
 طعمه از ینجه شیر و خوره از کام نهنگ
 ای ترا فریدون^۱ و نهاد جمشید^۲
 وی تو را سیرت کیخسرو^۳ و رای هوشنگ^۴
 ای به صدر اندر بایسته‌تر از نوشروان^۵
 وی به حرب اندر شایسته‌تر از پوریشنگ^۶
 زود باشد که ازین فتح خبر کرده شود
 به خراسان و عراق و حبش و بربر و زنگ
 زین سپس نامه فتح تو سوی حضرت شاه
 دمبدم آید از معبر چین^۷ و لب گنگ
 میل بعضی ملکا سوی نشاط است و طرب
 اندرین فصل و سوی خوردن بگماز چو زنگ
 زانکه بستان شده از حسن به سان مشکوی
 زانکه صحرا شده از نقش بسان ارتنگ^۸
 مرغزار و کهسار از سپرغم و خیری
 راست چون سینۀ طاووس شد و پشت یلنگ
 اختیار تو درین وقت سوی عزم سفر
 از پی قوت دین و قیل همت و ننگ
 حرب کفار گزیده بدل مجلس بزم
 بانگ تکبیر شنیده بدل نغمۀ چنگ

پس از یک بررسی دقیق از ابیات هر دو شعر که در ستایش سیف الدوله در بالا عنوان شد، به نتایج زیر دست می‌یابیم:

- ۱- شاه افسانه‌ای ایران که ضحاک را شکست داد و او را در کوه دماوند زندانی کرد و پس از آن به عنوان پادشاه تاجگذاری نمود. کاوه آهنگر تحت رهبری فریدون، مقابل ضحاک ییاخت.
- ۲- شاه افسانه‌ای ایران که بالغ بر سیصد سال بر این سرزمین حکمرانی کرد. گفته می‌شود او مراسم نوروز را مرسوم کرد.
- ۳- شاه افسانه‌ای ایران متعلق به سلسله برحسته کیانیان.
- ۴- او نوه کیومرث، اولین پادشاه افسانه‌ای ایران، مراسم سده معرفی اوست.
- ۵- نوشیروان دادگر (۷۹-۵۳۱ م) بیست و یکمین حاکم از سلسله ساسانیان بود. دوره او به عنوان پرافتخارترین دوره از تاریخ پارسی محسوب می‌شود.
- ۶- این مربوط به دوره تورانیان - شاه افراسیاب - است که جنگهای بسیاری با شاهان پارسی برپا انداخته بود.
- ۷- اصطلاح معبر چین؛ یعنی راه یابلی به کشور چین.
- ۸- ارتنگ، املا تغییر یافته ارژنگ؛ ارسنگ و غیره، و اشاره بسیار متداول در پارسی است.

۱- نام حکمران آگره راجه جی پال^۱ بود که طی ربع آخر سده یازدهم میلادی بر آن قلمرو حکم راند. حمله به آن قلعه می‌بایست زمانی پیش از سال ۱۰۷۶ م رخ داده باشد که تاریخ تاجگذاری سیف الدوله به عنوان حکمران کاملاً بی‌تجربه هندوستان است. این مورد منحصر اطلاعاتی، ممکن است با منابعی به همان اندازه با اهمیت - اگر در دسترس بوده - بررسی و اثبات شده باشد.

شگفت اینکه، ابن الاثیر^۲ لشکرکشی‌های هند را به اشتباه تحت رهبری پدر سیف الدوله، سلطان ابراهیم ۴۷۲ هـ/ ۱۰۷۹ م بیان می‌دارد. اما این گونه که پیشتر از آن دیده می‌شود، رهبر لشکرکشی، شاهزاده سیف الدوله بود، نه پدرش ابراهیم؛ و آن پیشتر از سال ۱۰۷۹ م به تحقق پیوست و این گونه نتیجه‌گیری می‌نمایم که آن، پس از فتح آگره بود که سلطان ابراهیم وی را به عنوان حکمران سرزمین هند در سال ۴۶۹ هـ/ ۱۰۷۶ م منصوب کرد.

در این ارتباط می‌توان گفت برخی نویسندگان چون نویسنده چهار مقاله^۳ عزل سیف الدوله و زندانی شدن وی را در سال ۴۷۱ هـ/ ۱۰۷۸ م یا ۴۷۲ هـ/ ۱۰۷۹ م^۴، یادآور شده‌اند، پس در این مورد اظهار نظر ابن الاثیر کاملاً بی‌اساس خواهد بود. با این همه، پژوهشگران^۵ سال ۴۸۰ هـ/ ۱۰۸۷ م را به عنوان تاریخ عزل و حبس محمود ذکر کرده‌اند.

۱- در اشاره ابن الاثیر به قلعه رویال به نظر می‌رسد طرز نادرست خواندن نام جی پال است. همچنین راجه جی پال نام حکمران هند در زمانی بود که محمود غزنوی به قلمروی وی حمله‌ور شد. در اسناد پارسی این نام اغلب جی پال ضبط شده است تا جی پال.

۲- ابن الاثیر، ج ۱۰، ص ۱۱۳ ذیل حوادث سال ۲۷۱ هجری.

۳- چاپ لیدن، ۱۹۰۹ م، ص ۲۲.

۴- مجمل فصیحی، ج ۱، ص ۱۹۲ زیر سال ۲۷۱ هجری.

۵- فردوسی: تعلیقه چهار مقاله، ص ۹-۱۷۸، رساله مسعود سعد سلمان: صفات تاریخ ادبیات پارسی،



- ۲- از اشعار مسعود سعد در می‌یابیم که آگره شهری کهن و قلعه آن بسیار مخوف بود. پی و بنیان محکم و سنگی داشت، سر به فلک کشیده و احاطه شده با پشته‌های بلند و جنگلهای انبوه بود.
- ۳- مسعود سعد خود به همراه شاهزاده حضور داشت و بدین علت است که وی از ضمیر «من» هنگام توصیف رشادتهای شاهزاده استفاده می‌نماید. پس به عنوان یک شاهد عینی، اظهارات وی بسیار ارزنده و با اهمیت است.
- ۴- کابوس هولناک راجه جی پال بسیار او را وحشت زده کرد و همین امر سبب شد تا او بدون هیچ قید و شرطی قلعه را تسلیم شاهزاده محمود نماید؛ اما امتناع شاهزاده از پذیرش این پیشنهاد و انتخاب مبارزه کاملاً عجیب به نظر می‌رسد.
- ۵- تسخیر قلعه همزمان با سال نو ایرانیان بود، در حالی که در آن زمان شاهزاده محمود در هندوستان بسر می‌برد. براساس یکی از اشعار مسعود سعد، نوروز (سال نو ایرانیان) با ماه رجب^۱، هفتمین ماه از تقویم اسلامی مقارن بود. نوروز سه بار در سال ۴۶۴، ۴۶۵ و ۴۶۶ هجری در رجب واقع شده بود. ما هیچ مدرکی دال بر اینکه در چنین سالها فتح قلعه وقوع یافته، در اختیار نداریم.
- ۶- علاوه بر اشاراتی به آگره که در دو شعر پیشین مسعود سعد بیان شد، به لشکرکشی‌های متعدد سیف الدوله به هندوستان - بدون ذکر هیچ جزئیاتی^۲ از آن - اشاره کرده است. اما اطمینانی نیست که آیا شاعر در هیچ یک از آنها اشاره‌ای به لشکرکشی به آگره کرده است یا نه. این گونه گفته می‌شود که پس از موفقیت لشکرکشی وی در هند، محمود به غزنه^۳ مراجعت می‌نماید تا به سلطان گزارش دهد. مشخص نیست که آیا

۱- دیوان مسعود، ص ۳۹، شامل بیت زیر است:

خجسته بادت نوروز و این چنین نوروز هزار جفت شده با مه رجب دریاب

۲- دیوان (مسعود)، ص ۴، ۱۱، ۶-۳۲، ۲۲۰، ۳۳۲ و ۴۲۰.

۳- دیوان (مسعود)، ص ۲۲۴.

بازگشت محمود پس از فتح آگره انجام گرفته است یا خیر.

۷- شاهزاده سیف الدوله نقشه‌ای داشت تا به کتوج که قبلاً توسط سلطان محمود غزنوی مورد تاخت و تاز قرار گرفته بود، حمله نماید. اما این نقشه نتوانست با موفقیت انجام پذیرد. براساس گفته‌های مسعود سعد، چاند در آن زمان حکمران آن منطقه بود.^۱ دیوان این شاعر شامل حداقل دو شعر^۲ در مدح علاءالدوله مسعود است که نشان می‌دهد شاهزاده پس از مرگ پدرش ابراهیم، به کتوج حمله می‌نماید. پرفسور رشید یاسمی در مقدمه خویش بر دیوان مسعود سعد اظهار کرده است^۳ که علاءالدوله به عنوان یک شاهزاده لشکرکشی به این شهر هندوستان را رهبری نمود و در زمانی پس از یورش سیف الدوله حدود سال ۱۰۸۶/۵۸۴۰ م عهده‌دار امور هندوستان گردید. اما القاب و کنیه‌هایی را که شاعر در مورد علاءالدوله بکار برده، نشان می‌دهد این شاهزاده، پادشاهی خودمختار^۴ بوده و در نتیجه به نظر این یورش پس از سال ۱۰۹۸/۵۴۹۲ م انجام گرفته است.

این اشعار دارای ارزش تاریخی است؛ همچنین اطلاعاتی دستچین شده است که در هیچ منبع دیگری ممکن است یافته نشود. مثلثی یا مثلثی نام دیگری است که به عنوان حکمران کتوج عنوان شده است. احتمال دارد این نام تحریف شده باشد، اما همین نام در تصحیح چاپ شده دیوان ابوالفرج رونی^۵ نیز یافته می‌شود. هر چند اسم فرمانده بزرگانیور که در متن آمده، کاملاً تحریف است.

۱- دیوان (مسعود)، ص ۲۶۲.

۲- دیوان (مسعود)، ص ۲۸ و ۲۲۷.

۳- مقدمه‌ای بر دیوان مسعود، ص لا.

۴- رجوع شود به ص ۲۶.

۵- سر سلاطین مسعود کافرید و سرشت شکوه هیبت او کردگار از آتش و آب

۵- رجوع شود به پیش در مدح زریب شیبانی

آن ده معبود اهل مله‌ی را خود بشکست و ضبط کرد حصار



۸- از محل قلعه قدیمی راجه جی پال در آگره هیچ چیز مشخص نیست؛ هر چند بر طبق تذکره جهانگیری، اکبر شاه قلعه فعلی را پس از تخریب قلعه قدیمی احداث کرد^۱. از آن جایی که محل فعلی، محل مناسبی برای قلعه است، این گونه فرض می‌شود که قلعه قدیمی جی پال در این مکان قرار داشت.

مقوله بالا کاملاً اهمیت تاریخی دیوان مسعود سعد سلمان را ثابت می‌نماید. چنین دست‌نوشته‌کهنی اطلاعات ارزشمندی را نه تنها از فتح آگره به دست سیف الدوله بلکه از ارزش رویدادهای تاریخی متعدد از جمله فتح کنوج^۲ به دست علاءالدوله مسعود و سقوط جالندهر^۳ و دیگر قلعه‌های نظامی در طول سلطنت شیرزاد (۵-۱۱۱۴م)، لشکرکشی‌های ربیع شبانی^۴ و محمد اسبهد در طی سلطنت سلطان ارسلان (۷-۱۱۱۵م) و سقوط راجه دیوپال^۵ و تسخیر نارایان توسط زوریر شبانی^۶ طی دوره بهرام شاه غزنوی و غیره فراهم می‌نماید. به اختصار، نوشته‌های مسعود سعد و ابوالفرج رونی بر بسیاری از رویدادهای با ارزش در خصوص تاریخ تاکنون ناشناخته هند پرتو می‌افکند. بنابراین، این نوشته‌ها به‌عنوان کتاب مرجع هندی برای تاریخ هند بکار می‌رود.



- ۱- تورک جهانگیری. ترجمه اردو. لاهور، ۱۹۶۸م، ج ۱، ص ۵۳.
- ۲- دیوان مسعود سعد، ص ۲۸ و ۲۹.
- ۳- دیوان مسعود سعد، ص ۱۷۰، ۱۷۲، ۲۵۶، ۲۶۸، ۵۷۱، ۵۷۶ و ۷۰۲.
- ۴- دیوان مسعود سعد، ص ۲۳۲.
- ۵- مقدمه دیوان مسعود سعد، ص ۴.
- ۶- مقدمه دیوان مسعود سعد؛ همچنین دیوان مسعود سعد، ص ۲۱۹؛ دیوان رونی، توضیحی از قلمروی راجه دیوپال می‌دهد. این جنگ در دشت نارایان رخ داد.

یک نسخه خطی پرارزش از کلیات عیید زاکانی

سید امیر حسن عابدی^۵

نظام‌الدین عیید زاکانی^۱ یکی از بزرگترین شاعران و نویسندگان فارسی است. تذکره نویسان هند از وی توصیف و تجلیل بسیار کرده‌اند. مؤلفین *مرآة الخیال*، *تذکره حسینی*، *منتخب الاشعار* و *شمع انجمن* وی را *زبدة الظرفاء*، مؤسس *نیکو بیانی*، *فاضل کامل*^۲، *ندیم بزم سخن‌دانی* و *ظریف محفل شیرین بیانی*^۳ و *فاضل خوش طبع*^۴ خوانده‌اند.

مؤلف *عرفات العاشقین* می‌نویسد:

“خواحه عیید زاکانی از مشاهیر است، به غایت خوش طبیعت، عالی فطرت بوده و به حلیه فضیلت آراسته و از دس رذیلت پیراسته، صفات عیش در عین صفا، ذکای ذاتش در آن زکی، ذهنی در غایت دها، ذکایی با طلعت ذکا داشته”^۶.

صاحب *مجمع التفاضیس* می‌گوید:

- ۱- استاد ممتاز فارسی دانشگاه دهلی.
- ۲- لودی، امیر شیر علی خان: *تذکره مرآة الخیال*، مطبع مظفری بمبئی.
- ۳- سنهلی، حسین دوست: *تذکره حسینی*، مطبع نول کشور، ۱۲۹۲/۵-۱۸۷۵ م.
- ۴- مبتلا، مردان علی خان: *منتخب الاشعار*، تلخیص محمد اسلم خان، اندو پرشین سوسائتی، دهلی ۱۹۷۵ م.
- ۵- صدیق حسن خان: *شمع انجمن*، مطبع رئیس المطابع شاهجهانی، بهوپال، ۱۲۹۳ هـ، ص ۲۹۷.
- ۶- اوحدی، تقی: *عرفات العاشقین*، نسخه خطی شماره ۳۰-۲۲۹، کتابخانه خدا بخش، پناه، ص ۲۷۲ ب.



استادی او مقرر از باب سخن است.^۱

مؤلف صحف ابراهیم آورده است:

«در فنون معانی به حدی قادر بود که اکابر زمانش از بیم آن که عبید به هجویات بپردازد، تعظیم و تکریم آن می کردند»^۲.

مؤلف تذکرة روز روشن می نویسد:

«با وصف کمال علم و فضل، هزل و ظرافت بر وی مستولی بود. وجهش آن است که رساله ای در علم معانی و بیان به کمال متانت... نوشته، هر چند خواست به حضور شاهی گذراند، میسر نشد. ناچار این شیوه اختیار نموده و مقبول سلطان و وزیر و برنا و پیرگشت»^۳.

کلیات این شخصیت بزرگ ادبی در ایران^۴ و دیوان وی در هند^۵ به چاپ رسیده و انتشار یافته است. یکی از نسخه های خطی اصیل و مطلقاً و مذهب و مصور کلیات این نابغه بزرگ که در موزه ملی^۶، دهلی نو ثبت و ضبط است، با مقدمه ذیل شروع می شود:

«الحمد لله رب العالمین، خالق الخلائق اجمعین والصلوة والسلام الاتمان علی محمد المصطفى الامین و آله الطیبین الطاهرین و من تابعهم من الناس و تلاتلوههم

۱- آرزو، سراج الدین علی خان: مجمع النقایس، نسخه خطی شماره ۲۳۷-۸، کتابخانه خدا بخش، پناه، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲- ابراهیم علی خان: صحف ابراهیم، نسخه خطی شماره ۲۲۸/۸/۸، کتابخانه خدا بخش، پناه، ص ۶۰۷.

۳- صبا، مولوی محمد مظفر حسین: تذکرة روز روشن، تصحیح و تحشیه محمد حسین رکن زاده آدمیت، کتابخانه رازی، طهران، ۱۳۴۳.

۴- زاکانی، عبید: کلیات، تصحیح و مقدمه عباس اقبال آشتیانی، شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا، تهران، ۱۳۳۲.

۵- زاکانی، عبید: کلیات، به اهتمام پرویز اتابکی، کتابفروشی رزاق، تهران، ۱۳۴۳.

۶- زاکانی، عبید: دیوان، مرتبه سید پوشع، مدراس بونیورسیتی، ۱۹۵۲ م.

الی یوم الدین، سپاس فراوان و ستایش بی‌پایان آن خداوندی که انسان را از میانه مخلوقات گزید... و بعد، صاحب اعظم افتخارالاکابر فی اوانه نجم‌الدین عیب‌زاکانی... که از وحید دهر و اکابر عصر بود و در هر فنی از فنون خطی وافر داشت و به کمال استعداد از اقران و اکفای خود ممتاز بود... دیوانی در تاریخ الف و نون و دال به سلک عبارت آورد و مشتمل بر چهارده کتاب و هذا فهرست کتاب:

۱- قصاید ۸- نوادر الامثال

۲- مقطعات ۹- مفضل (ده فصل)

۳- غزلیات ۱۰- اخلاق الاشراف

۴- رباعیات ۱۱- رساله دلگشا

۵- ترجیعات ۱۲- رساله...

۶- تضمینات ۱۳- ریش‌نامه

۷- عشاق‌نامه ۱۴- صد پند

علاوه بر این، نسخه‌های خطی موزه ملی هند و چاپی مدراس شامل حمد و نعت و

منقبت ذیل است که تاکنون در نسخه‌های چاپی تهران نیامده است:

کتاب فی القصاید

ای ز آفتاب صنع تو یک ذره کاینات	فیض تو عقل را مدد و روح را حیات
هر ذره گشته شاهی و هر کوه شاهی	لطف تو چون به خاک سیه کرده التفات
در کاینات هر چه بدان فخر می‌کنند	جز بندگی تو همه حشواست و تزهات
با ذکر تو که مونس جان است و روح دل	فارغ ز کعبه‌ایم و منزّه ز سوسنات
هر چند خاکسارم و عاصی و پر گناه	اقمید دارم از کرمات حلقه نجات
خرم کسی که با تو کند آشنائی	وز نور مصطفی رسدش روشنائی



فی نعت سید المرسلین (ص)

ای خواجه‌ای که خسرو گردون غلام تست
تا دور روزگار بود دور دور تو
چندانکه عقل راه برد احترام تو
دایم صفای چهره صبح و سواد شام
زنهار از جهان نظر لطف بر مدار
کوس سعادت تو بر افلاک می‌زنند
بر منظر «دنی فتنلی» مقام تست
تا نام کاینات بود نام نام تست
چندانکه وهم سیر کند احتشام تست
از نور روی سایه زلف چو شام تست
کین هم خرابه‌ایست که در اهتمام تست
وز بهر تو منادی لولاک می‌زنند

فی منقبت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

سلطان اولیا و شه اصفیا علی‌ست
مشعل فروز شهره دین، ذوالفقار او
آن کس که علم و حلم و سخا ختم شد برو
آن کو به آب تیغ فرو شست گرد کفر
مسکین عبید خاک سرکوی آن کس است

کو از سگان خاک در مرتضی علی‌ست

یکی از ویژگی‌های نسخه موزه ملی هند، در برداشتن آثار منظوم و منثور ناشناخته ذیل از عبید است که تاکنون از نظر دانشمندان مخفی مانده است. ذکر این نکته لازم است که این جانب در نسخه یادشده، بخشهای رکبیک را که در اشعار زاکانی است، حذف کرده است:

غزل

در سر از شور غم عشق تو غوغایی هست
به سر و جان تو کز جان سرت بیزارم
طالب دولت و صلیم خدایا تو بده
در سویدای دل از مهر تو سودایی هست
کین به جان خودم از شوق تو پروایی هست
هر کرا آرزویی هست تمنایی هست

کوی تو مجمع صاحب نظرانست آری
 نرگس از غنچه برون آمد و اکنون در شهر
 عزم بستان کن و بر سرو و صنوبر بگذر
 ره سوی کعبه مقصود ندانند عبید

اجتماع مگس آنجاست که حلوانی هست
 هر کسی را هوس باغی و صحرائی هست
 تا بدانند کز آن په قد و بالایی هست
 هر کجا در طلبت بادیه پیمایی هست

قطعه

در علم حساب ار زانک، رای تو بره [؟] باشد
 بر کس چه نهی تهمت، کس را چه گنه باشد

سپهوست ترا آری، اندیشه از این په کن
 نون را صد و شش خوانی، لیکن صد و ده باشد

تضمینات

ما شاهدی نغز پیما بود
 همه روز خود را بیاراستی
 ز ناگاه دوشم به دست افتاد
 گرفتم به بر قد و بالای او
 چو از مستی و خواب باز آمدم
 شد آن پهلوان گرزۀ آب نوش
 چو نزدیک او شد که مستی کند
 ز ناگاه بیرون کشیدم ورا
 ز دیده به صحرا جهد اشک او
 پر از آب صابون کند مشک او

همش حسن و هم ساز پیما بود
 همه شب دلم وصل او خواستی
 طرب کرد، می خورد، مست افتاد
 به چشمی خوشم در میان پای او
 بیوس و کنارش به باز آمدم
 شناور چو ماهی به دریای جوش
 در آن قلب گه چیره دستی کند
 ز دریا به هامون کشیدم ورا
 پر از آب صابون کند مشک او



چرا گفت انجام بگذاشتی
 نهستی که در وی گذاری کنم
 بدو گفتم ار پند من بشنوی
 چه دیدی کزو روی برداشتی
 چه دیده به هر سو نگاری کنم
 در آن غار غولان دگر نغنوی



چرا می دهی هر زمان تاب خود
 نه چاهیست کانجا توان آرמיד
 گرفتم که طفلی و کم دیده‌ای
 چو قطره بر ژرف دریا بری
 سرت سرخ بادا تن و جان درست
 مبادا کیانی کمرگاه سست

می‌نالم و چاره می‌ندانم
 تا خود به کجا رسد حکایت

امروز خواجه فاضل ما در معالجت
 هر گور تازه‌ای که ببینی درین دیار
 انصاف سخت زیرک و دانا و کاملست
 بر وی نویس کین عمل خواجه فاضلست

آن کیست که باز پیش ما می‌آید
 این توده وحشت از کجا می‌خیزد
 چون ماش نخواندیم چرا می‌آید
 وین وضع مکزر از کجا می‌آید

نه با من عهد و پیمان کرده بودی
 زهی پیمان و عهدت سر به سر یاد

پندم نشنیدی اینک آمد رمضان
 رو روزه مخور حسرت فردا می‌خور

ای شیخ تنت ز سر جدا می‌خواهم
 بی‌مزد و طمع خدای دانااست که من
 جانم هدف تیر بلا می‌خواهم
 مرگت به تضرع از خدا می‌خواهم

دی ما ز می و مطرب و بزم آرای
 زهد از پی فاسقی زهی بی‌شرمی
 و امروز بر سنگی و جان فرسای
 در موسم گل روزه زهی رسوایی

- آرزو، سراج الدین علی خان: مجمع النفايس، نسخه خطی کتابخانه خدا بخش، پتنا.
- ابراهيم علی خان: صحف ابراهيم، نسخه خطی شماره ۲۲۸۸/B، کتابخانه خدا بخش، پتنا.
- اوحدي، تقی: عرفات العاشقين، نسخه خطی شماره ۳۰-۲۲۹، کتابخانه خدا بخش، پتنا.
- زاکانی، عیب: دیوان، مرتبه سید یوشع، دانشگاه مدراس، هند، ۱۹۵۲.
- زاکانی، عیب: کتبات، به اهتمام پرویز اتابکی، کتابفروشی زوّار، تهران، ۱۳۴۳.
- زاکانی، عیب: کتبات، تصحیح و مقدمه عباس اقبال آشتیانی، شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا، ۱۳۳۴.
- سبھلی، حسین دوست: تذکرة حسینی، مطبع نول کشور، لکهنو، ۱۲۹۲/۸ ۱۸۷۵ م.
- صبا، مولوی محمد مظفر حسین: تذکرة روز روشن، تصحیح و تحشیه محمد حسین رکن زاده آدمیت، کتابخانه رازی، تهران، ۱۳۴۳.
- صدیق حسن خان: شع النجمن، مطبع رئیس المطابع شاهجهانی، بهوبال، ۱۲۹۳ هـ.
- لودی، امیر شیر علی خان: تذکرة مرآت الخیال، مطبع مظفری، بمبئی.
- میتلا، مردان علی خان: منتخب الاشعار، تلخیص محمد اسلم خان، ایندو پرشین سوسائتی، دهلی، ۱۹۷۵ م.





دو غزل در استقبال مرزا صائب

محمد ولی الحق انصاری*

در دلِ دوزخ بهشت جاودان داریم ما
هر چه داریم از برای دیگران داریم ما
صایب تبریزی

آنچه دارد بهر تو پیر مغان، داریم ما
در بهشتِ جان جحیمِ جاودان داریم ما
در بهارستانِ دل رنگِ خزان داریم ما
اندرونِ شعله زاری آشیان داریم ما
حاصلِ هستی فقط غم هست و آن داریم ما
گنجِ اندوه و غم و حرمانِ نهان داریم ما
جامِ آبِ سرد بهر تشنگان داریم ما
نونِ هلالِ تازه‌ای در باغِ جان داریم ما
در شکارستانِ دل صیدِ جوان داریم ما
در ره دسوارِ هستی هفتخوان داریم ما
هر چه داریم از برای دوستان داریم ما
این متاعِ بیش قیمت در دکان داریم ما

یادِ رخسارِ ترا در دلِ نهان داریم ما
قسمتِ ما چون کمان از صیدِ خود خمیازه است

بادۀ عرفان، غذای قلب و جان، داریم ما
در جمالستانِ دل مهرِ بُتان داریم ما
جُز گلِ پژمردگی روید نه چیز دیگری
در جهانِ فتنه و شر داده شد ما را حیات
حاجتِ چیزی دگر ما را نباشد در جهان
در زمینِ دل که اکنون نیست جز یک شعله‌زار
در تموزِ موسمِ گرمای صحرای حیات
ز آمدِ فصلِ بهاران تازه شد جوشِ جنون
منتظر هست آرزویت، آی و آن را کن هلاک
هست باگیری به هر هرگام در صحرای زیست
حسبِ حالِ ماست این مصراعِ صائبِ ای ولی
مشتریانِ وفا را مژده باد از ما ولی

* - استاد بازنشسته فارسی دانشگاه لکه‌نو. لکه‌نو.

غزل دوم

نی غلط، کوثر برای تشنگان داریم ما	شاهدِ خالص در کلام خود نهان داریم ما
ساز بیداری برای خفتگان داریم ما	شاعریم و پیش‌بینِ دورهٔ مستقبلیم
داروی همت برای خستگان داریم ما	بهر مایوسان پیامِ عزم در اشعارِ ماست
مغزِ فکرانگیز و طبعِ گلفشان داریم ما	صورتِ اشعار می‌ریزیم گل‌های خرد
آنچه خواهی یافت در باغِ جنان داریم ما	زاهدا هستیم ما از لطفِ ایزد بهره‌ور
نی یقین داریم در دل نی گمان داریم ما	در میانِ حیرتم از هر دو عالم بی‌خبر
در زمان شیب هم طبعِ جوان داریم ما	مقصودی پیش‌نظر چون هست چیزی نیست عمر
هم کنون جا در میانِ قدسیان داریم ما	گرچه ما رانده شدیم از جلوه‌گاهِ اهلِ قدس
تحفهٔ اشعارِ بهر دوستان داریم ما	هر چه ما داریم بهتر نیست از جنسِ کلام
تحفهٔ اخلاصِ بهر دوستان داریم ما	دشمنان را با لب خندان پذیرایی کنیم
بر سرِ خود کج کله چون خسروان داریم ما	جنسِ استغناست ما را باعثِ صد افتخار
از متاعِ علم گنج شایگان داریم ما	در جهان از خسرو پرویز کمتر نیستیم
با همه صنعت‌گری طبعِ روان داریم ما	گوهر شعر از ته دریای دل آید برون

از سخن سنجان ایران‌گوی در شکل ولی

شاعری خوش فکر در هندوستان داریم ما





نفوذ زبان و ادبیات فارسی بر زبان دکنی

مرحوم محمد اسلم خان*

زبان رایج در منطقه مهاراشترا، در زمان حکومت بهمنی و شعبه‌های آن - حکومت یداواس دیوگر - مراتی بود. با ورود بی‌شماری از مهاجران با فرهنگ و تمدن، ضرورت یک زبان مشترک حس شد. مسلمانان ایرانی که در پی پیروزیهای هم‌مذهبان خود وارد دکن شدند، با ساکنین آن جا آشنایی نداشتند. ساکنین مغلوب طبعاً نسبت به واردین جدید روشی خصمانه اختیار کردند و اعتمادی به آنها نداشتند. مسلمانان که ارتش طایفه حاکمه را تشکیل می‌دادند، در اقلیت بودند و ایجاد و توسعه محیطی معتمد و هماهنگ، شرط اصلی استحکام اساس قدرت مسلمانان در دکن بود. تثبیت قدرت مذکور، از طریق همکاری مسالمت‌آمیز امکان داشت. بنابراین لازم بود دو فرهنگ و تمدن متخاصم - هندو و مسلمان - زمینه مشترک جمعی را ایجاد کنند تا بتوانند با منابع فردی‌شان، تمدن مشترک را متکاملتر و هماهنگتر سازند؛ ولی تکامل تمدن مشترک، متضمن اطلاعات درست و واقعی از هر دو سو بود. ظهور یک لهجه مشترک در همه استانها، نتیجه این اقدام مهم فرهنگی در تاریخ کشور ماست.

مهاجران مسلمان از دهلی به دولت‌آباد، دیگر در زمره تازه واردین به هند نبودند. بیشتر آنان از نسلهای متمادی ساکنین هند بودند و در اثر تماس زیاد با مردم این سرزمین، اطلاعات لازم زبانهای هند شمالی را فراگرفته بودند و قبلاً با لهجه مشترک

* - رئیس اسبق بخش فارسی دانشگاه دهلی، دهلی.

جدید که در پنجاب و حومهٔ دهلی راه تکامل را در پیش گرفته بود، آشنا بودند. در میان این تازه واردین به جنوب، شماری از مشایخ و صوفیان مسلمان نیز وجود داشتند. این طلابیه داران اسلام و تصوف - قبل از تأسیس سلطنت بهمنی در دکن - با نیروهای هندو از طریق صلح درآمدند. روحیهٔ تبلیغی این صوفیان و مشایخ اولیه، دارای حس ذاتی بود. بیزاری و خصومت ساکنین هند، شعور حس صیانت نفس را در میان آنان بیدار کرد. تبلیغ فرهنگ و دین اسلامی، فعالیت برجستهٔ مشایخ مذکور بود. تماس نزدیک با عموم مردم از طبقات پایین تر جامعه، برای انتشار عقیده لازم بود؛ بنابراین چاوشان فرهنگ و دین جدید مجبور بودند یک زبان مشترک را اتخاذ نمایند و اگر چنین زبانی موجود نبود، بایستی ایجاد می کردند. آنان قبلاً از لهجهٔ موقتی و واسطه‌ای مشترک که از تأثیر فارسی و زبان منطقه‌ای در پنجاب و هند شمالی به وجود آمده بود، آگاه بودند. آنان همین لهجه را برای استعمال خود انتخاب نموده، در دکن به مورد اجرا گذاردند. اما لازم بود تعدیلات دستوری و زبانی - به منظور رفع نیازهای زبانهای منطقه‌ای دکن - به عمل آید. این لهجه ترکیب شده که از راه فرهنگی به ظهور رسیده، به نام دکنی (یعنی زبان دکن) شهرت یافت.

در حالی که هند شمالی ادعا می کند در تکامل یک لهجهٔ مشترک سابقه دارد، اما قرن‌ها برای پیشرفت آن کاری انجام نداد؛ چون در آن زمان، نسبت به زبان فارسی تمایل و علاقه بیشتری بود و از خوف اینکه این لهجه زبان و ادبیات نگردد، مواجه با لطماتی شد. اما در مورد دکن با وجود نفوذ دامنه‌دار فارسی که زبان ایالت دکن نیز بود، لهجهٔ دکنی پیشرفت تدریجی نمود و سرانجام زبان رایج گردید. به طور مقدماتی لهجهٔ مذکور، ثمرهٔ خدمات مشایخ متصوفه و مبلغین اسلامی بود که نیازمند لهجه‌ای عمومی برای انتشار تبلیغات دینی بودند. گردونهٔ مناسب افکار دینی و متصوفانهٔ مذکور، در مراحل مقدماتی گامهای خود را از حدود اصلی و اساسی فراتر گذاشت و به وسیلهٔ شعر و قصه‌های ملهم از فارسی، مخزن ادبیات و هنرهای زیبا گردید.



بنابراین، نخستین مرحله ادبیات دکنی دینی و مذهبی است. اولین نویسندگان ادبیات دکنی مشایخ و بزرگان اسلامی بودند که در تصوّف و ادبیات متصوّفانه زبان فارسی دستی بسزا و قلمی توانا داشتند و به شوق انتشار عقیده نو عهدوستانه خود به عنوان سرمایه - از منابع غنی ادبیات فارسی استفاده کردند؛ چنانکه اکثر واژه‌ها و امثال و ترکیبات چون «سالک»، «کرامت»، «پیر»، «فرید»، «مرشد»، «وحدت»، «کثرت» و غیره که عموماً اصطلاحات صوفیانه صوفیان و مشایخ پنداشته می‌شود، در این زبان نوین ادبیات دکنی گام نخستین را پیمود و اکثر اصطلاحات که قسمت اساسی تعلیمات دینی و متصوّفانه مبلغین بود، تا اندازه‌ای رواج عام یافت و سرمایه لازمه زبان نوین گردید. اکثر داستانها و رساله‌های مذهبی عین‌الدین گنج‌العلم (م: ۱۷۹۵هـ)، خواجه بنده‌نواز (م: ۱۸۲۵هـ)، شاه میرانجی شمس‌العشاق (م: ۱۹۰۲هـ)، شاه علی محمد جوگامدهنی (م: ۱۹۷۲هـ) و شاه برهان‌الدین جانم (م: ۱۹۹۰هـ) درباره اسلام، مراحل سلوک و مسایل اخلاقی بود که مستقیماً مبنی بر آثار همانندی در زبان فارسی قرار گرفت و تعدادی از آنها نیز همچون احکام سنایی (سنایی؟)، شرح تمهیدات همدانی، شمایل الاتقیا و سب دس به نثر دکنی ترجمه شد و به سبب آن که شعر وسیله پسندیده‌تری برای تبلیغ مذهبی و تصوّف به شمار می‌رفت، چندین منظومه فارسی توسط صوفیان، مشایخ و شاعران دکنی چون رساله کشف الازکار، معراج‌نامه، وجودنامه و شفاعت‌نامه منظوم شد. این انتقال از نثر به شعر بدون شک آهسته و تدریجی بود. بیشتر این منظومه‌های دینی، شامل تعدادی از ابیات دکنی بود که در بحرهای ساده هندی منظوم و با قافیه‌های مشترک سروده می‌شد. یادآوری این مطلب شگفت آور است که در حالی که فارسی نفوذ زیادی بر زبان نثر دکنی داشت، اشعار اولیه این زبان در بحرهای هندی منظوم شد. نمونه‌های شعر دکنی قدیمی، مثل مثنوی فارسی همقافیه بود. حتی قافیه‌های منظومه‌های بلند دکنی این دوره نیز در بحرهای بومی، همانند قافیه فارسی بود. شاه برهان‌الدین جانم شاید نخستین شاعر دکنی بود که فنون و صناعات شعر فارسی را در منظومه‌های

بلند خود داخل کرد و سپس شکل مثنوی در شعر دکنی رواج یافت.

در عصر طلایی شعر دکنی - تحت حمایت سلاطین گولکنده و بیجاپور - تعداد زیادی از مثنویها منظوم گردید. گفتنی است که بیشتر آنها به تقلید از داستانهای عاشقانه کلاسیک فارسی معروف در هند، بود. بهرام و حسن بیگم از آمین، نخستین منظومه عاشقانه بلند بود که براساس مطالب قصه منظومه بهرام گود قرار داشت. ملک خوشنود در دربار محمد عادل شاه که تحت تأثیر شعر خسرو بود، یوسف و زلیخا و هشت بهشت او را به زبان دکنی ترجمه کرد. بار دیگر موضوع دلچسب و عاشقانه یوسف و زلیخا را هاشمی بیجاپوری از نمونه کلاسیک جامی انتخاب و از آن در تألیف اثر خود تقلید کرد. در میان مثنوی سرایان دربار گولکنده، وجهی نخستین شاعری بود که موضوع مستقل عاشقانه را برای مثنوی خود انتخاب کرد، ولی در توصیف و شرح آنها؛ یعنی آرزوی وصال، غم فراق و نشیب و فراز زندگی، با گفتن این که دوران عشق موضوعی سرسری نیست، از داستانهای عشقی خسرو و شیرین و یوسف و زلیخا بهره برده است. احمد، دیگر بیانگر عشق در این عصر، داستان عاشقانه مورد پسند لیلی و مجنون را انتخاب کرد و به دکنی برگرداند. سیف الملوک و بدیع الجمال غواصی که بهترین داستان عشقی شعر دکنی از لحاظ سبک نگارش و افکار بدیع به شمار می رود، براساس داستان معروف هزار و یکشب شکل گرفته است. طوطی نامه غواصی و ابن نشاطی، ترجمه دکنی طوطی نامه منشور فارسی از ضیاء الدین نخشی است. ترجمه داستان عاشقانه برجسته دیگر پول بان از ابن نشاطی، مینی برساتین است.

مثنوی سرایان دکنی در زمینه عشق، در منظومه های خود نه تنها از مطالب فارسی استفاده کردند بلکه تا اندازه ای نیز از مثنویهای فارسی کلاسیک پیروی نمودند. حمد باری تعالی و نعت سرور کونین (ص) و ائمه اطهار (ع) و بیان معراج و امثال آن، چنان که نظامی و دیگران مطرح کرده اند، از شعرای مذکور تقلید شد. شعرای دکنی، آزادانه افکار و عقاید اساطیری و صدها استعاره و واژه و ترکیب موجود در منابع غنی

فارسی را مورد استفاده قرار دادند. در حالی که در مراحل مقدماتی استفاده از واژه‌های سانسکریت رواج داشت، اما با تکامل تدریجی شعر دکنی، روش فارسی‌گرایی در شکل و در فکر، نمایانتر شد.

مرحله مهم دیگر در ترقی شعر دکنی، سرودن غزل فارسی و بکار بردن فنون شعری آن بود. مشکل می‌توان گفت غزل در چه زمانی در شعر دکنی شروع شد، اما یقیناً خیلی پیش از محمد قلی به این امر پرداخته شد و کلیات او مشتمل بر تعداد زیادی غزلهای ماهرانه و هنرمندانه است. غزلیات محمد قلی به طور چشمگیری تحت تأثیر افکار عارفانه غزلیات حافظ و بیک و سبک شعری او بود. محمد قلی نخستین شاعر دکنی بود که بیشتر غزلیات حافظ را در شعر دکنی ترجمه کرد و زبان دکنی را به وسیله استعمال محاورات خوب و عالی که از فارسی وام گرفته و در شعر خود بکار برده بود، غنی ساخت. اشاره به انوری، خاقانی، نظامی، ظهیر و عنصری در کلیات محمد قلی بیانگر این حقیقت است که غیر از مثنوی و غزل، چگونه قصیده سرایان فارسی کلاسیک در شعر دکنی سیمای خود را ترسیم کردند. همچنین مرثیه و ترکیب بند نیز ادبیات منظوم دکنی را غنی ساخت.

از لحاظ زبان‌شناسی، هر دو زبان فارسی و دکنی به گروه زبانهای هند و ایرانی تعلق دارد و همین یگانگی در ساخت زبانی، راه نفوذ فارسی را بر زبان دکنی هموار ساخت. از همان اول، زبان دکنی خط عربی را اتخاذ نمود. حذف بیشتر واژه‌های سانسکریت که نمی‌توان با املاهای زبان عربی نگاهت و اظهار کرد، طبیعی بود. غیر از این، ادبیات دکنی کاملاً از جامعه مسلمانان که زبان فرهنگی آنان در این عصر فارسی بود، سرچشمه گرفت. با مرور زمان، تأثیر فارسی تدریجاً افزایش یافت. واژه‌های بومی سانسکریت یا پراکرت که سخت و دشوار و بی‌آهنگ بود، حذف گردید و بزودی ناپدید شد و یک سبک نوین فراگیر فارسی در ادبیات دکنی برای جانشینی واژه‌های حذف شده، توسعه و گسترش یافت.

مؤسسه‌های علمی و پژوهشی حیدرآباد

سیده بشیرالنساء بیگم*

شهر حیدرآباد

شهر تاریخی حیدرآباد، از دیرباز گهوارهٔ شعر و ادب و فرهنگ و خاستگاه بسیاری از شخصیت‌های نامور بوده است که به مؤسسه‌های علمی و ادبی این شهر رونق بخشیده‌اند. در حال حاضر نیز بسیاری از آنها سرگرم انجام خدماتی بی‌غرضانه و صمیمانه در راه علم و ادب هستند. متأسفانه تنها افراد معدودی با این مؤسسه‌های علمی و فرهنگی و خدمات شخصیت‌های علمی و ادبی آشنایی دارند. انجام یک کار پژوهشی تحت عنوان «مؤسسه‌های علمی و پژوهشی حیدرآباد» نه تنها یک نیاز علمی بلکه یک خدمت ملی است. شهر حیدرآباد تمام ویژگی‌های تاریخی و فرهنگی عهد میانه را به ارث برده است. سلاطین آصف جاهی، با سرپرستی و حمایت‌های بی‌دریغ خود از علم و هنر و ادب نقطهٔ عظمی را در تاریخ دکن به وجود آوردند. دگرگونی‌های سیاسی و فرهنگی نیز ویژگی‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده است. آشنایی با تاریخ فرهنگ ایالت آندراپرادش و حکومت سابق حیدرآباد بدون یادآوری خدمات و فعالیت این مؤسسه‌ها نامکمل خواهد بود. در بعضی کتابهای تاریخی (حیدرآباد) چه در زمینهٔ تاریخ و چه در ادب اردو ذکر از این مؤسسه‌های علمی و پژوهشی به چشم نمی‌خورد و تاکنون کتابی که معرف این مؤسسه‌ها باشد، تألیف نشده است. بنابراین بنده لازم دانستم که دربارهٔ این موضوع کاری اساسی

* - استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه عثمانیه - حیدرآباد.



انجام دهم. در به ثمر رساندن این هدف ابتدا از آثار موجود در مورد تاریخ این مؤسسات و گزارش‌های سالیانه که از سوی نهادها به چاپ می‌رسد، استفاده کردم و سپس با دایرکنندگان و کارکنان این مؤسسه‌ها و با ادبا و دانشوران هم مصاحبه کردم که در این مورد باید از همکاری ایشان سپاسگزار باشم. به خصوص در مورد دورانی که پیشرفت آمار و درک مشخصات و اطلاعات به وسیله دستگاه (Datametic) هم در دست نیست، بنابراین درباره مؤسسه‌هایی که سی یا چهل سال پیش فعال بوده‌اند، ارائه اطلاعات سودمند و یکدست کار سهل و آسانی نیست. از مطالعه این مؤسسه‌ها حلقه‌های از هم گسسته گذشته و حال به یکدیگر متصل و مربوط می‌شوند. لذا به همین خاطر است که در این زمینه و در ارتباط با زبان فارسی این نخستین کاری است که بنده آن را انجام داده است.

دانشگاه عثمانیه

دانشگاه عثمانیه در پنجم ماه اوت در سال ۱۹۱۸ میلادی در شهر حیدرآباد مرکز ایالت آندراپرادش تأسیس شد. ابتدا لازم است به شرح عواملی که در شکل‌گیری و تأسیس این دانشگاه نقش عمده‌ای ایفا کردند، پرداخته شود. هنگامی که استعمارگران انگلیسی در هند تسلط خود را بر شبه قاره تثبیت کردند، ساکنان این سرزمین به خصوص مسلمانان از طریق مخالفت با فراگیری زبان انگلیسی تنفر و انزجار شدید خود را علیه استعمارگران خارجی ابراز داشتند. اما سرسید احمد خان از عواقب ناخوشایند این روش آگاه بود، از مسلمانان خواستار فراگیری زبان انگلیسی و علوم جدید شد، تا بلکه از این طریق مسلمانان به گروه حاکم نزدیک شده و با کسب دانش و علوم جدید فاصله ایجاد شده میان خود و دیگران را به کم‌ترین حد ممکن برسانند.

وضعیت در ایالت حیدرآباد نسبت به سایر ایالات هند متفاوت بود. در اینجا امرا و افراد متمول دارای نفوذ و صاحب قدرت بوده و عامه مردم ارتباطی با تحولات جدید نداشتند. به عبارت دیگر نیاز به فراگیری زبان انگلیسی توسط قاطبه مردم احساس نمی‌شد و به همین علت است که جنبش سرسید احمد خان عامه مردم را تحت تأثیر و

نفوذ خود قرار نداد. در عین حال طبقه روشنفکر و دانشور همیشه در صدد کسب تحصیلات عالی به زبان مادری خود (اردو) بود و تلاش می‌کرد تا امکانات لازم را برای آموزش علوم توسط زبان اردو فراهم سازد.

از یک سو سقوط و فروپاشی قطب شاهیان، زبان اردو را در دامن خود گرفت و از سوی دیگر با اقتدار و نفوذ حکمرانان گورکانی زبان فارسی به عنوان زبان رسمی رواج پیدا کرد. با این وجود زبان اردو از بین نرفت.

سلاطین آصف جاهی نیز همچون بهمنی‌ها و قطب شاهیان در کنار فارسی از رشد و گسترش زبان اردو حمایت می‌کردند، بگونه‌ای که به مرور زمان اردو جایگزین فارسی شد. ارسطو جاه، سکندر جاه، مهاراجه چندر لعل شادان، مهاراجه سرکیشن پرشاد و نواب شمس الامرا از جمله شخصیت‌های با ارزشی هستند که توجه خاصی به زبان اردو داشتند. تلاش‌های پیگیر نواب شمس الامرا زبان اردو را در این ناحیه مستحکم ساخت و از لغزش و محو آن جلوگیری به عمل آورد و به همت این نواب علم دوست و هنر پرور بود که در سال ۱۸۴۳ میلادی «مدرسه فخریه» یا هزینه شخصی وی در جهت فراهم سازی تحصیل عمومی و رفاه اجتماعی در شهر حیدرآباد تأسیس شد. پس از آن مدارس دیگر چون «مدرسه دارالعلوم»، «مدرسه عالی» و «مدرسه اعزه» در این شهر گشایش یافتند. در سال ۱۸۹۶ میلادی «دانشکده نظام» تأسیس شد که نه تنها مرکزی برای تعلیم علوم شرقی و غربی بود بلکه علوم هنری نیز در آن تدریس می‌شد. بعدها پس از بنیانگذاری دانشگاه عثمانیه، دانشکده‌های مهندسی، پزشکی و حقوق نیز تأسیس شدند که وابسته به دانشگاه عثمانیه بودند.

شکوفایی این درسگاه‌های علمی در قرن بیستم به اوج خود رسید و در راه پیشرفت رشته‌های تحصیلی مختلف قدم‌های ارزنده‌ای برداشت.

حمایت و عنایات خاص نواب سالار جنگ اول، رشد و پیشرفت مدرسه دارالعلوم را باعث شد. این مدرسه در تربیت اخلاقی و رشد ذهنی مردم حیدرآباد سهم عمده‌ای داشت



و فعالیت‌های این مدرسه بود که چشم انداز تأسیس دانشگاه عثمانیه را نمایان ساخت. دوران جنگ جهانی و سالهای پس از آن شاهد وقوع تغییر و تحولات فراوانی در ابعاد مختلف زندگی مردم و بروز دگرگونیهای جدید بود. ظهور نهضت‌های جدید در کشورهای مختلف منجر به ایجاد تغییراتی در زمینه‌های زندگی چون تعلیم و تحصیل علوم شد. از آنجایی که شهر حیدرآباد خود مرکزی فرهنگی و هنری بود، دگرگونیهای مذکور، محیط علمی و ادبی و فرهنگی و تحصیلی این شهر را نیز تحت نفوذ خود قرار داد و در نتیجه منجر به رشد فکری و ذهنی قشر محروم شد.

دانشکده نظام و مدرسه دارالعلوم تا قبل از تأسیس دانشگاه عثمانیه در شهر حیدرآباد، از مراکز تحصیلی مهم بشمار رفته و توجه عام و خاص را به خود جلب کرده بودند. انگلیسی زبان آموزشی در دانشکده نظام بود و تنها امرا، دولتمردان و طبقه متمول قادر به تحصیل در آن بودند، در حالی که مدرسه دارالعلوم مرکز آموزش تحصیلات شرقی بود و افراد مختلفی در آن تحصیل علم می‌کردند.

اکنون دیگر هنگام آن رسیده بود که دانشگاهی با بخشهای علمی و آموزشی مختلف تأسیس گردد تا همه طبقات اجتماعی و اقتصادی بتوانند در آن تحصیل کرده و تمامی امکانات تحصیل بدون هیچ‌گونه تبعیضی در اختیار مردم قرار گیرد. این طرح مدتها پیش از سلطان‌العلوم میر عثمان علی خان برنامه‌ریزی شده بود و به گفته دکتر زور "در حیدرآباد اندیشه و خیال یک دانشگاه در عهد مختارالملک، در ذهن مبتکران خطور کرده بود، حتی در عهد آصف جاه ششم، چند بار به وسیله سخنرانی‌ها و تحریرهای اهل کشور توجه اولیای امور را به این طرف مبذول کردند، اما به علت اوضاع نامساعد در این امر هیچ پیشرفت نشد."

شیخ محمد حسین خان رفعت یار جنگ، تنها کسی بود که با همکاری معاصران خود از سالار جنگ اول تقاضا کرد تا نسبت به تأسیس دانشگاهی اردو زبان اقدام مؤثر به عمل آورد و در این راستا یادداشتی نیز به مختارالملک عرضه داشت که در پاسخ آن

مختارالملک اینگونه آورده است: "همه را صرفاً دیدم و مسرور شدم و تحسین کردم. در اکثر مطالب اتفاق دارم و این تدبیر را مفید پندارم".

تقاضای یادشده، علی‌رغم استقبال و اتفاق نظر مختارالملک به مرحله عمل نرسید. در این ایام سید جمال‌الدین اسدآبادی که به حیدرآباد سفر کرده بود، با مضامین و نوشته‌های خود از طرح شیخ محمد حسین خان رفعت پارچنگ حمایت کرد، اما حمایت او هم ثمری به بار نیاورد. سید جمال از مسیر کلکته عازم پاریس پایتخت فرانسه شد و در سال ۱۸۸۲ میلادی با بلنت یکی از اعضای شورای مجلس بریتانیا که عازم هند بود، ملاقات کرد و از وی خواست تا توجه لرد رین را به سوی این قضیه معطوف دارد. در آن هنگام عمادالملک سالار جنگ دوم بود. در تاریخ ۲۵ ژانویه ۱۸۸۳ م، بلنت با وساطت سالار جنگ دوم طرح تأسیس دانشگاه مذکور را در حضور میر محبوب علی خان آصف جاه ششم مطرح کرد. دو سال بعد در تاریخ ۲۲ آوریل ۱۸۸۵ م جلسه‌ای به ریاست میر محبوب علی خان آصف جاه ششم در حیاط باغ ملی حیدرآباد برگزار شد و طی آن نقشه و طرح دانشگاه نظام مورد بحث و بررسی قرار گرفت. پس از چندی میر محبوب علی خان و عمادالملک به نیلی‌گیری رفته و با سید احمد خان ملاقات کردند. خیر این ملاقات و گفتگوی این سه تن در مورد تأسیس دانشگاه و مسایل مربوط به آن در روزنامه «جریده روزگار» منتشر شد.

به گفته محمد مرتضی ابن جنیش نیز مانند شهابی زودگذر بود. چند سال بعد به مناسبت جشن سالانه توزیع مدارک و اسناد در زمان ریاست ششم - جلسه‌ای در حیاط نظام برگزار شد و وقارالامرا به عنوان نخست وزیر وقت نیاز به گشایش دانشگاه را یادآور شد، اما سودی نبخشید.

در سال ۱۳۲۲ هجری پس از گذشت ده سال از این جریان محمد مرتضی کتابی تحت عنوان روح ترقی تألیف کرد و طی آن مطالبی را در ارتباط با نیاز روزافزون برای تأسیس دانشگاه به بحث گذارد و توجه دولتمردان را به اهمیت این مسأله جلب کرد.



بعدها میر عثمان علی خان آصف جاه هفتم زمام امور را به دست گرفت. وی حاکمی علم دوست و هنرپرور بود و از ذوق ادبی و هنری قابل توجهی برخوردار بود. در دوره زمامداری وی بود که نهضت تشکیل دانشگاه جانی تازه یافت و همچون شعله‌ای فروزان زیانه‌کشید. ملا عبدالقیوم، مولوی اکبر علی، رضی‌الدین کیفی، مولانا عبدالقدیر صدیقی، محمد مرتضی و حافظ محمد مظهر بیگ از پیشگامان مشهور این نهضت بودند که در راه نیل به هدف خود از هیچ کوششی فروگذار نکرده و کنفرانس‌ها و کنگره‌های ادبی متعددی برگزار کردند.

در سال ۱۹۱۳ میلادی با تلاش محمد بیگ، ملا عبدالباسط و مولوی محمد مرتضی انجمنی به نام «انجمن طلبای قدیم دارالعلوم» به وجود آمد. این انجمن با کوششی فراوان جشن سیمین دارالعلوم را به ریاست سالار جنگ سوم برگزار نمود که طی آن سخنرانان متعددی تقاضای دیرینه خود مبنی بر تأسیس دانشگاه را دوباره مطرح کردند.

این حامیان علم و ادب در سال ۱۹۱۳ میلادی «کنفرانس آموزشی حیدرآباد» را منعقد کردند. جلسه افتتاحیه کنفرانس به ریاست اکبر حیدری در تالار بزرگ شهر در باغ ملی برگزار شد. محمد مظهر یکی از بانیان اصلی کنفرانس بود. شرکت‌کنندگان در این کنفرانس بار دیگر تقاضای خود را جهت تأسیس دانشگاهی اردو زبان مطرح ساختند. به دنبال پافشاری فراوان سخنرانان و حمایت شدید حاضران، اکبر حیدری طی سخنانی خطاب به حاضران چنین گفت: «اگر خدا بخواهد در آتیه نزدیک دارالعلوم به دانشگاهی بزرگ تبدیل می‌شود که در نوع خود بی‌مانند خواهد بود و مردم از گوشه و کنار جهان از این سرچشمه علم فیض برده و شهر ما حیدرآباد آماجگاه علم و هنر خواهد شد».

دومین جلسه این کنفرانس در اورنگ‌آباد برگزار شد که طی آن تمامی سخنرانان بر تقاضای خود برای تأسیس دانشگاه پافشاری نموده و از اهداف خود در تأسیس این مرکز علمی دفاع کردند. در چهارم آوریل ۱۹۱۷ م «مدارالهام» اکبر حیدری یادداشتی تقدیم میر عثمان علی خان نظام هفتم حیدرآباد کرد که در آن دلایل تأسیس دانشگاهی اردو



زبان و همچنین نکات منفی تدریس به زبان خارجی ذکر شده بود. نکات اساسی و مهم این یادداشت به شرح ذیل است:

۱- اردو زبانی است که در سرتاسر کشور هند متداول است.

۲- اردو زبان مردم ایالت حیدرآباد است.

۳- اردو یک زبان آریایی است که با زبانهای کشورهای دیگر رابطه نزدیک دارد.

علاوه بر این نکات اکبر حیدری تدریس زبان انگلیسی در مقاطع مختلف آموزشی را لازم می‌دانست. با توجه به تحولات تازه و مساعد بودن اوضاع برای تأسیس دانشگاه سیل حمایت ادب دوستان و هنرپروران از اقصی نقاط به این نهضت آموزشی جانی دوباره بخشید.

در ۲۶ آوریل ۱۹۱۷ م که مصادف با سالروز تولد میر عثمان علی خان بود، وزیر آموزش حیدرآباد، یادداشت مذکور را به خدمت وی عرضه داشت. چندی نگذشت که فرمان نظام مبنی بر تأسیس دانشگاه به شرح ذیل صادرگشته: «دانشگاهی که مرکز تحصیل علوم شرقی و غربی و تدریس و تحصیل علوم معقول و منقول باشد، به نحوی باید دایر شود که ناجوری‌ها و نقایص متداوله که در حال حاضر با آن مواجه هستیم ازین برود و تدریس با اصول و روش مدرن انجام گیرد تا محصلان و دانشجویان در پرتو آن رشد و تکامل روحی، جسمی و علمی حاصل نمایند. به گونه‌ای که امکانات تحقیق و پژوهش فراهم بوده و تحصیل زبان انگلیسی هم الزامی باشد. من با مسرت و شادمانی تمام به مناسبت یادبود «تخت نشینی» فرمان تأسیس دانشگاه را صادر می‌کنم و این دانشگاه به نام «دانشگاه عثمانیه» نامیده خواهد شد».

در سال ۱۹۱۸ میلادی اعلیحضرت میر عثمان علی خان، منشور شاهی را بدین مضمون صادر کرد: «چون ما بهبود و رفاه رعیت را به غایت در نظر داریم، به همین جهت دانشگاهی که کفیل تقاضای داخل و خارج کشور بوده و نیازهای اهل ملک و جهان را برآورد، تأسیس شود که در هر رشته و زمینه زندگی از قبیل مذهب و اخلاق، ادب و



فلسفه، تاریخ و قانون (حقوق)، الهیات، بازرگانی و سایر علوم و هنرها و حرفه‌های سودمند، اطلاعات جاری و شایع و سامان تحقیق و پیشرفت را در برداشته باشد. اما تدریس و تعلیم این همه علوم به وسیلهٔ زبان اردو انجام خواهد یافت و تحصیل زبان انگلیسی هم اجباری خواهد بود.

در این راستا ابتدا سازمانی به نام «سازمان ترجمه و تألیف» تأسیس شد. مسئولیت این سازمان، ترجمه و تألیف و ابداع اصطلاحات و واژه‌های جدید و متداول در رشته‌های مختلفی چون علوم پایه، فنی، علوم انسانی، پزشکی و غیره بود، تا از این طریق آثار علمی دانشوران متخصص داخل و خارج کشور بررسی، تصحیح و چاپ شود که از این میان آثار رایبندرانات تاگور و مایکل سایدلیر قابل ذکراند.

رایبندرانات تاگور پس از بررسی کامل، نظریات خود را این گونه نوشت: «من از مدّت زمان مدیری مترصد تأسیس دانشگاهی بودم تا از آن طریق تحصیل علم و آموزش را از یکه تازی زبان خارجی آزاد کنم، تا هر یک از نوجوانان ملت و هم میهنان بدون هیچگونه مشکلی تحصیلات عالیّه را فراگیرند. لذا برای حلّ این مشکل به اطراف و اکناف ایالت‌های کشور چشم دوخته بودم. اکنون شنیدن خبر تأسیس دانشگاهی به زبان اردو برای من مایهٔ مسرت و شادمانی است و من آمادهٔ هرگونه همکاری در پیشبرد اهداف بانیان این دانشگاه هستم».

مایکل سایدلیر می‌نویسد: همّت دانشوران و دردمندان ملت در تأسیس دانشگاهی اردو زبان درخور تحسین و ستایش است؛ به ویژه اینکه در کنار زبان محلی، آموزش و فراگرفتن انگلیسی اجباری است. لازمهٔ نیل به این هدف تلاش مستمر دست اندرکاران تأسیس این دانشگاه است».

راج گوپال آچاریه در این خصوص چنین می‌آورد: «زبان اردو میراث مشترک مردم شبه قاره و تأسیس دانشگاهی اردو زبان سزاوار ستایش است. لذا باید به اهالی حیدرآباد تبریک گفت که خدمتی عظیم و خطیر را به انجام رسانیده‌اند».

در تاریخ ۲۲ سپتامبر ۱۹۱۸ م میر عثمان علی خان فرمانروای دکن طی یک فرمان شاهی، کشتن پرشاد نخست وزیر حکومت دکن را به عنوان اولین رئیس دانشگاه عثمانیه برگزید. از تاریخ نوزدهم ژوئن ۱۹۱۹ م کار استخدام استادان و کارمندان اجرایی در سمت‌ها و رشته‌های مختلف آغاز شد و در تاریخ ۲۸ اوت ۱۹۱۹ میلادی دانشگاه عثمانیه رسماً گشایش یافت. ابتدا بین سالهای ۱۹۳۰-۱۹۱۸ م برای دارالترجمه، خوابگاه دانشجویی و دانشکده‌ای که متعلق به دانشگاه بود، ساختمانهایی در نزدیکی کاخ شاهی به اجاره گرفته شد و پس از آن در فاصلهٔ هشت کیلومتری شهر حیدرآباد قطعه زمینی با مساحت ۱۴۰۰ هکتار برای بنای عمارت اصلی دانشگاه اختصاص یافته و نقشه‌ریزی شد. دختران نیز در دانشکدهٔ نامتولی مشغول به تحصیل شدند.

در سال ۱۹۳۴ م دانشگاه به عمارت جدید در ادکمیت انتقال یافت. طراح و معمار این بنای عظیم و باشکوه، نواب دین یار جنگ بهادر بود که تحت نظارت وی ساختمان دانشکدهٔ علوم و هنر به انجام رسید. گفته می‌شود معماری این بنا آمیخته‌ای از سبک معماری غارهای باستانی آجاتا و الورا و معماری ایرانی است. به هر حال بنای این دانشکده آن قدر زیباست که نگاه هر بیننده را مدت‌ها به خود جلب می‌کند. بعدها اقامتگاه رئیس دانشگاه، دانشکده‌های مختلف، ساختمانهای اداری، خوابگاههای دانشجویی و خانه‌های سازمانی استادان و کارکنان نیز در این محل برپا شدند. سپس دانشکدهٔ بانوان نیز به کاخ نایب السلطنهٔ بریتانیا منتقل شد که به رزیدنسی شهرت دارد. در تأسیس این دانشگاه شخصیت‌های برجسته و معتبری سهم بوده‌اند. میر عثمان علی خان خود بیانگذار آن بود. اما حیدر نواز جنگ، مولوی عبدالحق، مسعود جنگ، عبدالرحمن خان عبدالله عمادی، جمال‌الدین اسدآبادی، فخرالملک، اکبر حیدری، حبیب‌الرحمن خان شیروانی رأس مسعود، صدریار جنگ و نواب علی یاور جنگ و بسیاری دیگر از جمله افراد صاحب نام در پایه‌گذاری این دانشگاه نقش عمده‌ای ایفا کرده و یاد آنها هرگز از دلها بیرون نخواهد رفت. علاوه بر این، اولین گروه استادانی که از خدمات آنها استفاده شد،



نیز در زمرهٔ پیشگامان تأسیس این دانشگاه به شمار می‌روند.

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما

ولا آکادمی

حیدرآباد سرزمین تلفیق فرهنگهای متنوع، در هر دورهٔ تاریخ از پیشگامان خدمات علمی و ادبی و فرهنگی بوده است. طی قرن‌ها دانشوران، سخن‌گویان و نویسندگان این سرزمین با خلق آثار ارزشمند یاد خود را در صفحات تاریخ زنده نگاه داشته‌اند. امروز نیز همچون گذشته مؤسسات و سازمانهای علمی و ادبی متعدّد با ذوق پرشور و شیوه‌های خاصی، خود نقش قابل توجهی را در اشاعه و حفظ آثار گذشتگان ایفا می‌کنند. ولا آکادمی یکی از این مؤسسات تحقیقاتی است که با همت و تلاش نواب عزیز جنگ ولا آغاز به کار کرد.

نواب عزیز جنگ خود یک تاریخ‌نویس بلند پایه، شاعر و محققی ماهر بود و ولا تخلص می‌کرد. این آکادمی در سال ۱۹۷۱ م به ثبت رسید و فعال شد. تاکنون در مدت سی و شش سال خدمات ارزنده و شایان توجهی را در رشد و گسترش آثار ادبی و علمی و فعالیتهای تحقیقاتی به ثمر رسانده است.

از جمله اهداف و برنامه‌های این آکادمی به ترتیب ذیل می‌توان نام برد:

- ۱- چاپ و انتشار آثار چاپ نشدهٔ حضرت ولا و بررسی و تدوین دوبارهٔ آثار چاپ شده.
- ۲- چاپ و انتشار کتابها و رساله‌های فرهنگی و ادبی.
- ۳- حمایت از پژوهشهای علمی و ادبی و چاپ دیگر آثار ادبی.
- ۴- چاپ زندگینامه و آثار شخصیت‌های برگزیده.
- ۵- برگزاری کنفرانس، سمینار، میزگرد و سخنرانی‌های علمی و ادبی.
- ۶- تأسیس کتابخانه و مراکز مطالعاتی و فراهم ساختن کتاب و دیگر منابع مطالعاتی و تحقیقاتی از کتابخانه‌های داخل و خارج از هند.

۷- همکاری با دولت در انجام فعالیت‌های فرهنگی و ادبی. این آکادمی منبع درآمد مستقلی ندارد و از سوی دولت‌های ایالتی و مرکزی نیز بودجه‌ای دریافت نمی‌کند و مخارج خود را تنها از طریق فروش کتاب تأمین می‌کند. در حال حاضر آقای حسن‌الدین احمد رئیس و آقای احمد عبدالعزیز رئیس امور اجرایی این آکادمی هستند.

تاکنون از سوی این آکادمی ۲۷ جلد کتاب انتشار یافته که مهم‌ترین آنها عبارت از:

۱- داستان غم (فارسی)، نواب عزیز جنگ ولا.

۲- تاریخ النوابط، جلد اول، نواب عزیز جنگ ولا.

۳- ترجمه بهگوت گیتا (اردو)، حسن‌الدین احمد.

۴- ساز مغرب، جلد اول تا دهم، حسن‌الدین احمد.

۵- ساز مشرق، جلد اول تا دهم، حسن‌الدین احمد.

۶- سخن در سخن، رباعیاتی از نواب مظفرالدین.

۷- ولای حافظ (فارسی)، نواب عزیز جنگ ولا.

۸- دین بار جنگ (زندگینامه)، برق موسوی.

۹- نذر خسرو، سورجیت سینگ لامبه.

۱۰- مختصر تاریخ اسلام، بشیر احمد طاهر.

برای آشنایی بهتر درباره بنیان‌گذار این مؤسسه یعنی نواب عزیز جنگ ولا، لازم است نگاهی اجمالی به شرح حال و زندگی وی داشته باشیم. نام وی احمد عبدالعزیز نایطی بود و پدرش مولوی محمد نظام‌الدین نایطی نام داشت. ولا تخلّص می‌کرد و چشم و چراغ خاندان نوابط بود. در تاریخ ۲۴ دسامبر ۱۸۶۸ م در ولایت مدراس، ناحیه نلور که اکنون در ایالت آندراپرادش واقع است، متولّد شد. در ۱۸۸۳ م به همراه پدرش به حیدرآباد عزیمت کرد و تحصیلات مقدماتی را در زبان عربی و فارسی و اردو فراگرفت. پس از پایان تحصیلات، با استعداد و فعالیت فوق‌العاده‌ای که داشت



به استخدام و قارالامرا وزیر اعظم حیدرآباد درآمد و تصدی متعددی نواحی مختلف دکن را عهده‌دار شد. وی پس از بازنشستگی نیز از جنب و جوش باز نایستاد و وقت خود را صرف امور خیریه، رفاه عمومی و فعالیت‌های پژوهشی کرد. ولا سالهای متعددی را عضو هیأت شهرداری حیدرآباد بود و برای سه سال نیز به عضویت سازمان بهداشت و دو سال به عضویت هیأت قانونگذاری نظام حیدرآباد درآمد. نواب عزیز جنگ ولا از اولین روزنامه‌نویسان حیدرآباد به شمار می‌آید و روزنامه‌ای نیز با نام عزیزالاکخبار منتشر می‌کرد. وی مدیر و ویراستار مجله تحقیقی لسان الہند و المعجم نیز بود. آنچه محرر است این که، وی از توانایی و صلاحیت قابل ملاحظه برخوردار بود و علاوه بر آثار ادبی در زمینه‌های مختلفی از قبیل مالیات، حقوق، گمرک، کشاورزی، علم الطیر، تاریخ اردو، تاریخ، شعر فارسی، آثار گرانمایی را به ترتیب ذیل از خود بر جای گذاشت:

۱- غرایب الجمل (۱۹۰۸ م).

۲- معیار فصاحت (۱۹۱۹ م).

۳- نعتیه کلام.

۴- تاریخ النوابط، قبیله و مشاهیر نوابط (۱۹۰۴ م).

۵- مصطلحات دکن (۱۹۰۴ م).

۶- عطیات آصفی.

ولا فرهنگی مبسوط به نام آصف اللغات را در هفت جلد به زبان فارسی تألیف کرد که در نوع خود یک دائرةالمعارف است و به گفته بسیاری از ادب شناسان و دانشوران این لغت‌نامه یک شاهکار علمی است. دانشمندان و سخنگویان صاحب نامی چون حالی، شبلی نعمانی، عمادالملک بلگرامی نواب محسن‌الملک و محمود شیرانی توانایی و استعداد وی را ستوده و به کمالات وی اعتراف دارند. وی شاعر قادر و گهر سخن، تاریخ‌نویس، انسانی نیکوکار و مردی مصلح بود و به هر دو زبان فارسی و اردو با کلامی فصیح و بلیغ سخن می‌راند.

- ۱- اختر حسن، اردو آکادمی آندرا پرادش، حیدرآباد، ۱۹۸۱ م.
- ۲- اکبرالدین صدیقی، اداره ادبیات اردو، حیدرآباد، ۱۹۹۲ م.
- ۳- حسن الدین احمد، انجمن، ۱۹۷۴ م.
- ۴- حسن الدین احمد، اندومدل کلچرل انسٹیٹیوت، حیدرآباد.
- ۵- حسن الدین احمد، جامعہ عثمانیہ و ولا آکادمی، حیدرآباد، ۱۹۸۲ م.
- ۶- حسینی شاہد، انجمن ترقی اردوی ہند، ۱۹۸۲ م.
- ۷- حمیدالدین شاہد، سرگذشت ادبیات اردو، ۱۹۴۰ م.
- ۸- خواجہ محمد احمد، رپورت آف ابوالکلام انسٹیٹیوت.
- ۹- دکتر افضل اقبال، تذکرہ سعید، حیدرآباد، ۱۹۷۴ م.
- ۱۰- دکتر افضل اقبال، کتبخانہ سعیدیہ مصاحبہ، حیدرآباد.
- ۱۱- دکتر رحمت علی، لطف الدولہ ریسرچ انسٹیٹیوت، حیدرآباد، ۱۹۹۲ م.
- ۱۲- دکتر سید عبداللطیف، اندومدل ایست کلچرل انسٹیٹیوت، حیدرآباد.
- ۱۳- ظہیرالدین احمد، اقبال آکادمی، حیدرآباد، ۱۹۹۰ م.
- ۱۴- عابد علی خان، ادبی ترست آندرا پرادش، حیدرآباد، ۱۹۹۰ م.
- ۱۵- عالم خونگیری، اقبال آکادمی، حیدرآباد، ۱۹۸۱ م.
- ۱۶- کرشن برشاد، خطبہ جامعہ عثمانیہ، حیدرآباد.
- ۱۷- مجلہ ارمغان جشن الماس جامعہ عثمانیہ، حیدرآباد.
- 18- *Guide to Persian Urdu Records Preserved in A.P. State Archive Research Institute*, Dawood Ashraf.
- 19- *Hand-Book of O.M.L.*
- 20- *Hand-Book Salarjung Museum*, Hyderabad.



صَفَّارزاده

احمد تمیم داری*

استاد شاعر، طاهره صفّارزاده در سال ۱۳۱۶ هـ/ش ۱۹۳۷ م در سیرجان یکی از شهرهای ایران چشم به جهان گشود. نیاکان او از دیرباز تا پایان دوره قاجار از بزرگان و برگزیدگان شهر کرمان بشمار می آمدند. آخرین نیای او میرزا علی رضای بزرگ بود که در دوره مظفرالدین شاه بر اثر سعایت مأمور دریافت مالیات، املاکش را مصادره کردند. مادر بزرگ شاعر، شوهر و فرزندان او را از همکاری با حکومت فاسد منع می کرد. کم کم زندگی خانوادگی ایشان به صورتی ساده و متوسط درآمد. پدرش درس قضا خوانده بود و در عدلیه وکالت می کرد و اهل ذوق و قلم و سخن هم بود و برای گذران معیشت به کسب و کار می پرداخت؛ حرفه وکالت را بیشتر در خدمت موکلین بی بضاعت قرار داده بود. شاعر ما از آغاز نوجوانی - در دوران تحصیل میان معلمان و همکلاسان از محبوبیت و حرمت خاصی برخوردار بود. از هنگامی که خواندن و نوشتن آموخت، به سرودن شعر و نگاشتن نثر علاقه ای وافر داشت و یکبار هم معلم انشا از او خواست به عنوان یادگاری از روی انشای خود برای او رونویسی کند. بی نوا و زمستان عنوان نخستین شعری است که به شاعری او رسمیت بخشید. شاعر، این شعر را در سن سیزده سالگی سرود و دانش آموز سال اول دبیرستان بود. آن شعر در روزنامه دیواری مدرسه درج شد که دو بیت نخست آن چنین است:

* - دانشیار گروه ادب فارسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

طبیعت بار دیگر با توانگر هم آهنگ ستم بر بی‌نوا شد
لباس خشم بر تن، دیده پرکین برای بی‌نوا محنت فزا شد

در بندهای بعدی همین شعر، شاعر نوجوان به نصیحت اغنیا پرداخت و آنان را از قهر خداوندی بیم داد. نخستین نوشته‌های او بیشتر درباره‌ی نوع دوستی و حمایت از محرومان و بیچارگان بود. در آغاز به شعر جدید و قدیم توجه داشت و می‌کوشید تا در همه‌ی زمینه‌ها به کسب پیش و دانش پردازد. به حافظ عشق می‌ورزید و اشعار سعدی را می‌خواند و آثار صادق هدایت و ترجمه‌های داستانی و نشریات روزانه و دیگر نوشته‌هایی که در دسترس بود، همه را مطالعه می‌کرد. در طول دوازده سال تحصیل - در دوران ابتدایی و متوسطه - همواره معلمان او را تشویق می‌کردند. پس از اتمام دوران دبیرستان، شاعر در کنکور ورودی دانشگاه شرکت کرد و در رشته‌های حقوق، زبان انگلیسی و ادبیات فارسی و انگلیسی پذیرفته شد و سرانجام با راهنمایی یکی از استادان در رشته‌ی زبان و ادبیات انگلیسی به تحصیل پرداخت و زیر نظر استادان خارجی، به مطالعه‌ی آثار شکسپیر مشغول شد و در اولین سال ورود به دانشگاه، ائتلو را همراه با ترجمه‌ی فارسی مطالعه کرد. پس از دریافت درجه‌ی لیسانس، به علت ضرورت زندگی و پاره‌ای مشکلات خانوادگی، به کارهای اداری و تدریس زبان انگلیسی پرداخت و پس از مدتی به قصد ادامه‌ی تحصیل از ایران خارج شد و با معرفی نامه‌ی یکی از دوستان، به یکی از مؤسسه‌های آموزشی تلویزیون بی.بی.سی. مراجعه کرد تا سناریو نویسی بخواند، ولی در آنجا به جای نویسندگی، بیشتر به کارگردانی فیلم و تلویزیون توجه می‌شد و در نتیجه شاعر محقق از آنجا منصرف گشت و پس از مدتی سرگردانی، در یک فستیوال بین‌المللی شعر که به مدت یک هفته در لندن برپا شده بود، شرکت کرد و در همان یک هفته با چند شاعر و نویسنده آشنایی یافت. وی در جستجوی مؤسسه‌ای بود تا بتواند در آن، دوره‌ی فیلم‌نامه‌نویسی را بگذراند. در همان ایام، شاعری آمریکایی که استاد یکی از دانشگاه‌های کانادا نیز بود، به کمک فکری شاعر ما پرداخت و از او پرسید:



تو که شاعر هستی و لیسانس زبان هم داری، چرا می خواهی در سناریو نویسی تخصص پیدا کنی؟

و ایشان در جواب آن استاد گفت:

تا کی باید شجره نامه شاعران انگلیسی و فرمول ادبی و اسطوره یونانی را از بروکنم؟

و آن استاد به شوخی گفت:

تو اولین خارجی هستی که متوجه بی فایده گی قضیه شده ای، ولی بدان که شاعران آمریکایی پیش از یک دهه است این مسأله را حل کرده اند. برنامه ای تخصصی در بعضی دانشگاه های آمریکا وجود دارد که به نویسندگان و شاعران امکان می دهد فقط به نقد تئوری و عملی ادبیات جهان، و بویژه خلق آثار ادبی بپردازند؛ بعد هم با مزایا و ضوابط استخدامی، افراد عادی که درجه دکترا دارند، در دانشگاهها استخدام می شوند. دانشجویان ادبیات هم از داشتن استاد نویسنده و شاعر بیشتر استقبال می کنند.

شاعر ما، با راهنمایی آن استاد با یکی از دانشگاه های معتبر مکاتبه کرد. پس از ارسال نمونه هایی از شعر خویش بعد از یک هفته در حالی که انتظار نداشت، از دانشگاه «آیوا» نامه ای دریافت کرد مبنی بر این که آثار ارسالی را پذیرفته اند و او همان سال می تواند در برنامه شرکت کند. دو چیز برای او ذوق انگیز بود: یکی تصور شرکت در جمع نویسندگان و فضای شعر و شاعری که برای هر نویسنده مطلوب است؛ و دیگر امکان ادامه تحصیل. البته در آغاز، شاعران غربی به وی همچون دیگر نویسندگان آسیایی، چندان توجه نداشتند و مردم هند، پاکستان، ایران و افغانستان را گذشته از هنرشان، مردمی احساساتی و رمانتیک می دانستند.

شاعر ما سعی کرد قبل از ترک ایران به مطالعه جدی پردازد و زبان خاص شعری خود را بیابد. در خارج از کشور و در دانشگاه مذکور نیز به طور شبانه روزی به این کار

ادامه داد و به سلسله تعاریف و نظریات جدید در زمینه هنر شعر، دست یافت و با سرودن و خواندن اولین نمونه‌های شعر در محافل شاعران غربی توجه همه را جلب کرد و در مدتی کمتر از دو سال به شهرت قابل توجهی رسید و شاعران و نویسندگان برجسته و متمهد با تواضع و ستایش خاصی با شعر او برخورد می‌کردند و به امید جهانی شدن شعر وی، به ترجمه آثار او به زبان‌های خودشان می‌پرداختند و به نظریات ادبی او به عنوان یک منتقد احترام می‌نهادند و بعضی از آنها آثارشان را قبل از چاپ به نظر او می‌رساندند. به همان نسبت که شعر او ارج می‌یافت، نسبت به سخنانش بازتاب‌های جدی و مثبت نشان داده می‌شد و ضمن دیدارها و مراودات، مسایل سیاسی همه کشورهای مطرح می‌گشت؛ آن چنان که شاعر و نویسنده ما خود گفته است:

در نتیجه، نویسندگان کم‌کم از مظالم رژیم و نقش ساواک اطلاع می‌یافتند و در آثارشان اشاراتی به اوضاع ایران می‌کردند.

این مسایل بیشتر در سال ۱۳۴۶ ش/ ۱۹۶۷ م بود؛ یعنی در زمانی که خارجیان از شاه چهره دیگری در ذهن داشتند. مطرح شدن او در جامعه نویسندگان بین‌المللی ضربه‌ای بود خدایی. مثلاً یکی از نویسندگان معتبر اروپایی، ضمن سخنرانی در دانشگاه کلمبیا گفته بود:

«من خوشبختم که به آمریکا آمدم؛ نه به سبب دیدن آسمان خراشهای محیرالعقول، بلکه به خاطر آشنایی با شاعری ایرانی که تصوّر غلط مرا نسبت به یک گوشه از جهان اصلاح کرد. ما از طریق رسانه‌های گروهی جیره‌خوار، شاه ایران را یک رهبر سیاسی مستقل و دوست ملتش می‌شناختیم و حال آن‌که او صمیمی‌ترین دوست امپریالیسم در خاورمیانه است...»

استاد صفارزاده از ایام کودکی، در اثر تربیت خانوادگی به مذهب و عرفان توجه و گرایش خاصی داشت. اما چون در محیط‌های گوناگون بسر برده، در برابر فضای ضد مذهبی یا غیر مذهبی که بیشتر شاعران و نویسندگان غربی ایجاد کرده بودند، همیشه و



در همه جا نمی‌توانست آنچنان که می‌خواست، احساسات مذهبی خود را اظهار کند. حتی گاهی شاعران از اعتقاد شاعر ما نسبت به آفریدگار انتقاد می‌کردند و دریغ می‌دانستند که شاعر به متافیزیک توجه داشته باشد! ابواسویک - نویسنده و منتقد معروف رومانی - در کتابی که سال ۱۹۷۵ م منتشر کرد، در بخشی که مربوط به آشنایی با شاعر و مسأله ایران است، ضمن تجلیل از طاهره صقارزاده به عنوان یک شاعر، او را یک انقلابی متعصب توصیف می‌کند و این مربوط می‌شود به بحث‌هایی که با شاعر درباره وجود خدا داشته است. شاعر پس از بازگشت به ایران به تحقیق و تدریس و هنر پرداخت و به عنوان یک شاعر و نویسنده ضد استعمار و ضد امپریالیسم به کار خود ادامه داد. پیوسته از روشنفکران قالبی و کلیشه‌ای پرهیز می‌کرد و با ناروایی‌ها و ناهنجاری‌ها، یک تنه مبارزه می‌کرد. در تاریخ شعر و شاعری و تدریس و تحقیق به عنوان استاد و هنرمندی مبارز شناخته شد و آزارها، مصیبت‌ها و شکنجه‌های روحی فراوان دید؛ اما از تعهد و شعر و عرفان، و آگاهی یافتن و آگاهی دادن دست برنداشت. ویژگی بارز شعر او حاکمیت روحیه شرقی، فرهنگ مقاومت عازفانه و سیر و سفر معنوی است. در همین حال به مسایل سیاسی و روزمره پرداخته و از تنها کسانی است که با زبان و شیوه خاص، فرهنگ مذهبی را به شعر خود وارد کرده و در فرهنگ غنی اسلامی و عرفانی استقرار یافته است.

من خود نیز که چند سال در دوره‌های عالی تحصیل به عنوان دانشجو از تدریس و دانش او بهره بردم، در کلاس درس هنگام اذان می‌دیدم که تدریس را قطع می‌کرد و با توجهی عمیق به اذان گوش فرامی‌داد و پس از اتمام آن دوباره به تدریس می‌پرداخت. به عرفان و عبادت و زیارت بارگاه پیشوایان مذهبی علاقه فراوان داشت و عبادت و استمرار در خواندن زیارت‌نامه، در واقع برای او نوعی زندگی بود و عشق ورزیدن به پیشوایان دینی، جای هر چیز را در وجود او پر کرده بود. البته زندگی و احساسات شاعری و عرفانی - مذهبی هیچ کس را نمی‌شود به رشته تحریر کشید و هیچ نویسنده‌ای

نمی‌تواند از زبان عرفان دیگری سخن بگوید، مگر آن‌که عارفی نوشته‌با گفته‌ای نقل کرده یا احساسات و دریافت خود را از دیگری بیان کند.

بیش از این، درباره سوابق مبارزاتی و زندگی‌نامه شاعر بحث نمی‌کنم؛ اگرچه جای بحث فراوان است. آنچه اکنون به نظر من مهم است، بحث درباره شعر و نحوه شاعری اوست؛ زیرا بزرگ‌ترین و مهم‌ترین عامل در شناخت زندگی واقعی هر کس - با توجه به آثاری که از خود به جای نهاده است - در واقع عامل فکر و طرز اندیشه اوست.

گذشته از مصاحبه‌ها و مقاله‌های گوناگون که در نشریه‌ها و روزنامه‌ها از او درج گردیده است، چندین دفتر شعر به چاپ رسانیده که عبارت‌اند از:

- | | | |
|-------------------|----------------|------------------|
| ۱- رهگذر مهتاب | چاپ اول ۱۹۶۲ م | چاپ دوم ۱۹۸۶ م |
| ۲- طنین در دلنا | چاپ " ۱۹۷۰ م | چاپ " ۱۹۸۶ م |
| ۳- سدّ و بازوان | چاپ " ۱۹۷۱ م | چاپ " ۱۹۸۶ م |
| ۴- سفر پنجم | چاپ " ۱۹۷۷ م | چاپ چهارم ۱۹۸۶ م |
| ۵- حرکت و دیروز | چاپ " ۱۹۷۸ م | چاپ دوم ۱۹۸۶ م |
| ۶- بیعت با بیداری | چاپ " ۱۹۷۹ م | چاپ سوم ۱۹۸۶ م |
| ۷- مردان منحنی | چاپ " ۱۹۸۷ م | |
| ۸- دیدار صبح | چاپ " ۱۹۸۷ م | |

پیوندهای تلخ، مجموعه قصّه‌ای است از نویسنده که در سال ۱۹۶۲ میلادی به چاپ رسید. و اصول و مبانی ترجمه، عنوانی است برای دو جلد کتاب تحقیقی که اصول و مبانی ترجمه را شرح داده و نادرستی‌های پاره‌ای از ترجمه‌ها را گوشزد کرده است.

یکی از مختصات شعر جدید، ابهام است. در مجموعه اشعار صفارزاده با این ابهام روبرو هستیم، اما یکی از برتری‌های این شاعر آن است که در چندین گفتگو با نویسندگان و جستارگران، سخنانی آورده که پاره‌ای از ابهامات را یکسو می‌نهد و اندیشه خود را آشکار می‌سازد.



در شعر سفر زمزم، در یکی از بندها سروده است:

یک، دو، سه، ده، بیست، سی، چهل

اگر مادر بزرگ زنده بود، از دادن دارو دریغ می‌کرد

می‌گفت سرانجام یک چشمی، کوری است

آدرس بی بی مرصع حکیم را

همه کوره‌های شهر از برداشتند

در این بند از شعر استعاره بکار رفته و یک چشمان، یک سو نگرانند که هر چیز را فقط به نفع خود می‌بینند و قربانی کنندگان حقیقت‌اند و در واقع کورند که حسرت دارو را هم باید به دلشان گذاشت؛ زیرا درمان نمی‌شوند و دارو را حرام می‌کنند. شاعر در این وقت، به یاد بی بی مرصع حکیم می‌افتد که خواننده او را نمی‌شناسد، تنها از محتوای شعر می‌تواند دریابد که او بایست یک چشم پزشکی بوده باشد. اما برای فهم شعر همین اندازه کافی است. شاعر در دفتر مردان منحنی، زیر عنوان مراحل دشوار شاعری توضیح داده که بی بی مرصع حکیم، دفتر مادر بزرگ اوست که کمال یا چشم پزشکی بود و مریض‌هایی که در شهرهای دیگر معالجه نمی‌شدند، به کرمان پیش او می‌آمدند. در دهگذر مهتاب یکمین دفتر شعر «سخنی در آغاز» دارد که در آن هر چند کوتاه، نظر خود را درباره شعر قدیم و شعر اصیل و نیاز شاعر با زبان شعر باز نموده است:

پدیده‌ای بس دلنشین

از روزگاری بس دور

و برای روزگاری بس دور

اینست:

معنی نظم کهن

در قاموس قرن ما

در واقعیت زیستن



به خود صمیمی بودن
 از دردهای زندگی
 احساس اندوختن
 و برای احساس
 فرزند خلف شعر پروردن
 اینست:

تلاش شاعر قرن ما

در شعر اصیل

سایه‌هایند

لفظ‌ها

اندیشه‌ها را

نه اندیشه‌ها

لفظ‌ها را

هم آهنگ یا

نا هم وزن

سایه‌ها

پیروانند

نظم کهن پدیده‌ای است دلنشین و از روزگارانی بس دور و برای همان روزگاران است. شاعر امروز کسی است که در واقعیت می‌زید، با خود صمیمی است و احساس او از دردهای زندگی بوجود می‌آید و شعر، فرزند خلف احساس است و باید آن را پرورش داد. اما چگونه؟

در شعر اصیل، لفظ‌ها سایه‌های اندیشه‌اند و اندیشه‌ها سایه‌لفظ‌ها نیستند. در واقع این واژگان‌اند که پیرو معانی‌اند و معانی پیرو واژگان نیستند. از نظر شاعر ما، هم وزنی یا



ناهم وزنی هم مهم نیست. ممکن است در شعر، نظم، آهنگ یا وزن بکار رود؛ اما جوهر شعر حتی در بند وزن و آهنگ هم نیست. نظم با شعر فرق دارد؛ نه هر نظمی شعر است و نه هر شعری منظوم. پیوند میان شعر و نظم از لحاظ منطقی، عموم و خصوص من وجه است؛ یعنی بعضی از نظم‌ها شعر است و پاره‌ای از شعرها نظم. چه بسا نثری که دارای جوهر شعر است و چه بسا نظمی که دارای جوهر شعر نیست. البته باید در نظر داشته باشیم که هیچ واژه‌ای خالی از آهنگ نیست؛ حتی هر ترکیبی از آهنگ و وزنی خاص برخوردار است. آنچه در بحث ماست، هم آهنگی و وزن یکنواخت در مصراع‌ها و بیت‌هاست. در شعر نیمایی، وزن یکنواخت تعقیب می‌شود؛ اما مصراع‌ها کوتاه و بلند است. ولی در شعر سپید، گذشته از کوتاهی و بلندی بندها، وزن هم می‌شکند. ممکن است چند بند دارای وزنی باشد و چند بند دیگر دارای وزنی دیگر یا حتی در یک بند وزن بکار رود. من به بگو مگوها و ستیزهای نوجویان و کهنه‌گرایان معتقد نیستم. اساساً واژه‌نو و کهنه را برای شعر شایسته نمی‌دانم. یک شعاع هنری، پرتوهای گوناگون دارد و به قول فیلسوفان ما که گفته‌اند: "وجود، مقوله‌ای است تشکیکی"، هنر نیز همچون وجود از مقوله‌های تشکیکی است؛ یعنی دارای مراتب است. کرباس و کتان و متقال پارچه است و برد یمانی و شال کشمیری هم پارچه است و در میان آن دو نوع، هزاران نوع و لون پارچه دیگر وجود دارد. اگر سعدی شعر موزون و مقفّی نسروده بود و تنها نثر گلستان را نگاشته بود، می‌توانستیم او را شاعر ندانیم و مثلاً فتح علی خان صبا را با منظومهٔ بارد و

بی‌مزهٔ شهنشاه‌نامه شاعر بدانیم زیرا آن را موزون و مقفّی سروده است؟

اما به بهانهٔ نوجویی هم نمی‌توان شعر موزون و مقفّی را در گذشته و هم در این زمان نادیده گرفت. کدام بی‌انصافی بی‌فرهنگی است که شعر حافظ را به جرم موزون و مقفّی بودن کنار نهد و شعر «جیح بنفش» و «شنبهٔ سوراخ» را به حسن جدید بودن بپذیرد؟ اما خوب، نثر و شعر فصل ممیّز دارد؛ عنصر اصلی شعر خیال است: «بنشین بر لب جوی و گذر آب ببین» نثر است؛ اگرچه منظوم است. اما «بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین»

شعر است؛ زیرا عنصر خیال در آن بکار رفته. آن که در لب جوی آب فقط گذر آب را می‌بیند، کاری هنری نکرده است؛ همه حیوانات هم گذر آب را می‌بینند. اما آن که از گذر کردن آب، رفتن عمر را دیده است، به خیال پرداخته و کاری هنری کرده است. البته من بیشتر نظر شاعری را مطرح می‌کنم که بحث دربارهٔ اوست و دنباله سخن خود را در جایی دیگر خواهم گفت. شاعر ما به «شارات» شاعر هندی خطاب کرده است:

شعری بخوان «شارات»، شعری بخوان

شعری بی تشویش وزن

شعری با روشنی استعاره

زمزمه‌ای روشنفکرانه

گوش‌ها راهیان آهنگ‌اند

طنین حرکتی است که حرف من

در ذهن خواننده می‌آغازد

در این بند، شاعر به «وزن» و «استعاره» و «رمزمه» و «طنین» اشارت کرده و معتقد است اعتیاد «نیما» به وزن و آهنگ، اعتیادی جدی نبود. نیما می‌خواست موسیقی را از شعر جدا کند؛ اما در عمل وزنی به یادگار گذاشته که به هیچ وجه دست و پاگیری اش از قرارداد های قدیم شعر فارسی کمتر نیست. دو سه خط اول محتواس است که وزن و آهنگی را انتخاب می‌کند، و در بقیه شعر، آهنگ و وزن است که خودش را به شعر تحمیل می‌کند. می‌خواهید حرفی بزنید، متوجه می‌شوید کلماتی که حرف شما را می‌زند در آهنگی که شروع کرده‌اید نمی‌گنجد؛ خوب، دنبال کلمه می‌گردید. در این دنبال گشتن، دو چیز اتفاق می‌افتد: یکی این که به طور طبیعی سیلانی که به هنگام خلق هست، معطل می‌ماند و منحرف می‌شود؛ و دیگر این که کلماتی که در آهنگ می‌گنجد، مفاهیم دیگری را با خود می‌آورد. در نتیجه آنچه می‌خواسته‌اید بگویید، چیز دیگری از آب درآمده. «صائب» در این باره بیتی دارد که جالب است؛ یعنی ما در این بیت به تفاوت مسیر



اندیشه و تخیل یا «ضرورت شعری» پی می‌بریم. او به معشوقش گفته است:

دل بد مکن که از ته دل نیست شکوهام این رشته را به زور بدین ساز بستام

پس از وزن، شاعر دربارهٔ استعاره توضیح داده است:

در این که استعاره و سایر صنایع بدیعی - فی نفسه - قراردادی است و از طبیعت دور، حرفی نیست؛ ولی بعضی استعاره‌هاست که پر از تعقید و اشارات گنگ و مهجور است و مربوط به تجربیات خصوصی ذهنی گوینده، که نه تنها نقطه نظر شاعر را نشان نمی‌دهد و اثری هم در ساختن فضای شعر ندارد، بلکه مثل یک معما اول باید نشست و به حل آنها پرداخت. در شعر من، استعاره و تشبیه - هر یک با شخصیت مستقل - عامل ارتباط پروازهای ذهنی می‌شود و هر یک می‌تواند در عین وابستگی به تصویر بعدی و قبلی به عنوان تصویر اصلی هم تلقی شود، به طوری که تفکیک آنها آسان نباشد. خلاصه، شرایط وجودی هر یک، صراحت، طبیعی و ملموس بودن است؛ یعنی درست مثل توقعی که از کل شعر دارم.

البته این که شاعر ما چگونه از تشبیه و استعاره و مجاز و کنایه و به طور کلی از معانی و بیان و بدیع استفاده کرده، در گرو بحثی طولانی و بررسی دست کم دوست قطعه شعر است که در این گفتار کوتاه نمی‌گنجد.

شاعر ما در مصاحبهٔ خود دربارهٔ «زمزمهٔ روشنفکرانه» این چنین توضیح داده است: «منظورم از روشنفکران، طبقهٔ خاص اجتماعی نیست، بلکه ترکیب «زمزمه» و «روشنفکرانه» تعریفی است از شعر مورد نظر من؛ چرا که من معتقدم شعر باید حاصل توازن بین سه اصل: تخیل و اندیشه و احساس باشد و نیز معتقدم لحن شعر باید غیر خطایی و به طبیعت راحت و بی‌پیرایه و صمیمی یک زمزمه شبیه باشد. در کلمهٔ زمزمه بار تخیل است و احساس و در کلمهٔ روشنفکرانه، بار اندیشه و فکر. بنابراین، تعبیر «زمزمهٔ روشنفکرانه» در مجموع، شعری است حاصل احساس و اندیشه و تخیل».

استاد شاعر درباره «طنین» گفته است:

«به نظر من یک اثر هنری باید در یک کلیت مطرح شود؛ یعنی دیگر عوامل سازنده شعر: کلمه، تصویر، تشبیه، استعاره و تعبیر شاعرانه اگر نتواند در ساختن این کلیت مؤثر باشد، زائد است. همین طور که قضاوت درباره هر یک از این اجزاء هم بدون در نظر داشتن این کلیت و فضای شعر بیهوده است. بنابراین در کلیتی که ارتباطات ذهنی و عینی دقیقاً حفظ شده و دریافت‌ها تعالی پیدا کرده است، حتی یک عبارت ساده محاوره‌ای هم موقعیتی دارد و انرژی شعر را القاء می‌کند و این انرژی بهم پیوسته، خواننده را به جلو می‌برد و برای دنبال کردن شعر، بیدار نگه می‌دارد؛ البته خواننده‌ای که با آگاهی و توجه، رویدادهای شعر را دنبال می‌کند. با این توضیح در شعری که به کلیت رسیده باشد، «طنین بعد معنایی» یک خط، یک کلمه یا یک تصویر است.»

شاعر در توضیح «طنین»، بخشی از شعر خود را مثال آورده است. در دفتر دوم با عنوان «طنین در دلنا نخستین شعر، سفر اول است بدین ترتیب:

بوی سوختن

بوی عود

بوی عود را شنیده بودم

بوی سوختن استخوان و عود را

نه

این خانه چقدر شبیه قلعه است

یک سوی رودخانه و سه سوی دیوار

در شهر شما عجیب قلعه فراوان است

آجا



سوختن هیزم را دیده بودم
سوختن هیزم و اسکلت انسان را

نه

.....

.....

اگر خواننده دقت نکند، می‌گوید چیز مهمی نیست. سوختن مرده را ندیدی که ندیده باشی. ولی اگر دقت کند، می‌فهمد کلمه اسکلت، شاخص یک انسان فقرزده است که وقتی می‌میرد، درست مثل یک اسکلت است. گوشت بین اسکلت و آتش حایل نیست، آن اسکلت است که می‌سوزد. یا مثلاً وقتی باز هم در همین شعر می‌گوید:

یک روز دوشنبه سه بیکار را در پارک دیدم

که کنار هم ایستاده بودند

سه پیر دختر در سه پیراهن گلدار

با سه بینی بزرگ در یک امتداد

«ادی» گفت خواهند

لیندولف گفت یهودی‌اند

هر سه روی شانه چیشان برگشته بودند افتادگی

من یک یهودی را می‌شناسم که در زندگی قبلی اش

اس. اس بوده است

در این تصویر طنین‌های مختلف وجود دارد. با توجه به این که محل مرده سوزان است و حرف مرگ، سطر «من یک یهودی را می‌شناسم که در زندگی قبلی اش اس. اس. بوده است»، تصادف‌های عالم تناسخ را مفهومی ضربه‌وار می‌دهد. یا در همین تصویر وقتی مشخصات شباهت سه پیر دختر مطرح می‌شود، «ادی» که نماد یک آدم معمولی است به طور طبیعی می‌گوید: «خواهرند، لیندولف» که یک آلمانی است، از اسمش

این طور می فهمیم، قبل از خواهر بودن به یهودی بودن آنان فکر می کند. در نظر شاعر متفکر، طنین عبارت است از انعکاسی که از اجزای شعر در ارتباط با هم، در ذهن خواننده ایجاد می شود.

آثار

رهگذر مهتاب: عنوان اولین دفتر شعری است که از شاعر به چاپ رسیده و سی و دو قطعه شعر در آن سروده شده است. در این مجموعه، قدیم ترین شعر در سال ۱۹۵۶ م سروده شده و پس از سال ۱۹۶۲ م در آن شعری یافت نمی شود. اشعار این دفتر به طور تقریبی در طول هفت سال ساخته و پرداخته گردیده که نخستین آنها مربوط به دوران بیست سالگی است؛ اگرچه گوینده پیش از این سن هم شعر می سروده است. رهگذر مهتاب، عنوان کتاب و عنوان اولین شعر نیز هست. ابیات این شعر، دارای وزن و قافیه یا دارای وزن و ردیف و قافیه است. در ظاهر بر وزن یکی از غزل های حافظ سروده شده و با آن تعبیر یا واژه مشترک هم دارد.

اینک منم که از یس دروازه های هجر بر شهر دلفریب رخت بوسه می زنم

از هجر یا از دور بر چیزی بوسه زدن، تعبیری است از شعر حافظ:

روی نگار در نظرم جلوه می نمود از دور بوسه بر رخ مهتاب می زدم

در هر صورت، قالب اشعار دفتر اول هم بر سبک قدیم است و هم بر سبک نیما و خالی از وزن نیست. مضمون ها بیشتر عاطفی است و مربوط می شود به احساسات و اندیشه های ایام جوانی.

طنین در دلتا: عنوان دیگری است بر دفتر دوم که چاپ نخستین آن مربوط است به سال ۱۹۶۹ م و چاپ ۱۹۸۶ م که میان دو چاپ این دفتر هفده سال فاصله شده است. آخرین اشعار دفتر اول به سال ۱۹۶۲ م می رسد. متأسفانه در انتهای همه اشعار دفتر دوم، تاریخ سرودن ثبت نشده است؛ یعنی بعضی از اشعار تاریخ دارد. در دفتر دوم



تخیلات و تصوّرات قوی تر و پیچیده تر است و به تعبیر سراینده، پروازهای ذهنی بیشتر. مجموع اشعار این دفتر سی و هفت قطعه است که عنوان اولین شعر آن سفر اول نام دارد و شاعر در اثر سفر به هند و دیدارهای خود آن را سروده است که بخش هایی از آن را نقل می‌کنیم:

بوی سوختن

بوی عود

بوی عود را شنیده بودم

بوی سوختن عود و استخوان را

نه

این خانه چقدر شبیه قلعه است

یک سوی رودخانه و سه سوی دیوار

در شهر شما عجیب قلعه فراوان است

- آجا -

سوختن هیزم را دیده بودم

سوختن هیزم و اسکلت انسان را

نه

دودها

دو پله یکی

بالا می‌روند

آسانسور طبقه دوم، شب از کار افتاده است

زندگی، تکرار نگاه آسانسورچی است

بالا

پایین

پایین

بالا

پایین

پایین

بالا

پایین

- این مرده نزد برهمنان اعتراف کرده بود

اعتراف این مرده نزد برهمنان چه بود؟

خیره شدن به دستهای خبازان شاید

تجاوز به ساحت یک قرص نان شاید

دیروز بر دوش آدمی، ارابه‌ای دیدم

بارش، مهاراجه و بانو

گفتم: وحده لا اله الا هو

- پسر روی جنازه پدر آتش می‌گذارد و برهمن دعا

می‌خواند

برهمنان چرا منترا را برای وفور غله نمی‌کارند

بوی استخوان

بوی دود

اعتراف آن مرده نزد برهمنان چه بود؟



دیروز مجسمه لرد کرزن را در کلکته فرود آوردند

•••••

- پنبه لانکا شاید قرار است به بازار بیاید

- پنبه بمبئی دچار اختناق شده است

هوایممایی هند هم از فروختن بلیط برای پاکستان طفره

می رود

این طور نیست

- آخا

مجسمه لرد را که پایین کشیدند

همبازی های پیرش حرف تازه ای را

در پارک های لندن بیج بیج کردند

بهترین همبازی من، دختر همسایه مان بود که در هفت

سالگی مرد

•••••

نسیمی که از رود گنگ می گذرد، خاکستر این مردگان

را خواهد برد

بادبزن های برقی را خاموش کنیم

•••••

چشم های تو را خواب گرفته است «شارات»

- مرده دیگری را دارند می آورند

اما هیچ کس نمی میرد

شعری بخوان «شارات»، شعری بخوان

شعر بی تشویش وزن

شعری با روشنی استعاره

زمزمه‌ای روشنفکرانه

گوش‌ها راهیان آهنگ‌اند

طنین، حرکتی است که حرف من در ذهن خواننده می‌آغازد

امروز در سرسرای موزه ایستادم

و طرح بیژامه بهادر شاه را به عنوان سوغات

برای سوسیالیست‌های سابق محله مان از بر کردم

باشد که از من خوشنود شوند

باشد که این طرح، طرحی جهانی گردد

تا «تاج محل»، فرسنگ‌ها اشک شاهجهانست

اما این درست نیست که اکبر تنها مغول خوب بود

برهمنان چرا منترا را برای وفور غله نمی‌کارند

من قطعانی از شعر سفر اول را نقل کردم. شاید هم از طرف شاعر مجاز نباشم شعر او را تکه تکه بیاورم؛ اما خوب، در اندازه یک مقاله چاره‌ای جز این نیست، بویژه قطعه‌ها یا بندهایی را برگزیدم که برای خواننده و همچنین برای مترجم آسان‌تر باشد.

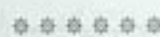
پروازهای ذهنی شاعر آن‌چنان است که تصوّرات بسیار دور را از نظر زمان و مکان به هم نزدیک می‌کند؛ از وطنش گرفته تا باختر و خاور، از سال‌های کودکی تا سال‌های رشد. اسامی شرقی و غربی و بومی و وطنی، در شعر شاعر نشانه آن است که به چهره‌ها و شخصیت‌های اقوام توجه داشته و انتخاب هر نام در شعر شاعر بیانگر ملیت و بومیت



و مذهب و پیش خاصه است. شاعر به دنبال درک و بیان و تعبیر نوعی تفکر است که آزادی معنوی انسان را دور از هرگونه اسارت مادی و طبیعی - تضمین کند. در شعر سفر اول در یکی از بندها گفته است:

"در اتوبوس های نیویورک هرگز به انتها نمی رسیدیم"
 شاید به این معنی باشد که در تمدن جدید غربی و آمریکایی هدفی نیست و همه دچار سرگشتگی شده اند. اما در شعر سفر زمزم چنین سروده است:

شاید به منتهایی از دژه برسیم
 شاید جلگه ای در پیش داشته باشیم
 اختراع قطب نما مرا سرگرم نکرد
 از پی اینان برویم که به پایوس امام می روند
 افسار را محکم بگیر ابوطالب
 گفتمی اسمت ابوطالب است؟
 آیا اجر مردی که عصا زنان خاک را در آفتاب می شکافد
 از آن کس که روی قاطر برهنه نشسته، بیشترست
 دهنه را محکم بگیر ابوطالب
 اینان که پیشاپیش ما می روند به دنبال زمزم هستند
 من هم لیوان پلاستیکی ام را آماده کرده ام
 شاید قسمتی داشته باشیم



اتوبوس های نیویورک با آن همه تجهیزات در شهری مدرن، هدفی ندارد، اما ابوطالب با قاطرش مسافر را به زمزم می برد به پایوس امام. در این جهت یابی معنایی و معنوی از قطب نما نیز کاری ساخته نیست.

شعر کانکریت

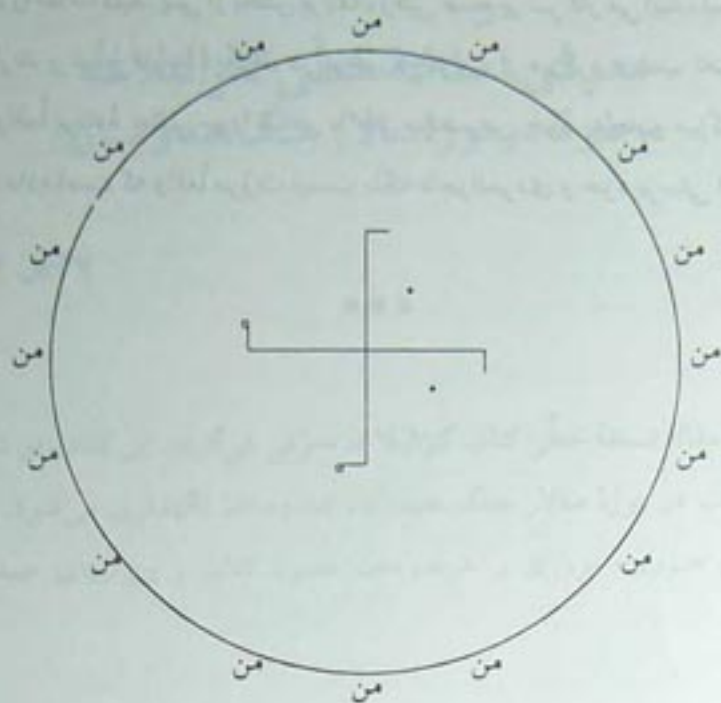
در مجموعه اشعار «طین در دلتا» به عنوان شعر کانکریت برمی‌خوریم. درباره این نوع شعر بهتر است از زبان خود شاعر بشنویم:

«شعر کانکریت یک نوع کار جدی است در شعر معاصر دنیا، و بیانگذارش هم «آبولینر» بوده. چنانکه گفته‌اند. بلکه «اوژن گور مانژ» بولیوبایی «سویسی الاصل است که در سال پنجاه، آزمایشهای جدی در این زمینه کرد. اگر «کالیگرام آبولینر» را مبنای شعر کانکریت بدانیم، خطاطان و دعا نویسان ما زودتر چنین کوشش‌های بی‌هدفی کرده‌اند. از شعر کانکریت معمولاً در ساختن پوستر استفاده می‌شود و در حقیقت یک نوع همکاری است میان نقاش و شاعر و برای بعضی‌ها مثل «لاکر» آمریکایی و «دوری» سوئدی و «بان همیلتون» انگلیسی شعر اساسی آنهاست و گفته‌اند تقلید از فرنگی است. من عقده فرنگی گنده بینی ندارم، چرا فرنگی از من نیاموزد؟ اگر این خوانندگان و دست‌اندرکاران شعر به جریانات هند معاصر علاقه‌مند بودند، حتماً تشخیص می‌دادند که من جنبه دیگری به شعر کانکریت داده‌ام. در شعر کانکریت، توجه به تجزیه کردن کلمات و تصویری کردن آنهاست و این معمولاً با تکرار انجام می‌شود. بدون توقع معنا و مفهوم خاص از تصویر. اما من به علت توجه به بُعد معنایی، معتقدم اگر چیزی قرار است عنوان شعر بگیرد، باید تصویری ملموس ارائه بدهد. «میزگرد مرآت» را مثال بزنیم:

میزگردی است که پیرامون آن را در عوض صاحب نظران مختلف، «من» گرفته و بعد در وسط میز هم مسأله مورد بحث باز «من» است که از «م» و «ن» فارسی، شما صلیب شکسته را می‌بینید؛ یعنی کشف سلطه‌گری و فاشیسم در «من» فارسی که می‌تواند تعبیر عمیق‌تری هم داشته باشد.



اکنون به شعر تصویر «میزگرد مروت» توجه می‌کنیم:



میزگرد است که در گرداگرد آن چندین «من» قرار گرفته و دو «من» شکسته هم در وسط قرار دارد. «من»ها یکی پس از دیگری نشسته‌اند و اصل بحث هم درباره «من» است. تظاهر، خودخواهی و نشان دادن خود در گرد یک میزگرد. افرادی که دور میزگرد نشسته‌اند، در جهت طرح و حلّ مسایل و مشکلات جوامع انسانی امروزی فکر و اقدامی ندارند، بلکه برای حضور در دور یک میزگرد-بویژه اگر از تلویزیون هم بخش شود- به حمام می‌روند و خود را می‌آرایند؛ به موهای خود شکل و فرم خاصی می‌دهند و لباس‌های جالب می‌پوشند و دقیقاً ژست‌های خود را تنظیم می‌کنند و می‌کوشند با حنجره صوتی و اعضای گفتار خود، اصواتی مطبوع و جالب ارائه دهند. سؤال‌ها و

جوابها از پیش تنظیم شده است. به همه دوستان و اقوام تلفن می‌زنند که فلان شب حتماً تلویزیون را تماشا کنید. پس از پخش برنامه، وقتی صبح بر سر کار می‌آیند، لبخندی ملیح به لب دارند و توقع دارند دیگران در برخورد، مرتب از میزگرد دیشب تعریف کنند و بگویند واقعاً برنامه جالبی بود! شاعر با طنز مخصوص خود به چنین میزگردی عنوان «مرآت» داده است که واقعاً مرآت نیست بلکه ناجوانمردی و خود پرستی است.





معرفی نسخه خطی کنزالبلاغه محفوظ در موزه سالار جنگ هندوستان

یحیی طالبیان*

چکیده

در این مقاله نسخه خطی کتاب کنزالبلاغه معرفی می‌گردد. این کتاب در شمار کتب فارسی نایاب در موزه سالار جنگ حیدرآباد هندوستان نگهداری می‌شود. این مقاله به ویژگیهای صوری، مروری بر موضوعات فصول کتاب و ویژگیهای عمده نثر آن می‌پردازد.

۱- مقدمه

در مدت اقامت در حیدرآباد هندوستان برای تدریس زبان فارسی در دانشگاه عثمانیه و جستجو در نسخه‌های خطی کتابخانه موزه سالار جنگ حیدرآباد به کتابی با عنوان کنزالبلاغه برخوردیم. در آغاز به نظر رسید که مطالب کتاب باید در زمینه معانی و بیان و بدیع یا جنگی از مطالب دیگر از جمله عروض و صرف و نحو باشد؛ زیرا در تدوین قدما و نگارش کتب گاه این موضوعات هم در شمار بلاغت قلمداد می‌شده‌اند که کتاب مفتاح العلوم در عربی و دُرّة نحفی در فارسی از این نمونه‌اند، لیکن کنزالبلاغه از نوعی دیگر بود. از مفاد کتاب بر می‌آید نویسنده در نامگذاری، به معنی بلاغت نظر داشته؛ زیرا معنی بلاغت "ايراد کلام بر مقضای حال و مقام است (معالم البلاغه: ۱۳۵۹)

* - دانشیار دانشگاه شهید باهنر کرمان (ایران).

و نویسنده نمونه‌ای ارائه کرده است که در مواجهه با امر داعی (جواهرالبلاغه: ۱۹۳۹ م) که همان موقعیتهای گوناگون است، چه باید نوشت و چگونه با صدر و ذیل مناسب از مضایق کلام برآمد. از چه جملاتی باید بهره گرفت و چه مطالبی در قالب چه کلامی مندرج کرد تا ایصال به مقصود ممکن شود و زلتی صورت نیندد و نوشته و نویسنده به اوج رسد؛ هدف نهایی و حاصل فراگیری دانش بلاغت هم همین است. به هر حال نثر این کتاب از نمونه‌های قابل توجه نثر دیوانی و مکاتبات خصوصی قرن نهم هجری است.

۲- بحث

۱-۲- آغاز و انجام کنزالبلاغه

مؤلف کتاب کنزالبلاغه احمد بن علی بن احمد است. از شرح حال مؤلف اطلاعی به دست نیامد. این کتاب در ماه صفر سال ۸۵۸ هـ ق مطابق با فوریه ۱۲۵۴ م به خط شهاب‌الدین بن علاء‌الدین اصفهانی و با خط خوش نستعلیق و در ۴۴ برگ مشتمل بر ۸۸ صفحه و بر روی صفحات ۱۴ سطری و در اندازه ۱۶/۵×۱۲/۵ نوشته شده است. نسخه شناسان کتابخانه، نسخه را با عنوان «نسخه نایاب قدیمه»^۱ و خط نفیس به قلم آورده‌اند. مدیریت کتابخانه گرفتن تصویر را از کتاب بجز صفحه آغاز و پایان مجاز نمی‌داند. کتاب به شماره A.N.239 ثبت شده است و در گنجینه نسخه‌های خطی کتابخانه نگهداری می‌شود. جلدی مقوایی، ضخیم و زیبا به شکل پاکت‌نامه نگاری دارد و کتاب را به طرز کامل در بر می‌گیرد که در سالهای اخیر ساخته شده است. مهر صفحه آغاز کتاب نشان از آن دارد که نام مالک کتاب «قدرت ابراهیم» بوده و بر مهر گوشه سمت چپ صفحه اول کتاب، نظم ذیل به چشم می‌خورد:

در دل به شد خیال یار مقیم قدرت مقام ابراهیم

1- Rarebook.



این نسخه با واسطه دیگری برای کتابخانه سالار جنگ خریداری شده و کاتب در صفحه آخر کتاب ضمن ذکر نام خود بیت ذیل را نگاشته است:

به یادگار نوشتیم من این کتابت را وگرنه این خط من لایق کتابت نیست
در هر صفحه، کلمه آغازین صفحه بعد آمده که نوعی شماره گذاری سنتی
نسخه های خطی است و تسلسل صفحات را نشان می دهد، لیکن صفحات کتاب در
سالهای اخیر شماره گذاری هم شده است. این کتاب در حدود ده سطر، در جلد سوم
فهرست نسخه های خطی موزه سالار جنگ معرفی شده است.^۱ نسخه با حمد و سپاس
خداوند آغاز می شود و اولین جملات آغاز کتاب چنین است:

”سپاس بی قیاس موجودی را تقدست اسماءه که در وجود از صدف عدم به فیض
فضل وجود او بدید آمد و ثنای بی انقضا معبودی را عظمت کبریائه که موافق و
منافق به عبودیتش در سجود آمدند.“

نگارش مؤلف با نعت پیامبر ادامه می یابد به شرح ذیل:

”طراز کارگاه آفرینش برگزیده اله، محمد رسول الله - علیه افضل الصلوات و اکمل
التحیات - باد آن سیدی که در محافل فصاحت و معارض ملاححت دم انا افصح
می زد و دم انا املح می کرد و خلائق را به دلالت واضح و هدایت لایح از نکبات
غوایت و بطلالت جهالت خلاص کرد...“

آنگاه برای اولاد و اصحاب و احفاد و احباب پیامبر غفران می طلبد و پس از آن با
عبارت «اما بعد» سخن خود را آغاز می کند و در علت نگارش کتاب سخن را اینگونه
ادامه می دهد که از من پرسیدند چرا گوشه نشینی اختیار کردی؟ در پاسخ گفتم که: اکنون
که بازار جهل رایج است و رونق فضل کاسد، چرا دم برآرم؛ از ذکر این جملات تا آغاز
باب اول شش و نیم صفحه به درازا می کشد.

۱- فهرست نسخه های خطی موزه سالار جنگ. ۱۹۶۶ م. ج ۳. ص ۲-۶۱.

نویسنده کتاب را فروتنانه به پادشاه زمان یعنی «مجدالدین و الدین فخرالاسلام» پیشکش می‌کند و یادآور می‌شود کتاب را کتزالبلاغه نامیده و آن، در پنجاه رساله و پنج قصیده و پنج قطعه انشا شده است.

آخرین جملات صفحه پایان کتاب چنین است:

«مرا عزیز تو کردی به جست و جوی یقین کنون ذلیل مگردان به گفت و گوی گمان
و بعد از این به ترهات اهل فساد التفات نفرماید ایزد تعالی خلائق عالم را عموماً و
خصوصاً آن خداوند را از دشمن دلان دوست روی در پناه خود دارد. بخت و جوده.»

۲-۲- محتوای کتاب

از خلال مطالب کتاب می‌توان استنباط کرد که نویسنده دبیری با تجربه و اهل قلمی آزموده بوده و این کتاب را در موضوعات گوناگون فراهم آورده است تا دبیران و نویسندگان جوان و ناآزموده در هنگام مواجهه با حوادث و به مناسبت فرارسیدن اعیاد و مراسم و موضوعات تازه و خاص، بتوانند با بهره‌گیری از این مطالب که به اقتضای احوال نوشته شده با اندک تصرف در عنوان مطالب یا موضوع‌نامه مکتوباتی شبیه مؤلف را پدید آورند و ارائه و ارسال کنند.

پنجاه مطلب کتاب با عنوان «رساله» نامیده شده‌اند. گاه مطالب تکراری هستند و رساله در این نسخه خطی در معنی «نامه» و ترسل، معنا پیدا می‌کند. گویی مطالب را می‌توان نامه‌های ادبی و زیبایی دانست که بر حسب موقعیتهای گوناگون و با سفارشهای مختلف امرا و فرمانروایان نوشته شده است. عنوان رساله‌ها به عربی است. با عنوان «الرسالة الاولى» آغاز و با عنوان «الرسالة الخمسون» به پایان می‌رسد.

عنوانها با خط نسخ و با رنگ سرخ (= شنگرف) نوشته شده. بعضی از نامه‌ها در جواب نامه قبل مکتوب شده است. برای مثال رساله سیزدهم در موضوع شکایت و رساله چهاردهم در جواب شکایت است. مهمترین موضوعات غیر تکراری رساله‌های پنجاه‌گانه عبارتند از: شدت فراق، شکایت، عیادت، عزاء، تهنیت و ولادت، اشتیاق، شکر،



استدعای شرب، طلب عمل، آداب سفر، عذر تقصیر ملازمت، اظهار محبت، عفو، عرض کید حساد، تهنیت عید، تهنیت عمل.

بقیه فصول کتاب تکرار فصلهای ذکر شده با نگارش و تعبیراتی دیگر است و رساله چهل و سوم کتاب به توضیح مراسم نوروز می پردازد. این رساله ۲۵ سطر است و با بیت ذیل آغاز می شود:

نیروزنا یوم اغر محجل اقبل علیه فان جدک مقبل

نویسنده با تهنیت نوروز و اعلام اهدای تحفه ها سخن را آغاز می کند و اقبال و کامرانی پادشاه را از افعال او هویدا می داند و برای دوام دولت او دعا می کند و از او می خواهد که در این فصل که اعتدال ربیعی خارستان را به گلستان تبدیل می کند، نویسنده را به شرف اتصال مشرف گرداند و با بیت ذیل رساله چهل و سوم به پایان می رسد:

یارب این آرزوی من چه خوشست تو بدین آرزو مرا برسان^۱

کتاب کتزالبلاغه نثری آمیخته با نظم است که گاه شعر فارسی و زمانی شعر عربی و در ضمن آن استشهاد به آیه ای از قرآن در آن به چشم می خورد. هرگاه شاهد، شعر فارسی است، عنوان آن «بیت» و هرگاه نظم عربی به عنوان شاهد ذکر می شود، عنوان آن «شعر» است.

۳-۲- ویژگیهای نثر کتاب

نثر کتاب از نوع نثر مسجع است لیکن نویسنده بیشتر دوستدار رعایت موازنه و ازدواج و تضمین مزدوج است. برای مثال:

«قادری که تباشیر صبح اقبال جز از مشرق افضال او برنمد و طلایع آمال جز از بدایع فضل لایزال او پیدا نیاید، هر کرا خواند از حسیض خمول به اوج قبول رسانید و آن کرا راند از یفاع ارتفاع به مهبط اتصال آورد.» (ص ۱)



-۲-۳-۱

کاربرد واژگان عربی در کتاب نسبتاً زیاد است. برای مثال به طور تصادفی در یک صفحه ۱۴ سطر، حدود ۵۰ واژه عربی آشنا و ناآشنا در مقیاس نثر فارسی علمی و ادبی امروزی به چشم می خورد. در همین صفحه دو بیت عربی و یک بیت فارسی دیده می شود. بیشتر جملات بر سیاق نثر فارسی مرتب شده اند و عموماً ارکان جمله در جایگاه فارسیانه خود قرار دارند.

چون آوازه این حکایت به دروازه گوش رسید، زبان حال بدین مقال آواز

برکشید. (ص ۳۵)

در این وقت مبشر رسد و مژده رسانید؛ یعنی در باغ دولت، نهال اقبال تازه رسته

شد. (ص ۳۳)

-۲-۳-۲

حذف لفظی در پاره ای از جملات دیده می شود. اغلب جملات کوتاه است و اطناب هم در جملات آغازین حمد و ثنای خداوند و نعت پیامبر به مقتضای حال دیده می شود علاوه بر آن، در میانه کتاب با جملاتی مطنب بر می خوریم:

بنده مخلص سلامی که روایح اخلاص از فحای آن فایح بود و انوار صفای

عقیدت از مطاوی آن لایح، به حرم کرم و مقام نظام یعنی حضرت آن مفخر انام

عرضه می دارد. (ص ۸۰)

-۲-۳-۳

صناعات

با آنکه جملات مسجع در همه کتاب دیده می شود لیکن نویسنده به تضمین مزدوج

بیشتر موله است:

دولت به قربت آن خدمت سرور و اعداء رفعت به قربان فرقت مقهور و روزگار

همایون به نشاط و خرمی مقرون. (ص ۸۰)



نمونه‌هایی از صناعات لفظی و معنوی در کتاب -از جمله جناس و نظیره آوردن و پاره‌ای از تناسبهای لفظی و رعایت موسیقی واجها- دیده می‌شود؛ مثل برخی از عبارات حل و درج:

از بیم حساد آیت «و ان یکاد» بر خوانده آمد. (ص ۲۴)

تلمیح به داستان پیامبران:

امید وصل تو اکنون محققست از آنک وصال یوسف و یعقوب ز ابن یامین بود

(ص ۱۰)

۲-۳-۲-

ترکیب‌های هنری

مقراض فنا (ص ۶۷) آسمان معالی (ص ۷۴) نامه شوق (ص ۷۴) دهان بیان (ص ۲۸) رشک صبح صادق (ص ۲۶) اغصان مودت (ص ۵۸) خاک مذلت (ص ۶۰) ورد رخسار (ص ۶۲) یوسف دل (ص ۴۸)

۲-۳-۵-

صور خیال شاعرانه

در جای جای نثر کتاب به عباراتی مخیّل بر می‌خوریم که ذوق هنری نویسنده را نشان می‌دهد و نثر کتاب را خیال‌انگیز کرده است. نمونه‌های بیشتری از تشبیه و اندکی استعاره و اسنادهای مجازی و تشخیص، نثر کتاب را گاه از منطق نثر جدا کرده و به ساحت زبان ادبی ارتقا داده است.

ابتدای باب سی و هفتم در استدعای شراب چنین است:

«سیارات سماوات در برج مرادات سایر و اقداح شادمانی در بزم کامرانی دایر...»

و همین باب در میانه با جملات ذیل ادامه می‌یابد:

دست در شراب گلرنگ زده،



زان باده‌ای که پای جو در باغ دل نهد جان بر سرش کند گهر عقل را نثار

مطرب مشتاق در پرده عشاق این پرده ساز کرده بیت:

بیار آن باده در کف چند داری که اکنون جان و دل را غمگساری

و ساقی مستوی قد و مشتری خد، چون آفتاب زبانه می زد:

کان بیاضها و الزاح فیها بیاض محقق بسواد عین

ادر یا صاحبی کاس المدام ارح بالراح من روحی خماری

(ص ۶۸)

۳- نتیجه گیری

بنابر آنچه گذشت، می‌توان گفت نثر کتاب نثر مسجع متعادل است و با آن‌که ویژگیهای نثر مسجع را داراست لیکن صبغه اعتدال را نگه داشته و ایجاز را پیش گرفته است. در عین آن‌که واژگان عربی در کتاب بسیار است لیکن در دنباله روی از صرف و نحو و سیاق عربی اصرار نورزیده و پیروی از ساخت و قواعد دستوری زبان فارسی را وجهه همت خود قرار داده است. اغلب از آوردن مترادفات پرهیز می‌کند و تا حد ممکن از لفاظی به دور و معنی را فدای لفظ نمی‌کند و فهم معنی از خلال جملات کتاب به سادگی میسر است؛ در عین آن‌که ویژگیهای نثر ادبی هم با بکار بردن تشبیه و استعاره و مجاز قابل دیدن است.

۳-۱-

در مجموع می‌توان گفت به لحاظ محتوای کتاب و دست یافتن به متنی فصیح و تا حدی بلیغ از نثر قرن نهم هجری و اطلاع صوری و محتوایی از نمونه رسایل موضوعی قرن نهم به همراه واژگان و تعبیرات زبان علمی و ادبی و پاره‌ای اطلاعات تاریخی و جغرافیایی، ضروری می‌نماید با تلاشهای رسمی و اداری در قالب روابط فرهنگی دو جانبه دولتها از این نسخه خطی عکس تهیه شود تا چاپ آن ممکن گردد.



احمد بن علی بن احمد: کتبالبلاغه، کتابت شده در صفر ۸۵۸ هـ ق/فوریه ۱۲۵۲ م از درویش شهابالدین بن علاءالدین اصعہانی، شماره نسخه خطی ۷۶۲، موزه سالار جنگ، حیدرآباد، هند.

رجایی، محمد خلیل: معالم البلاغه، دانشگاه شیراز، شیراز، ۱۳۵۹ هـ ش.
محمد اشرف: فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه و کتابخانه سالار جنگ، حیدرآباد، هند، ۱۹۶۶ م.

هاشمی بک، احمد: جواهرالبلاغه، مصر، مطبعه الاعتماد، ۱۹۳۹ م.





مروری گذرا بر کتاب لهجات سکندر شاهي اثر عمر سماء يحيى الكابلي در قرن پانزدهم ميلادي

سيده بلقيس فاطمه حسيني *

شبه قاره هندوستان كشوري است كه در پرورانندن تمدن و فرهنگ شهرت جهاني دارد و از ديرباز مركز دانش و فرهنگ و هنر بوده است. اين كشور داراي دين، مذهب و هنر هاي گوناگون مانند معماری، سفالگری، بت سازی، سنگ تراشي بويژه هنر اصيلي موسيقي است. يكي از خصوصيات هنري اين سرزمين آن است كه عموماً در تمام اين هنرها حالت معنوي و ارتباط عارفانه ديني وجود دارد.

موسيقي نيز يكي از هنر هاي باستاني - سني در قلمرو هند است كه تا حدود پانصد سال پيش از ميلاد مسيح قدمت تاريخي دارد. اين هنر با عقايد ديني بسياري از مردم هند بويژه هندوها آميخته است كه معمولاً با رقص در معابد اجرا مي شود. رقص، علامت سرسپردگي پيش خدايان و سرود، زبان نيايش و نوای عارفانه در معبدها و باعث آرامش روح پريشان است. موسيقي در زندگي مردم هند مقام ويژه اي دارد به همين دليل از كشمير تا كرناتك (جنوب هند) و بنگاله و گجرات، دبستانهاي مخصوص موسيقي ديده مي شود. در گذشته نيز چنان به اوج رسيده بود كه حافظ از ايران درباره لوليان هند حرف مي زد. از بارگاه صوفيان تا دربار شاهانه، بزم سماع و موسيقي رواج داشت. نوازندگان و رقاصان تشويق مي شدند و از آنان در محافل بزمي تجليل مي شد. ناگفته نماند، حتي

* - استاد فارسي دانشگاه دهلي، دهلي.

پادشاهان مسلمان هند نیز تحت تأثیر تمدن و فرهنگ هند، مجبور بودند از این هنرهای باستانی - سنتی حمایت کنند، آگاه باشند و بهره ببرند که در نتیجه کتابهای موسیقی بسیاری از زبان سانسکریت به فارسی برگردانده شد.

آهسته آهسته، موسیقی هند با موسیقی عرب و ایران نیز آشنا شد و کتابهای پرارزش موسیقی سانسکریت مورد توجه هنرمندان واقع شد و کار ترجمه نیز با دقت تمام آغاز گردید. گرچه امروزه بر اثر بی توجهی و تبلیغات نادرست کشورهای غربی، موسیقی اصیل هندی به سمت موسیقی و رقصهای مبتذل غربی پیش می رود که بسیار تأسف آور است.

لهجات سکندر شاهی، یکی از پرارزش ترین کتب موسیقی سنتی است که همچون دائرةالمعارف موسیقی سنگیت رتناکر و سنگیت متنگ (برهد دیشی) و غیره است.

نگارنده به تشویق بزرگان علم و ادب بویژه استاد ارجمند پرفسور عابدی به تصحیح و تنقیح این کتاب نایاب پرداختم که اولاً یکی از هزاران نسخه خطی فارسی موجود در کتابخانه شبه قاره که هم اکنون در حال پوسیدگی و نابودی است، احیا شود؛ ثانیاً موسیقی سنتی اصیل جامعه هندی به جامعه جهانی معرفی گردد. نسخه این کتاب به زبان فارسی است و از اصطلاحات موسیقی در زبان سانسکریت نیز استفاده کرده است. کتابهایی که در قرن هشتم و نهم هجری قمری نوشته شده، از ویژگیهای سبکی و دستوری ای برخوردار است که این کتاب نیز از این ویژگیها به دور نیست؛ لذا لازم است که برای آشنایی خوانندگان گرامی به برخی از این صفتها اشاره شود.

عبارات نسخه حاضر گاهی به صورت مصنوع و مسجع با سبک عراقی و گاهی خیلی ساده یا بیتابین است. عبارتی را با واژگان دشوار و آهنگین چنان پشت سر هم می آورد که فهم آن برای خواننده تا اندازه ای دشوار می شود؛ به طور مثال:

”و مغنیه و ماهروی طبیعت که در حسن و ملاحات از جمله غانیات است به گرنگ دست خوش و زخمه های موزون مکارم اخلاق حمیده و به تحریک انامل و



تمریح اصوات متأثر اعراف سنوده آن صاحبقران بی قرین و مالک ممالک روی زمین را به صماخ کروبیان کاخ آسمان رسانیده باشد. (ورق ۴)
چنان که گفته شد، از لحاظ سبکی نیز در این نسخه شیوه خاصی اعمال شده است. گاهی عبارت ساده و پیونددار است؛ برای نمونه:

«میان دلاور خان و میان بهادر خان - اعلی الله تعالی شأنهما - میزان امکان را دو کفه جلال اند و مرشاهین تمکین را دو بال اقبال، ایزد - سبحانه و تعالی - میزان این دولت را تا انفجار عمود قیامت از چشمه کردن چشم بد نگاهداراد». (ورق ۵)
همچنین زیرآچه، به معنی زیراکه؛ و چندانی، به معنی چندان؛ لاچار، در مفهوم ناچار به کار برده شده است. و نیز احتیاجک، به جای احتیاج؛ و قبله به جای قبل آمده است؛ نظیر: «در دوست قبله نواخته می شد». فعلها را در بیشتر مواقع به صورت جمع می آورد، در حالی که در فارسی امروز در چنین موارد فعل را مفرد می آورند؛ مثلاً: «باقی سه ست او ماندند» که بهتر است بگوید: «سه ست او ماند».

ایضاً سبب آن که به جای به سبب آن که؛ و رسیده بود، به جای رسیده شود یا رسیده باشد، نوشته و نقصانیت که نوعی مصدر جعلی است، به جای نقصان استفاده شده است. نه منفی که باید بر سرفعل آید با واسطه نوشته می شود؛ نظیر نه فایده می داد، به جای فایده نمی داد. واژه خورد با «او» را به جای خورد در معنی کوچک به کار برده است. گاهی در صفت شمارشی موصوف را به صورت جمع می آورد؛ نظیر: هر هفت اشخاص، به جای هر هفت شخص. در بیشتر اوقات از نوشتن «ها»ی مندوله (ه) و غیرملفوظ صرف نظر می کند؛ مانند: پردها، به جای پرده ها؛ خانها به جای خانه ها؛ نزدیک به معنی نزد نوشته شده است؛ مثل: نزدیک بعضی آن چنان است، یعنی نزد بعضی؛ چونه، در معنی چگونه به صورت سبک اختصاصی در این کتاب به کار رفته است.

آوردن دو ضمیر مبهم در کنار هم مانند: «هر همه». نوشتن طرف به جای طریق؛ آوردن دو قید در کنار هم، و نیز فاصله بین فعلهای مرکب متمم؛ مانند: بعده ابتدا از کلوخ



که در چهارم خانه است بکنند، که جمله صحیح امروزی چنین است. بعده از کلوخ که در چهارم خانه است ابتدا کند. یک محل به معنی یکجا؛ مذکورین به جای مذکور؛ کدامی در معنی کدامین؛ نظیر: کدامی رقمها را. دومی در معنی دومین. همچنین اختلاطی از عربی و فارسی و هندی نیز وجود دارد. لاجار به معنی ناچار؛ و دهگه خوردن به جای ضرب خوردن و از این قبیل.

تقسیم ابواب این کتاب، مبنی بر قسمتهای سنگیت رتناکر و سنگیت سمیسار است؛ یعنی هفت باب که باب ششم آن در خصوص مزامیر و دارای پنج فصل است. در این فصلها، نویسنده - عمر سماء یحیی کابلی - تمام سازها را به چهار نوع تقسیم کرده است: ۱- نت، ۲- نت / سکه، ۳- اوند، ۴- گهن.

مهم آنها را به گونه های دیگر نیز دسته بندی و به شرح زیر مورد بحث قرار داده است: نت، نام هر سازی است که از تار روده یا برنجینه درست می شود؛ مانند بینان، رباب و طبور. بینان، دو گونه است: ست بینان (شورت بینان) و سر بینان^۱. در خصوص سر بینان که آن را به نوع تقسیم کرده به تفصیل چنین می گوید:

اول - ایکنتری است که به شیوه های گوناگون یعنی گاهی با دست چپ و گاهی با دست راست و گاهی با هر دو دست نواخته می شود؛ چنان که با دست راست، بدین نامها می نوازند. گهات^۱، پات^۲، سنلیکه^۳، الیکه^۴، اولیکه^۵، بهمره^۶، سندهینه^۷، چهن^۸، نکه کرتی^۹.

البته این اقسام بر مبنای طرز نواختن است، به طور مثال گهات آن است که دنباله انگشت سیابه را به سر وسطی چسبانیده تارها را از سر سیابه به طرف بالا بیفشاند تا با ضرب معمولی آواز خیزد و پات به تنهایی از سر سیابه به طرف بالا نواخته می شود.

1- ghata.

2- pata.

3- samlekh.

4- ullekh.

5- avalekh.

6- bharamara.

7- sandhita.

8- chinna.

9- nakhkartari.



نواختن سنتیکه از سر سیابه به طرف پایین می باشد. و وقت نواختن سرهای انگشتان به طرف کف دست افشانده نوا نماید. اولیکه را از سر انگشت به طرف بالا بیفشانند. بمره را از سر بنصر شروع کند و یکی یکی تا سیابه به طرف کف دست بچیناند تا آواز خیزد و غیره...

همچنین ایکنتری را از دست چپ به دو گونه به نام: اسپهوت^۱ و کهست^۲ نوازند. البته ایکنتری با دو دست به سیزده نوع نواخته می شود: گهوش^۳، ریهه^۴، بند^۵، کرتوی^۶، ارده^۷ کرتوی^۷ و ارده^۷ چندر و غیره... که نویسنده این همه اصناف را به شرح و بسط بررسی کرده است. علاوه بر ایکنتری هشت نوع دیگر بینان را به نحو عالی معرفی کرده است. دوم - نوع بینان به نام نکلا^۸ است که مانند ایکنتری نواخته می شود، جز آن دو تار دارد.

سوم - ترنتکا است که سه تار دارد.

چهارم - چترا که هفت تار دارد و با انگشتها نواخته می شود.

پنجم - و پنجمی است که نه تار دارد و با چوگ نواخته می شود.

ششم - متکوکلا^۹ که میان تمام بینان بسیار مهم است. این بزرگترین بینان است و دیگر بینانها تابع این است.

هفتم - آلاپی است. این را از نی نیزه راست با از چوب کهیر می سازند. طولش نه مشت و میانه خالی است. باید دهنه اش دو انگشت باشد و دو سوراخ پایین چوب به درازای دو انگشت و پهنای نیم انگشت در آرد و بالا چوب مدور و یک انگشت ببتد و بعد از آن یک تار ابریشم یا روده میش را بر آن کدو یا جایی که از عاج نایه درست شده است ببندد.

- | | | | |
|-----------------|-------------|-----------------|------------|
| 1- asphurita. | 2- khasita. | 3- ghosha. | 4- repha. |
| 5- bindu. | 6- kartari. | 7- ardhkartari. | 8- nakula. |
| 9- mattakokila. | | | |

هشتم - قسم کتزی^۱ به دو گونه کوچک و بزرگ است. کوچک دو کدو و بزرگ سه کدو دارد. نویسنده در آن کتاب در خصوص ساخت این بیان به تفصیل بحث کرده است.

نهم - پناکی^۲ و این آخرین قسم از تن ساز است که از نی به شکل کمان درست می شود که طول آن چهل و یک انگشت و میانه کمان دو انگشت و ربع و در هر دو سر کمان به تار روده ببندد. و وقت نواختن کمان را بر کدو نهاده با یک کمان دیگر مالیده، بتواند اندازه و مقدار کمان و تفصیلهای ریز آن را نیز با شرح نگاهشته است.

فصل دوم، در بیان سکهر است. نخستین نوع این گروه بنس است. این ساز از نی نیزه چوب کبیر، عاج، صندل، رکت چندن، زر یا نقره تهیه می شود. بنس پانزده نوع دارد. این گوناگونی بر مبنای طول مزمار و فاصله سوراخ است. چنانکه از اسم شان پیدا است: تریکه یعنی فاصله سوراخ زیرین سه انگشت؛ چترمکه چهار انگشت؛ پنج و کتر، پنج انگشت؛ کهم مکه، شش انگشت؛ منی، هفت انگشت؛ وس، هشت انگشت؛ ناتپندر، نه انگشت و چون فرق، ده انگشت باشد، مهاند گفته می شود. همین طور ادامه دارد و چون فاصله بیست اصبع می باشد، آن بنس را مرلی می گویند. سپس طرز نواختن هر قسم ساز را به تفصیل گفته است.

نویسنده در فصل سوم درباره اونده چنین نیز بحث کرده است.

اونده، سازی را گویند که از چوب ساخته می شود که میانه آن خالی و بر دهنه آن مانند پکهاوج و دهل و نقاره جرم می پوشانند. اونده بیست و سه نوع دارد که نخستین آن پتهه^۳ است و آن نیز دو نوع دارد: یکی، مارگ و دوم دیسی. مارگ آن است که از چوب کبیر درست شود و دهانه آن را از پوست گوساله ششماهه بپوشانند و گرداگرد جرم پوشش نیز هفت سوراخ بکنند و در سوراخها ریمان انداخته بکشند تا مستحکم گردد. سپس دو حلقه نقره ای یا مسی را در چوب پتهه با کمک میخ وصل کنند و در آن ریمان ببندند.

1- kinnari.

2- pinaki.

3- potahi.



دبسی طولش یک و نیم هسته و در میانه شصت انگشت دارد و دهنها را تنگ بکنند؛ مانند هلپله قطر دهن راست هفت انگشت و دهن چپ شش و نهم انگشت باشد.

صوتی که از پس می خیزد، شانزده صدا دارد. که گرگوت نه دهن ت نه د دهن ره که از این شانزده تا بسیاری از مقطعات موسیقی را درست می کنند.

نوع دوم از اقسام اوندها، مزدل است که از جوب بجیسار به طول بیست و یک انگشت و میانه خالی سازند. قطر دهن راست سیزده و چپ چهارده انگشت دارد. نوازندگان مزدل هم بر چهار نوع: وادک^۱، مکهری^۲، پوت مکهری^۳ و گیتانگ^۴ اند.

مجموع سازهای اوندها، بیست و سه نوع مزار است که اسامی آن به این صورت است: پتیه^۵، مردل^۶، هدکا^۷، کرنا^۸، گهت^۹، گهدس^{۱۰}، دھوس^{۱۱}، دهکا^{۱۲}، کدکا^{۱۳}، کدوا^{۱۴}، رنجا^{۱۵}، دمرو^{۱۶}، دکا^{۱۷}، میددکا^{۱۸}، دکلی^{۱۹}، سلکا^{۲۰}، جهلری^{۲۱}، بهان^{۲۲}، بزولی^{۲۳}، دندبھی^{۲۴}، بیری^{۲۵} یعنی دهل، نثارن^{۲۶}، تئبکی^{۲۷} یعنی نقاره. تعداد زیادی از اینها هم اکنون رواج دارد.

فصل چهارم - در بیان گهن مزار است که به هشت نوع: تال^{۲۸}، کنتال^{۲۹}، گهتا^{۳۰}، گهتکا^{۳۱}، وجی گهتکا^{۳۲} و غیره...

- | | | | |
|---------------|-----------------|-------------------|---------------------|
| 1- vadak. | 2- mukhari. | 3- priat mukhari. | 4- gitanga. |
| 5- pataha. | 6- maradal. | 7- hadukka. | 8- karata. |
| 9- ghata. | 10- ghadasa. | 11- dhawasa. | 12- dhakka. |
| 13- kudukka. | 14- kudwa. | 15- ranja. | 16- damaru. |
| 17- dakka. | 18- mandidakka. | 19- dakkulee. | 20- selluka. |
| 21- jhallari. | 22- bhana. | 23- triwali. | 24- dundubhhi. |
| 25- bberi. | 26- nassarana. | 27- tumbaki. | 28- tal. |
| 29- kantai. | 30- ghanta. | 31- ghantika. | 32- vijay ghantika. |



این گونه مزامیر عموماً از برنجینه و مس ساخته می‌شود. سازی که صدای بلند و درازا دارد، گروه شوه است و صدای نرم از شکتی است؛ یعنی مربوط به خداپان هندوان است. شوه در دست راست و شکتی در دست چپ است. تال از برنجینه خالص مدور و مجوف و یکسان به قطر دو نیم اصبع است که بین هر دو سوراخ است.

کنتال یا کنسال، از برنجینه مانند دو سرپوش مدور دیگر است که دارای سیزده اصبع قطر و دو انگشت عمق است. سوّم - گهنتا یعنی زنگ بزرگ از برنجینه و صوت تن تن است. گهنتکارا گهرگهتری و جلاجل نیز می‌گویند که مانند دهان غوک سازی دو تو بسازند و در آن گلوله کوچک آهن بیندازند تا از جنبش به صدا درآید.

در این خصوص، مطلب بسیار است و فرصت اندک. امید است مورد توجه قرار گرفته باشد.





ملتان نخستین مرکز فارسی در شبه قاره

رفیع کاظمی*

بررسی و تحقیق پیرامون چگونگی نام نهادن بر اماکن حاکی از این است که نام گذاری اماکن به مناسبت یا از روی علت بوده است. ممکن است نام بعضی از اماکن به نام شخصیتی تاریخی، فرهنگی یا اجتماعی و نام بعضی دیگر بیانگر صفت، مناسبت و یادبود تاریخی، مذهبی و سیاسی باشد. البته این نامها با گذشت ایام دستخوش تغییر می شوند.

اوایل کشمیری در تصنیف خود به نام سنگهست در این باره می گوید که این گونه تغییر با سرعت انجام می گیرد و این در مورد ملتان نیز صادق است. زیرا این سرزمین در هر دور نامی متفاوت داشته است. ابوریحان بیرونی دانشمند، تذکره نویس، تاریخدان و جغرافیدان برجسته ایرانی که در عهد سلطان محمود غزنوی دوبار به هند آمده بود و اثر معروف کتاب الهند را از خود به جای گذاشت، از این طریق ایرانیان را با شبه قاره هند به خوبی آشنا ساخت. در این کتاب ابوریحان نامهای مختلفی از قبیل ملتان، بنس پور، سنگه پور، سویرادر، جهرادر، مول استهان، مولستان، مولطان و بالاخره مولتان را برای سرزمین ملتان آورده است. گمان می رود که ملتان مشتق از مول استهان باشد. مول به معنی اصل یا قدیم و استهان به معنی جا و مکان. بدون شک هند یکی از کهن ترین مناطق جهان و سرزمینی است که بنا بر بعضی از روایات، نخستین انسان یعنی حضرت

* - نویسنده مقاله ساکن شهر لکهنو است.

آدم (ع) از آسمان بر زمین آن فرود آمد. این منطقه که سراندیپ نام داشت بخشی از شبه قاره بود که اکنون کشوری مستقل به نام سریلانکا است. در روایت است که حضرت آدم (ع) هنگام فرود بر سرزمین سراندیپ (سریلانکا) بر تخته سنگی پا گذاشت و اثر پایش بر آن ماند که تاکنون این تخته سنگ در سریلانکا موجود بوده و نگهداری می شود. در شهر آیودهیا واقع در ایالت اوتارا پرادش مقبره‌ای به طول ۹ گز وجود دارد که می گویند قبر حضرت شیث علیه السلام فرزند حضرت آدم (ع) است و پیغمبر آخر الزمان حضرت محمد (ص) در زندگانی خود فرمود که از مشرق زمین بوی ربانی می آید. در این صورت می توان گفت که آغاز اسلام در سرزمین شبه قاره بوده است. شهرت شهر ملتان و دارالخلافه شدن آن دلایل مختلفی دارد. در دوره حکومت اسلامی این شهر کهن به «بیت الذهب»، «دارالذهب»، «دارالامان»، «دارالسلام»، «قبة الاسلام» و «مدینه العلم» نیز مشهور بود.

اماکنی که از نظر تاریخی، مذهبی، سیاسی و تجاری اهمیت دارند، در طول تاریخ دستخوش تحوّل و دگرگونی می شوند. حدود مملکت نیز از حوادث تاریخی، جنگ و لشکرکشی در امان نبوده و تغییر می یابد. بر حسب اتفاق یک سرزمین یا شهر همگام با تحولات سیاسی- اجتماعی ممکن است تبدیل به پایتخت کشور شده، یا آزاد و خودمختار و گاهی هم مورد غضب و بی توجهی حکام واقع شود.

ملتان نیز از این قاعده مستثنی نبود. این شهر در سمت چپ رود جناب و در سی درجه عرض جغرافیایی و هفتاد و یک درجه طول جغرافیایی، و در سیصد کیلومتری جنوب لاهور واقع است. از حدود و وسعت ملتان در ایام باستان سندی تاریخی در دست نیست، جز این که این منطقه در عهد جمشید و کیتیاد بخشی از سرزمین ایران بهناور را تشکیل می داد. ملتان پس از استقلال در شمال لاهور، جنوب منطقه سند، شرق قنوج و در غرب ایران قرار داشت. ملتان هنگام حمله محمد بن قاسم سرزمینی آزاد بود. اما پس از حمله وی به ملتان در بین سالهای ۹۶-۹۳ هجری این سرزمین به تصرف قاسم



درآمد. جهانگردان عرب در سفرنامه‌های خود ذکر ملتان کرده و حدود آن را شرح داده‌اند که در این میان می‌توان از مهلبی، مسعودی ابودلف و مقدسی نام برد. ملتان در عصر مملوک‌ها که ناصرالدین قباچه (۶۰۵-۶۲۵هـ) حاکم آن بود از نظر مساحت بزرگترین وسعت را داشت و پهنای آن از مرز کشمیر به دریای عرب می‌رسید. شمس‌الدین التتمش پادشاه هند ملتان را به سه منطقه لاهور، سند و ملتان تقسیم کرد و برای هر یک حاکمی جداگانه مقرر ساخت.

آب و هوای ملتان گرم و خشک و کم باران است و چون در مجاورت صحرای تهار قرار دارد از توفانهای صحرایی در امان نیست. چنانکه شاعری در این مورد گفته است:

چار چیز است تحفه ملتان گرد، گرما، گدا و گورستان

قوم آریا پس از مهاجرت از سرزمین مادری خود در آسیای مرکزی اولین سرزمینی را که در آن سکناگزید، ایریانه نامید که امروز ایران نام دارد. مردم آریا نژاد پس از استحکام حکومت خود در ایران به سه گروه تقسیم شدند. گروه اول در ایران ماند، گروه دوم روانه غرب شد و به آلمان رسید و گروه سوم روانه شبه قاره شد و غرب شبه قاره را به تصرف خود درآورد و آن را «آریاوارتا» نام نهاد. آنها هند را برخلاف وطن خود بسیار وسیع و پهناور یافته و وادی سند را تا دریای عرب به زیر سلطه خود درآوردند و به کارهای مختلفی اشتغال ورزیدند. در میان آریایی‌های هند افرادی بودند که اهل علم بوده و تدریس می‌کردند. آنها به پاندیت یعنی عالم شهرت داشته و مورد احترام دیگران بودند. باگذشت زمان آریایی‌های هند نیز به سه گروه انشعاب یافتند. گروه اول که منصب حکومتی داشت، به برهمن یعنی حکمران مشهور شد. گروه دوم که در زمره جنگجویان و سلحشوران قرار داشت «کشاتریا» نام یافت که به معنی شجاع و جنگجو است. سومین گروه که امور تجاری و بازرگانی و داد و ستد را در دست داشت به ویش یعنی تاجر لقب یافت. آن‌گاه آریایی‌ها ساکنان اصلی شبه قاره را که از نژاد «دراویدی» بودند به انجام کارهای پست جامعه و ادار ساختند و آنها را «شودر» یعنی غلام نام نهادند. این سرزمین



بیش از هزار سال در تسلط برهمنان بود. پس از آن کشتاریاها بر آنها غلبه یافته و اداره امور را بدست گرفتند و نام شبه قاره را از «آریاوارتا» به «بهارات ورش» تبدیل کردند. از آن پس برهمنان مشاوران حکام شدند. در زمان تهاجم محمد بن قاسم در سال ۹۳ هجری سرزمین‌های ملتان و سند و دیگر مناطق در تسلط کشتاریاها بود. اما پس از فتح آن‌ها توسط محمد بن قاسم تمامی این مناطق جزئی از قلمرو حکومتی بنی امیه شد. سرزمین ملتان پس از انقراض حکومت بنی امیه تابع حکومت بنی عباس بود. در سال ۱۵۱ هجری حاکم ملتان اعلام خودمختاری کرد و تا سال ۱۸۰ هجری تسلط خود را ادامه داد و استقلال ملتان را حفظ کرد. متأسفانه اطلاعاتی در مورد وضعیت ملتان و حکام آن طی سالهای ۱۸۰ تا ۳۰۰ هجری در دست نیست. اما در سال ۳۰۰ هجری حکام بنی سامه بر ملتان حاکم شدند و تا هفتاد سال به حکومت خود ادامه دادند. پس از آن اسماعیلیان این سرزمین را متصرف شدند. البته دوره حکومت اسماعیلیان به علت شدت ورزی در تبلیغ عقاید خود کوتاه بود. آنها بتکده هندوها را به آتش کشیده و زمین بردند و بر روی آن مسجد بنا کردند. عمال اسماعیلیه به خاطر انزجار خود از بنی امیه و بنی عباس، مسجدی را که محمد بن قاسم در ملتان بنا کرده بود، تخریب کردند.

آمده است که شاهزاده‌ای کشمیری معبدی در ملتان ساخته و در زیر زمین آن خزانه‌ای از جواهرات و زیور آلات گرانبها پنهان کرده بود و محمد بن قاسم آن را کشف کرد. از آن پس ملتان در عرب به «بیت الذهب» یا «دار الذهب» مشهور شد. در غزنه پس از الپتکین، غلام آزاد شده‌ای به نام سبکتکین بر تخت سلطنت نشست. در اعتراض به سلطنت سبکتکین شورشی در اطراف و اکناف برپا شد و حاکم ملتان والیان نواحی مرزی ایران را برای حمله به غزنه تحریک کرد و آنها به اتفاق بر غزنه حمله کردند، اما با شکست مواجه شده و از پای درآمدند. چون سبکتکین از برانگیختن والیان ایران توسط حاکم ملتان خبر یافت در اواخر قرن چهارم هجری بر ملتان حمله ور شد.



از آنجایی که حاکم ملتان تاب مقاومت در برابر سپاهیان سبکتکین را نداشت، با وی از صلح درآمد. اما با بازگشت سبکتکین به غزنه اعلام استقلال کرد. با وفات سبکتکین هر دو فرزند وی به نامهای محمود و محمد برای تصاحب حکومت با یکدیگر درگیر شدند. محمد به دست سلطان محمود به قتل رسید. سلطان محمود نیز با پیش گرفتن راه پدر ملتان را مورد تاخت و تاز خود قرارداد. وی بار اول در سال ۳۹۶ هجری و بار دوم در سال ۴۰۱ هجری به ملتان حمله کرد، حاکم آن را مغلوب ساخته و به قتل رساند. سلطان محمود پس از نصب حاکم ملتان به غزنه مراجعت کرد. ملتان پس از رحلت سلطان محمود غزنوی تا حمله غوریان آزاد بود. همان طور که گفته شد، اسماعیلیان در زمان تسلط خود بر ملتان ظلم و ستم فراوان کرده و خرابی به بار آوردند. تا آن که در عهد مملوک‌ها، التتمش آنها را سرکوب کرده و از ملتان بیرون راند. پس از آن اسماعیلیان به گجرات گریخته و در این سرزمین سُکناگزیدند که تاکنون نیز در ایالت گجرات به زندگی خود ادامه می‌دهند.

شهاب‌الدین غوری در طول زندگی ازدواج نکرد، اما یک صد و پنجاه نفر از غلامان خود را هم چون فرزند تربیت کرد و آنها را پرورش داد. در میان آنها چهار تن به نامهای قطب‌الدین ایک، ناصرالدین قباچه، شمس‌الدین التتمش و یلدوز از معتمدین خاص وی در امور دولتی بودند. شهاب‌الدین قبل از مراجعت به غور، قطب‌الدین ایک را که تا آن زمان حاکم بدایون بود به عنوان نایب السلطنه هند مقرر کرد، بدایون را به التتمش سپرد، ناصرالدین قباچه را بر صوبه ملتان حاکم کرد و یلدوز را به سمت حاکم کابل و قندهار و تابع سلطنت دهلی برگزید. شهاب‌الدین در حین مراجعت به غور در بامیان به دست فداییان به قتل رسید و آن‌گاه قطب‌الدین ایک به مقام سلطنت هند دست یافت. قطب‌الدین ایک برای استحکام مواضع حکومتی خود و هم چنین ایجاد اتحاد و دوستی بین ناصرالدین قباچه و التتمش دختران خود را به نکاح آنها درآورد. اما وقایع رخ داده در عهد التتمش حاکی از بی‌ثمر بودن این تدبیر بود.

پس از وفات قطب‌الدین ایبک، امرا و وزرا به اتفاق رأی، التمش را از بدایون به دهلی آورده، بر تخت سلطنت نشاندند. در این اثنا ناصرالدین قباچه تصمیم به لشکرکشی و تصاحب حکومت دهلی گرفت. چنانچه وی در ابتدا پنجاب را فتح کرد. اما چون خبر سرپیچی قباچه به التمش رسید، بدون اتلاف وقت به سوی پنجاب عزیمت کرد و قباچه را شکست داد. قباچه به سمت ملتان گریخت و التمش در تعقیب وی به ملتان نیز حمله کرد و آنجا را مورد تاخت و تاز خود قرار داد و شکست دیگری بر سپاهیان قباچه وارد آورد. ناصرالدین قباچه پا به فرار گذاشت، اما قایق حامل وی و همراهانش هنگام عبور از رود سند غرق شد و تمامی مسافران آن کشته شدند. این حادثه در سال ۶۲۵ هجری اتفاق افتاد. پس از آن التمش به همراه عین‌الملک اشهری - وزیر قباچه - روانه پایتخت شد.

سرزمین ملتان از نظر سیاسی، مذهبی، تجاری، علمی و ادبی دارای اهمیت فراوان بود؛ اگرچه از دین و مذهب رایج در این ناحیه تا قبل از ورود آریایی‌ها اطلاعی در دست نیست. آریایی‌ها خود مردمی موحد و یگانه پرست بودند و به زندگی پس از مرگ نیز اعتقاد داشتند و شرایط زندگی پس از مرگ را براساس عملکرد انسان در زندگی گذشته می‌دانستند. آنها محلی را برای تعالیم مذهبی و آموزش علمی به نام «مندیر» بنا کردند تا مردم آریا نژاد بتوانند در آنجا به کسب علم بپردازند و مردم دراویدی را از نزدیک شدن به آن محل منع کردند. در ملتان نیز در سگاهی وجود داشت که در دوره اسلامی پا بر جا بود و شیخ معین‌الدین چشتی با اقامت پنج ساله خود در ملتان زبان آریایی را فراگرفت. آریایی‌ها کتابی مذهبی به نام «وید» در پنج مجلد داشتند. آنها رفتاری ظالمانه و ستمگرانه با قوم شودر پیشه‌کردند. چندین قرن بعد آیین بودا ظهور کرد که سخن از عدالت و برابری و مساوات میان انسانها می‌زد. دراویدی‌ها که همان قوم شودر هستند به سرعت به آیین بودا گرویدند. اما آریایی‌ها از شیوه مستبدانه خود دست برنداشته و با بودایی‌ها درگیر شدند. در این اثنا شاهزاده‌ای کشمیری بتخانه‌ای را در شهر ملتان



برپا کرد. دیری نپایید که این بتکده شهرت یافت و زایران بسیاری از دور و نزدیک به زیارت این معبد آمدند. این وضعیت تا مدت زمانی ادامه یافت و ملتان تبدیل به یک مرکز تجاری مشهور شد.

ملتان از نظر جغرافیایی در منطقه امنی قرار دارد و به علت وضعیت آب و هوایی و نزدیکی به کویر تهار و وقوع توفان گرد و غبار، کمتر کسی آن را مورد تاخت و تاز قرار می داد. چنانچه حکام کشورهای همسایه روابط دوستانه‌ای با حکومت ملتان داشتند، تا شاید در موقع نیاز بتوانند از کمک حکام ملتان استفاده کنند.

موهبت‌های الهی، سرزمین شبه قاره را از نعمت‌های فراوان برخوردار ساخته است. به همین خاطر تجار اروپایی، آسیایی و آفریقایی برای داد و ستد و تبادلات بازرگانی، در رفت و آمد مداوم با این سرزمین بودند. آنها کالاهای کشور خود را به هند فروخته و اشیای بازرگانی و ادویه‌جات از هند می‌خریدند. در عهد اسلامی هنگامی که خلیفه وقت از بازرگانان درباره هند سؤال کرد، آنها این‌گونه جواب مختصر و جامعی را به وی دادند:

"بَحْرُهَا دُرٌّ وَ جَبَلُهَا ياقوت و شَجَرُهَا عَطْر"

همان‌گونه که قبلاً ذکر آن رفت، وجود بتکده‌ای مشهور در شهر ملتان، باعث شهرت و تبدیل این شهر به یک مرکز تجاری شد. سیاحان عرب تاجران ملتان را قابل اعتماد و با ایمان و بازار شهر را پرسود ذکر کرده‌اند. اما پس از به آتش کشیدن بتکده شهر توسط اسماعیلیان، بازار شهر نیز به تباهی و رکود کشیده شد.

در ابتدای قرن هفتم جنگیز خان به سرزمین‌های اسلامی حمله‌ور شد و در اندک مدتی همه جا را نابود ساخت. خوارزم شاه با مخاصمتی که بین وی و جنگیز خان پیش آمده بود، بسیاری از سفیران وی را به قتل رساند. جنگیز بر خوارزم تاخت و سپاهیان خوارزم شاه را شکست داد و وی را وادار به فرار کرد. جنگیز خان در تعقیب خوارزم شاه به هر جا که می‌رسید، آن جا را به آتش کشیده، ساکنان شهر را به قتل رسانده

و شهر را به ویرانه تبدیل می‌کرد.

یک شاهد عینی در ذکر حملات بی‌رحمانهٔ چنگیز خان چنین جمله‌ای نوشته است:

”آمدند و کردند و سوختند و بردند و رفتند.“

عطا ملک جوینی که در جهانگشایی چنگیز در معیت وی بود، در اثر تاریخی خود به نام تاریخ جهانگشا دربارهٔ خوارزم شاه چنین نوشت:

”خوارزم که مرکز رجال رزم و مجمع نسای بزم بود، ایام سر بر آستانهٔ او نهاده و همای دولت آن را که آشیانه ساخته، مأوی ابن آوی گشت و نشیمن بوم و زغن شد.“

چنگیز خان در تعقیب خوارزم به هند نیز لشکر کشید و ملتان را به مدت یک ماه به محاصرهٔ سپاهانش درآورد، اما بی‌نتیجه و دست خالی برگشت. حتی گفته می‌شود که التمش وی را تا مرز شکست نیز به پیش برد.

ساکنان سرزمینهای اسلامی به ویژه علما و فضلا و ادیبان از شدت خرابی‌های وارده و نابودی کشورشان و همچنین وحشت از ظلم و ستم‌های چنگیز خان به ناچار از وطن خود مهاجرت کرده و به جانب هند روانه شدند. آنها سرزمین ملتان را محلی پرامن و سکون یافتند و حاکم ملتان نیز با روی باز از این مهاجران استقبال کرد و به آنها پناه داد و بسیاری از علما و کارگزاران را به مناصب حکومتی برگزید. به همین دلیل سرزمین ملتان به دارالسلام و دارالامان شهرت یافت.

ملتان محل تجمع صوفیان نیز بود. به نظر می‌رسد که در زمان سلطان محمود غزنوی یکی از مشایخ در رکاب وی به هند آمده باشد. در دورهٔ غزنویان شیخ سنایی صاحب حدیقه الحقیقه و شیخ حسین زنجانی صاحب تحفة الواصلین و شیخ علی هجویری معروف به داتا گنج بخش صاحب کشف المحجوب در لاهور که در آن زمان بخشی از ملتان بود، سکونت داشتند.



شیخ معین‌الدین در عهد غوریان در شهر اجمیر سکونت گزیده و بساط علم گسترد. در آن ایام شاه گردیز^۱ نیز در ملتان بود. مشایخ صوفیه با علم و عمل و اخلاق گرمای خود قلوب مردم هند را مسحور ساخته و عاملی در رشد و گسترش اسلام در شبه قاره شدند. شیخ قطب‌الدین بختیار کاکمی مرید و خلیفه شیخ معین‌الدین چشتی ارتباط خاصی با ملتان داشت و بیشتر در آنجا ساکن بود. یکی از مریدان خاص شیخ فریدالدین مسعود گنج شکر در قصبه آجودهن اقامت داشت که از نواحی ملتان است. شیخ بهاء‌الدین زکریا سهروردی در شهر ملتان بساط علم گسترده بود و تشنگان علوم صوری و معنوی از محضر وی فیض می‌بردند. به گفته ملا جامی حدود هفتاد تن از علمای بزرگ در درس او شرکت می‌کردند. از میان مریدان فریدالدین گنج شکر دو تن به نامهای شیخ بدرالدین اسحق در آجودهن و شیخ احمد بن محمد در هانسی ماندند. این دو نیز به مانند مرشد خود صاحب تصنیف و شاعر بودند.

از میان مریدان خاص شیخ زکریا که صاحب تصنیف و شاعر بودند، می‌توان از شیخ فخرالدین عراقی، میر صدرالدین میر حسینی، میر عثمان مروند معروف به لعل شهباز قلندر نام برد. یکی دیگر از مریدان وی به حکم مرشدش عوارف المعارف شیخ شهاب‌الدین سهروردی را از عربی به فارسی ترجمه کرد. وجود این بزرگان بود که باعث رشد، گسترش و محبوبیت فراگیر دو سلسله چشتیه و سهروردیه در شبه قاره شد. در این دوره سرزمین ملتان به «قبة الاسلام» و «مدینه العلم» شهرت یافت.

گفته شد که بیشتر مشایخ و علمای صوفیه صاحب آثار منظوم و منثور بودند و بسیاری از آثار آنها اکنون نیز در دسترس است. برخی از آثار بر جای مانده از مشایخ صوفیه و نویسندگان عارف به ترتیب ذیل است:

۱- شیخ سنایی: دیوان اشعار، حدیقه الحقیقه.

۱- گردیز ولایتی است بین غزنین و هند. تاریخ معلول، تألیف اقبال (قند پارسی).

- ۲- شیخ حسین زنجانی: تحفة الواصلین.
- ۳- شیخ علی هجویری: کشف المحجوب، دیوان اشعار و منهاج العابدین.
- ۴- شیخ معین الدین چشتی: دیوان اشعار، انیس الارواح (ملفوظ مرشد).
- ۵- شیخ قطب الدین بختیار کاکلی: دیوان اشعار، دلیل العارفين (ملفوظ مرشد).
- ۶- شیخ فریدالدین مسعود گنج شکر: اشعار عربی، فارسی، پنجابی، ملتانی، رسایل، حاشیه بر عوارف المعارف، فواید السالکین (ملفوظ مرشد).
- ۷- شیخ بدرالدین اسحق: اشعار، تعریف بدوی، اسرار الاولیا (ملفوظ مرشد).
- ۸- شیخ احمد بن محمد: اشعار.
- ۹- شیخ بهاء الدین زکریا: اوراد، مکتوبات رسایل و اشعار.
- ۱۰- شیخ فخرالدین عراقی: دیوان اشعار، لمعات.
- ۱۱- میر صدرالدین حسینی: دیوان اشعار، نزهة الارواح، روح الارواح، صراط مستقیم، کترالرموز، زاد المسافرین، گلشن راز.
- ۱۲- شیخ عثمان مروندی: دیوان اشعار.
- ۱۳- شاه گردباز: اشعار.
- ۱۴- شیخ جلال الدین تبریزی سهروردی: اشعار.
- ۱۵- قاسم داوود: ترجمة عوارف المعارف.

مردم شبه قاره از دیرباز با زبان فارسی آشنا بودند، ادب فارسی از عصر محمود غزنوی در این سرزمین گسترش یافت. البته لشکری که به سرکردگی محمد بن قاسم در سال ۹۳ هجری به سند حمله ور شد، از خراسان جمع آوری شده بود و حکام این منطقه نیز در دوره بنی امیه و بنی عباس از صوبه خراسان برگزیده می شدند. اسماعیلیان نیز در زمان حکومت خود بر ملتان ناچار به حفظ روابط سیاسی با ایران بودند. بدون شک در طول سه قرن که حکام این ناحیه ایرانی بودند، تلاشی برای ترویج و گسترش زبان فارسی توسط آنها انجام نگرفت و افراد اهل علم نیز از ایران به این ناحیه مهاجرت نکرده

بودند. متأسفانه آثاری هم به زبان فارسی از این دوره در دست نیست. اما آثار متعددی از علمای عربی زبان بر جای مانده است.

سلطان محمود غزنوی به زبان‌های فارسی و عربی تسلط داشت و صاحب تصنیف و شاعر هم بود. هنگام لشکرکشی به هند چهار صد تن از علما، فضلا و نویسندگان وی را همراهی می‌کردند. در عهد ابراهیم شاه غزنوی دو شاعر برجسته به نامهای ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان در لاهور می‌زیستند و شاعران ایران، مقام بلند آنها را پذیرفته و این دو را محترم می‌شمردند. در همین زمان مدرسه‌ای به سبک مدرسه نظامیه، در لاهور تأسیس و در اندک مدتی از شهرت و محبوبیت فراوانی برخوردار شد. تمامی سلاطین غزنوی از حامیان علم و ادب بودند و سلاطین غوری نیز اهل علم و ادب را در دربار خود جای دادند. سلطان علاءالدین غوری خود شاعر بود و در این دوره شاعران فارسی زبان بسیاری در هند زندگی می‌کردند. در عهد سلاطین مملوک علما و اندیشمندان از وحشت حملات چنگیز خان از وطن خویش گریخته، به هند مهاجرت کردند. در این دوره بر آشوب ناصرالدین قباچه حاکم ملتان با آغوش باز از این مهاجران استقبال کرد و از این پس ملتان تبدیل به یک مرکز بزرگ ادب فارسی شد. به جرأت می‌توان گفت ملتان نخستین مرکز زبان فارسی در شبه قاره بود. حاکم ملتان صاحبان علم و فضل را حمایت کرد و آنها را بر مناصب دولتی گماشت. مولانا منہاج‌الدین سراج که خود یکی از مهاجران بود، در اثر خود به نام طبقات ناصری چنین نوشت:

«در حوادث کفار چین، اکابر خراسان و غزنین و غور بسیار به خدمت او پیوستند و او در حق همگنان انعام و اکرام وافر فرمود...»

در میان مهاجران سه شخصیت برجسته به اسامی مولانا قطب‌الدین کاشانی، مولانا منہاج‌الدین سراج و نورالدین عوفی وجود داشتند. ناصرالدین قباچه برای مولانا کاشانی مدرسه‌ای به نام دائرة المعارف در شهر ملتان بنا کرد. مدرسه فیروزی آنچه را به مولانا منہاج‌الدین سراج سپرد و عوفی نیز به عین الملک اشهری - وزیر قباچه - پیوست. مولانا

سراج دربارهٔ خود این گونه می‌نویسد:

«... هم در این سال کاتب این حروف منهاج سراج از طرف خراسان، از راه غزنین و ملتان در کشتی روز سه‌شنبه بیست و ششم ماه جمادی‌الاولی سنه اربع و عشرين و ستمانه به‌آچه رسید و در ماه ذی‌الحجه سنه اربع مدرسهٔ فیروزی آچه حوالهٔ این داعی شد...»

مجدالدین سیدالکتاب در اثر خود به ذکر نام و درج نمونه‌ای از اشعار علما، فضلا، شعرا، نویسندگان و اندیشمندیانی پرداخته است که منتسب به قباچه بودند. عوفی قبل از رسیدن به ملتان در حین سفر به شهرهای مختلف ایران با علما و افراد اهل علم ملاقاتهایی داشت و نمونه‌ای از آثار و کلام آنها را گردآوری کرد. وی پس از اسکان در ملتان آثار گردآوری شده را مرتب ساخت و کتابی با نام لباب الالباب نگاشت. از آنجایی که مجدالدین در اثرش به ذکر شاعران دربار قباچه همت گماشته بود، عوفی در این اثر نامی از آنها به میان نیاورده است. اما در باب هیجدهم ذکری از کتاب مجدالدین آورده است. متأسفانه تذکره مجدالدین در طول زمان از بین رفت و دیگر اثری از آن در دست نیست.

بعد از برچیده شدن بساط حکومت ناصرالدین قباچه به دست التمش در سال ۶۲۵ هجری بیشتر علما، فضلا و نویسندگان و شاعران دربار قباچه، به همراه عین‌الملک اشهری به التمش پیوسته و روانهٔ دربار دهلی شدند. بدین سان چراغ علم و ادب در ملتان به تاریکی گرایید و ملتان به عنوان یک مرکز ادبی اهمیت خود را از دست داد. درج فهرستی از اندیشمندان، نویسندگان، شاعران و علمایی که از عصر سلطان محمود غزنوی تا دورهٔ ناصرالدین قباچه می‌زیستند، در این مقاله کوتاه امکان‌پذیر نیست. بیشتر این ادیبان به هر دو زبان فارسی و عربی تسلط داشتند و به این دو زبان شعر می‌سرودند و بسیاری از آنها صاحب تصانیف ارزنده‌ای بودند. در این جا تنها به ذکر نام تنی چند از این شخصیتها می‌پردازیم:



- ۱- سلطان محمود غزنوی، مؤلف تفرید الفروع، صلات.
- ۲- نظام الدین ہبہ اللہ الفارسی.
- ۳- ابوالعلاء عطاء بن یعقوب.
- ۴- شہاب الدین ابن الرشید.
- ۵- نصر اللہ بن عبد الحمید، نویسنده کلیلہ دمنہ.
- ۶- اختیار الدین روزبه.
- ۷- ثقہ الدین یوسف.
- ۸- سلطان علاء الدین غوری.
- ۹- فخر الدین مبارک شاہ.
- ۱۰- امام فخر الدین رازی، صاحب بیش از پنجاه تصنیف در عربی و فارسی.
- ۱۱- شرف الدین احمد فرید کافی.
- ۱۲- جمال الدین نصر.
- ۱۳- بہاء الدین محمد اوشی.
- ۱۴- خطیر الدین محمد.
- ۱۵- حمید الدین علی بن عمر.
- ۱۶- ضیاء الدین ابوبکر احمد.
- ۱۷- مجد الدین علی سیدالکتاب، مؤلف تذکرۃ الشعراء دربار قباچہ.
- ۱۸- مجد الدین بن الرشید.
- ۱۹- ابوجعفر عمر.
- ۲۰- نور الدین محمد عوفی، مؤلف لباب الالباب، جوامع الحکایات و لوامع الروایات.
- ۲۱- مولانا منہاج الدین سراج، مؤلف طبقات ناصری، ناصری نامہ، سیاست الامکار.
- ۲۲- علی بن حامد الکوفی، مؤلف چچ نامہ ترجمہ تاریخ قاسمی.
- ۲۳- ضیاء الدین ابوبکر.



۲۴- حظیرالدین محمد.

۲۵- حمیدالدین علی.

شاعران

ابوعبدالله نکاتی، ابوالفرج روشی، مسعود سعد، مختاری غزنوی، شهاب‌الدین ابی‌رجا، سعدالدین مسعود، شمس‌الدین مبارک‌شاه، ابوبکر محمد روحانی، محمد بن علی سراجی، سدیدالدین علی، جمال‌الدین ابوبکر، ضیاء‌الدین عبدالرافع، حمیدالدین شالی‌کوب، شهاب‌الدین سنجری، نجیب‌الدین ابوبکر، شمس‌الدین محمد کاتب، فضلی ملتانی، سراج‌الدین سراجی، عمید لویکی.

بسیاری از فرمانروایان وقت با حمایت خود از دانشمندان و شاعران، نقش عمده‌ای را در گسترش زبان فارسی ایفا کرده و بر قدر و منزلت آن افزودند. خدمات ارایه شده به زبان فارسی و ادبیات منثور و منظوم آن، راه پیشرفت ادب فارسی را برای آینده هموار ساخت. بسیاری از ادیبان وابسته به دربار سلاطین، مورد تشویق و حمایت شاهان بودند و این خود عاملی در رشد و شکوفایی بیش از پیش آنها بود. نظامی عروضی سمرقندی در چهار مقاله به درستی آورده است که شاعر یکی از مهمترین ستونهای دربار است که نه تنها حاکم را مدح کرده بلکه در مورد اخلاق و عادات و مسائل پندآمیز نیز قلم فرسایی می‌کند.





تأثیر اسلام بر تمدن هند

خانم نجمه هبة الله*

ترجمه: پرویز نیتری

ظهور و رشد تمدنی را که در شبه قاره به وجود آمد، می توان به سه مرحله مجزا تقسیم کرد:

مرحله اول: با مهاجرت آریاییها آغاز شد؛

مرحله دوم: با ورود اسلام به هند شکل گرفت؛

مرحله سوم: با ماجراجوییهای امپریالیسم اروپا در شبه قاره به وجود آمد. اسلام در شبه جزیره عربستان ظهور کرد و ارتباطات هند و اعراب به زمانی دور دست و تقریباً دوره ماقبل تاریخ باز می گردد. به اعتقاد آصف ا. ا. فیضی دانشمند صاحب نام:

«آشپای کشف شده در سومر و مصر، سخن از ارتباط و رفت و آمد مردم خاورمیانه و هند از سه هزار سال قبل از میلاد مسیح می رانند. کشتی های هندی یا بادبانهای کوتاه و اندک و پاروهای بسیار، محصولات هندی از قبیل ادویه جات و مروارید، پنبه، کتان، ابریشم، شال، پارچه، لباسهای زنانه و سنگهای گرانبها را جهت فروش به شبه جزیره عربستان و بین النهرین (کشور عراق) حمل می کردند و در مراجعت از سرزمین عربستان (که در آن دوران به واناپو شهرت داشت) و سرزمینهای اطراف آن، مرجان، جیوه، شنگرف، سرب، طلا، گلاب و زعفران به هند می آوردند.»

* نویسنده نایب رئیس مجلس راجیا سبها (مجلس اعیان هند) است.

مردم درّه سند - موهنجودارو و هاراپا - روابط عمیق و نزدیکی با مردم سومر داشتند و روابط تجاری میان هندوها و مصریان و مردم جزیره کرت (یونان) برقرار بود. اسبهای نازی در اردوی هرش واردهان - پادشاه هندی - بسان شمشیرهای فولادی هند که در آثار ادبی فارسی به هندوانی و در عربی به المهنّد معروف بودند، شهرت داشتند. پنبه هندی (کپاس) خریدار زیاد داشت؛ و در عربی به آن قطن گفته می شود که این نام عربی به مرور زمان توسط اروپاییها به کاتن تبدیل گشت. سفرهای متوالی تاجران هندی تأسیس یک محله مهاجر نشین را در مسیر فوقانی رود فرات، در قرن دوم میلادی در پی داشت. زناب یکی از نویسندگان سوریهای می گوید:

"هندوها دو معبد بنا کرده و تصویر دو تن از خدایان خود را در آن نصب کردند".

پرفسور سید مقبول احمد نیز در مورد شواهد مربوط به روابط تجاری هند با سرزمین عربستان در دوره باستان، این گونه آورده است: قدیم ترین مدرک در ارتباط با رابطه تجاری هند با مناطق جنوبی عربستان حضرموت است و گفته می شود که در دوران سلطنت سلیمان، هر سه سال یک بار کشتی هایی جهت سفرهای تجاری ساخته می شدند. کالای تجار شامل طلا، نقره، جواهرات و عاج می شد. در جزیره سکوترا² نیز آبادی هندی نشین وجود داشت. میوز³، هرمز⁴ و برنیس⁵ از بنادر اصلی مصر در این دوره به شمار می رفتند. کشتی های تجاری به امید این که با کمک بادهای موسمی به موقع قادر به عبور از دریای سرخ در سفر دریایی خود در اقیانوس هند باشند، در ماه ژوئیه سفر خود را آغاز می کردند. محصولات هندی از قبیل گندم، برنج، روغن کره، روغن کنجد و عسل به همراه دیگر اقلام تجاری از سواحل هندی کمی (کمبایت) و بروج به مقصد عربستان و سواحل شرقی آفریقا بار زده می شدند.

1- Zenob.

2- Socotra Island.

3- Mayas.

4- Hormus.

5- Berence.



در اوایل قرن هشتم میلادی، اعراب به مرزهای هند رسیدند و سرزمین سند را تصرف کردند. در این دوره ادب و هنر نشو و نما کرد و شکوفا شد و بناهای بسیاری ساخته شدند.

انگیزه فعالیت‌های فرهنگی به اندازه‌ای بود که شکوفایی و پیشرفت آن تا پیش از سیصد سال پس از مرگ هرش واردهان در سال ۶۴۸ میلادی ادامه داشت. پس از مرگ هرشا واردهان، نظام سیاسی و امپراتوری وی به سرعت رو به زوال گذارد و سقوط کرد. اما فعالیت‌های فرهنگی ادامه یافت و در نتیجه ظهور حکومت‌های کوچکی را در شمال باعث شد. در سال ۷۱۰ میلادی جوان هفده ساله‌ای به نام محمد بن قاسم که فرماندهی سپاه اعراب را به عهده داشت، درهٔ سند را تا ملتان در پنجاب غربی به تصرف خود درآورد.^۱

این تمامی سرزمینی بود که در هند به زیر تسلط اعراب درآمد. غلبهٔ آنها بر سند اهمیت سیاسی چندانی نداشت، اما زمینه را برای ورود اسلام به هند فراهم ساخت که این ورود چند صد سال بعد به وقوع پیوست. تماس اسلام با مردم هند منجر به نتایج فرهنگی عظیمی شد و سال‌های پس از آن، شاهد تلفیق و امتزاج دو فرهنگ برجستهٔ آسیا بود آمدن اسلام به هند، راه را برای برقراری روابط دوستانه میان مردم هند و اعراب هموار ساخت. اعراب طبقهٔ تجار در سواحل غربی هند مستقر شدند و به عنوان بخشی از واردات فرهنگی خود، مساجد فراوانی را در مناطق محل سکونت خود بنا کردند. استقرار اجتماعی اعراب، تحرکات اجتماعی محیط را نیز تحت تأثیر قرار داد. بازرگانان و جهانگردان عرب به دنبال بازارهای جدید، مناطق مختلف هند را زیر پا گذاشتند و علاوه بر این، شمار فراوانی از دانشجویان عرب جهت کسب علم سر از دانشگاه تاکشاشیلا یا تاکسیلا در شمال هند درآوردند که در رشتهٔ طب، شهرت فراوان داشت. در دوران

۱- این پیشامد تاریخی در کتاب چچ‌نامه به زبان فارسی نقل شده است (مترجم).

هارون الرشید علوم و تحقیقات هندی از جایگاه ویژه‌ای در بغداد برخوردار بود. پزشکان هندی جهت برپایی بیمارستان و مدارس پزشکی به بغداد رفتند و کتابهای بسیاری نیز در موضوعات ریاضی و علم نجوم از زبان سانسکریت به عربی ترجمه شد. کاهش روابط تجاری در دوره ساسانیان آغازگر عصر طلایی دریانوردی اعراب (۱۳۰۰-۶۰۰م) بود. یمن، جدّه و بنادر حضرموت با بنادر هندی دی‌بال^۱ (دیبال) حوالی کراچی امروزی، کمبی، سورت، بروج، تهانا، جتول (روادانادای امروزی) و کیلون روابط تجاری داشتند. آمد و رفت بازرگانان عرب به بنادر هندی به مرور زمان منجر به سکونت و استقرار آنان در سواحل غربی هند و کنکان (کوکن) و مالابار در جنوب در قرن دهم میلادی شد. اعراب تازه استقرار یافته حتی با هندیها پیمان زناشویی بستند که فرزندان آنان به بسوسیرا^۲ مشهور بودند. روابط تجاری و فرهنگی نزدیکی میان یمن و هند بویژه در ساحل غربی وجود داشت و بهره‌هایی که امروزه در هند زندگی می‌کنند، بازماندگان همان اعراب اهل یمن هستند. نوعی ادبیات عربی هنوز هم در میان آنان وجود دارد که بخشی از میراث معنوی بهره‌ها را تشکیل می‌دهد. بعضی از اصطلاحات و واژه‌هایی که هنوز هم در هند بویژه در سواحل غربی مورد استفاده قرار می‌گیرد، یادآور روزهای پرشکوه دریانوردان عرب در این سرزمین است. «خلاصی» یکی از واژه‌های مورد استفاده روزمره مردم در هند است. در تمامی سواحل غربی هند از واژه عربی خَیْش برای لنگر انداختن و مهارکشتی استفاده می‌شود. خَیْش مشتق از صیغه عربی و وجه امری خَیْش است. به گفته فیضی یکی از بهترین آثار نوشته شده در هند درباره کشتیرانی اعراب، به قلم مولانا سید سلیمان ندوی است.

داستان زیبای یک ملوان شجاع هندی که در سفری به سوی مصر، تمامی همراهان خود را از دست داد و در حوالی مقصد، نیمه جان توسط دیگران نجات یافت، بیانگر

1- Daybul.

2- Buswasira.



وجود استعداد دریانوردی و ماهیت ماجراجویانه و ستودنی ملاحان هندی و عرب است. داستان این هندی کشتی شکسته، الهام بخش ادوزاس^۱ کاشف معروف شد، تا دست به یک سفر دریایی به سوی هند زند و مسیر تاریخ بازرگانی دریایی را متحول کند. ارزش تاریخی این افسانه هر چه باشد، اما بدون هیچ گونه تردیدی یک ملوان عرب به واسکو دوگاما کمک کرد تا وی بتواند مسیر آبی اروپا به هند را از طریق دماغه گودهپ کشف کند. احمد بن مجید همان دریانورد عربی است که واسکو دوگاما را از بندر مالیندی در آفریقای شرقی تا بندر کلکت هند در سال ۱۴۹۸ راهنمایی کرد. بنابراین، آشنایی مردم هند با تعالیم پیامبر اسلام و دین جدیدی که در جزیره العرب ظهور کرده بود، خیلی پیشتر از فتوحات سیاسی و نظامی مسلمانان در هند است.

اسلام به ارمغان آورده انگیزه جدیدی برای ترقی انسانی در هند بود. ما از همان آغاز قرن یازدهم تا زوال و سقوط امپراتوری تیموریان در قرن نوزدهم، شاهد ارتباط عمیق و متقابل فرهنگ آسیای غربی و فرهنگ هندی و نفوذ و تأثیر این دو بر یکدیگر هستیم. هندیها نه تنها عناصر فرهنگ آسیای غربی را در خود جذب کردند، بلکه در جهت بهبود و گسترش آن قدمهای مؤثری برداشته و سهم عمده‌ای را در جهت خلاقیت و رشد ادبیات، زبان، اندیشه، معماری و علم طب ایفا کردند.

فرهنگ غنی و رنگارنگ هند، حاصل جریان عظیم فرهنگی بود که سرچشمه آن جزیره العرب است. فرهنگی که در شبه جزیره عربستان با ظهور اسلام شکل گرفت، در قالب مخلوطی از فرهنگ عربی-ایرانی توسعه یافت و سپس هند آن را در خود جذب کرد.

نهر و معتقد است: "فارسی و عربی دو زبانی است که هند را تحت تأثیر و نفوذ خود قرار داده است... و این میراثی ارزنده و مشترک برای تمامی ما در هند است. به احتمال

1- Edoxus.



زیاد، فخر و مباهات به دستاوردهای کشورهای اسلامی در گذشته یکی از قوی‌ترین عوامل بهم پیوستگی اسلامی است و امر مسلم این که، چنین گذشته درخشانی تا حد زیادی، یک میراث مشترک برای تمامی ما به شمار می‌رود^۱.

در معرفی افکار و فرهنگ هند به آسیای غربی و بالعکس، آثار ادبی نقش حایز اهمیتی را ایفا کردند. ابوزید الاصفهانی، المقدسی، ابن حزم اندلسی، ابن الندیم، ابن ابی أصیبه، ابن العبری، بزرگ بن شهریار^۲، المرزوی، القفطی، ابوالفدا، ابوریحان بیرونی، ابن بطوطه و گروهی دیگر از مترجمان، دانشمندان و فلاسفه خدمات شایان توجهی را در جهت انتقال و ارایه فرهنگ، علوم و اندیشه‌های هندی به جهان عرب عرضه داشتند. علاقه و توجه اعراب به فرهنگ، علوم و اندیشه‌های هندی به دوره خلافت عباسیان برمی‌گردد.

مجموعه داستانهای بسیار مشهور پنج تن تارا (کلیله و دمنه) در ابتدا از سانسکریت به عربی ترجمه شد و سپس در اختیار اروپاییان قرار گرفت و اثر هیتو پدیشا نیز همچون کلیله و دمنه ترجمه و به جهان خارج از هند رسید. تنی چند از دانشمندان و محققان بر این عقیده‌اند که در کتاب داستانهای هزار و یک شب داستانهای هندی نیز وجود دارد. عربی، زبان مقدس اسلام بود؛ اما در قرن دوازدهم میلادی هنگامی که توسعه سیاسی اسلام و گسترش نفوذ نظامی آن هند را دربرگرفت، زبانهای ترکی و فارسی وسیله بیان و ارتباط را تشکیل می‌دادند. عربی هم چنان زبان مذهبی مسلمانان بود و واژه‌های عربی بسیاری در زبانهای فارسی و ترکی نفوذ کرده بود؛ ضمن این که فارسی، زبان رسمی دربار بود.

۱- اثر بزرگ بن شهریار به نام عجایب الهند به همین اسم از عربی به فارسی برگردانده شده و از طرف سیاد فرهنگ ایران به چاپ رسیده است (مترجم).

2- Hito Padesha.



به هر حال، اکثر مسلمانان هندی در ابتدا از هندوهای بی بودند که تحت تأثیر تعالیم انسانی، آزادمنشی، و همچنین روح اخوت، مساوات، برابری و تعاملات عرفانی و فلسفی اسلام قرار گرفته و به این آیین الهی گرویده بودند. این گروه از مردم تازه مسلمان به زبان و لهجه‌های محلی سخن می‌گفتند و مراودات و تبدلات متقابل آنها با نخبگان فارسی زبان، زمینه لازم را برای ایجاد زبان جدیدی با نام اردو فراهم کرد.

ظهور و تکامل تدریجی اردو به عنوان زبان، موضوع بحث جالب توجهی را در مورد تلفیق و امتزاج این دو فرهنگ غنی و عظیم در هند به وجود آورده است. اردو در ابتدا تنها یک زبان محاوره‌ای بود. این زبان واژه‌های فراوانی را از زبانهای هندی، فارسی، ترکی و عربی در خود جذب کرد، اما دستور زبان، اصطلاحات و لهجه آن کاملاً هندی بود و بعدها نیز الفبای فارسی را برای خط خود اختیار کرد. بنابراین، تمدن در هند، در قالب زبان اردو، وسیله بیانی را به وجود آورد که برای مردم تازه وارد آسیای مرکزی و غربی و هم چنین بومیان باستانی شبه قاره قابل فهم بود. حس کنجکاوی در افکار هندیها برای کسب دانش بیشتر - در مورد فرهنگ تازه وارد - آن قدر قوی بود که در مدتی بسیار کوتاه آثار ادبی و علمی بسیار ارزشمندی را به زبان اردو در اکثر زمینه‌های علمی از جمله دین و فلسفه خلق کرد که تا آن زمان تصور می‌شد، تنها در قلمرو زبان سانسکریت محدود و قابل ارائه هستند.

شارحان جنبش بهکتی به تبلیغ تعالیم خود در بخش عظیمی از شبه قاره پرداختند. این جنبش زاینده‌ای از تلفیق و امتزاج تعالیم صوفیان مسلمان با بخشی از تعالیم آیین هندویی بود. تعالیم این جنبش، سروده‌هایی بود که در قالب قوالی و سماع ارائه می‌شد. کبیر، گورو نانک^۱، میرا، رحیم، تلیسی داس و جمعی از شعرای مذهبی دیگر ادیان از پیشگامان این جنبش بودند و در «تجدید حیات زبانی» سهم عمده‌ای داشتند که این خود

۱- بنیانگذار فرقه سیک است (مترجم).

نتیجه اتحاد فرهنگی هندی-اسلامی در هند بود.

ابوریحان بیرونی و ابن بطوطه از جمله جهانگردان و دانشمندانی بودند که به هند سفر کردند و آثار علمی و تحقیقاتی جامعی را در مورد اقتصاد، تجارت، فرهنگ و سنت‌های هندی از خود به جای گذاشتند. کتاب ابن بطوطه در برگیرنده مشاهدات لذت بخشی درباره مردم و کشورهای است که وی از آنها دیدن کرده است. مصر کشور ثروتمندی بود؛ زیرا تمامی تجارت هند با غرب از طریق مصر و با عبور از رود نیل میسر بود... ابن بطوطه در اثر خود از نظام کاستی^۱، سنی^۲ و سنت تعارف پان‌سپاری^۳ سخن می‌راند. از نوشته‌های ابن بطوطه به این مطلب پی می‌بریم که بازرگانان هندی در بنادر خارجی داد و ستد تجاری خوبی داشتند. وی توجه دقیقی به مشاهدات خود داشت و از زنان زیبای هندی و شیوه پوشاک، جواهرات و عطریات آنها نیز سخن به میان آورده است. او در کتاب خود به تشریح و توصیف شهر دهلی-پایتخت هند- به عنوان شهری بزرگ و باشکوه و نمونه‌ای از اتحاد، زیبایی و قدرت پرداخته است.

خطاطی به عنوان یک هنر به طور ناگهانی در روزهای اولیه ظهور اسلام رشد کرد. گردآوری قرآن توسط اصحاب پیامبر که قادر به رونویسی و استنساخ سوره‌های آن بر روی تکه‌های گل، تکه سنگ، پاپیروس یا هر ماده موجود دیگری بودند، قدیم‌ترین اساس سنت خطاطی اسلامی را تشکیل می‌دهد. می‌گویند، بشر بن عبدالملک و حرب بن امیه اولین بار هنر نوشتن را با استفاده از خط و حروف رایج در شمال عربستان به مردم مکه آموختند. عمر بن الخطاب، عثمان بن عفان و علی بن ابیطالب (ع) سه تن از

۱- کاست در آیین هندو، به معنای تقسیم مردم و طبقه‌بندی آنها در چهار گروه اجتماعی براساس موقعیت اقتصادی و شغل وراثی آنهاست (مترجم).

۲- رسم سوزاندن زن به همراه جسد شوهر یا رضایت وی. رسمی که اکنون در هند قانوناً منسوخ شده است (مترجم).

۳- نوعی تزیینات محتوی برگ تنبول. هل. کلسیم. میخک و تیناکو (مترجم).



خلفای راشدین، خود در نویسندگی مهارت خاص داشتند. گفته شده است که قرآن گردآوری شده به شکل مکتوب، به اصرار عمر بن الخطاب تهیه شد و آن هنگامی بود که ابوبکر خلیفه اول به زید بن ثابت دستور داد تا قرآن را جمع آوری کند و آیات آن را به ترتیبی که پیامبر اسلام بر مردم می خواند، به رشته تحریر درآورد.

با گسترش سریع آیین اسلام، جمع آوری و ضبط قرآن در قالب و معیاری که مانع از تحریف آن شود، امری اجتناب ناپذیر شد. گفته می شود جمع آوری و کتابت قرآن با معیار و ترتیب موجود در حدود سال ۳۱ هجری و در دوران خلافت عثمان صورت گرفته است. در این مرحله بود که نیاز به تدوین حروف تزیینی و زیبایی که فهم و درک قرآن را برای پیروان اسلام در سرزمینهای مختلف ساده و آسان کند، احساس شد و هنر خطاطی ظهور و رشد کرد. حروف پیوسته عربی، جایگزین حروف شکسته و ناپیوسته شد. حروف مصوت و علایم صدا داری چون -فتحه، ضمه و کسره و علایم و حروف ترکیبی همصدا چون همزه، مدّ، شَدّ و سکون- شکل گرفت و توسعه یافت. همزمان با شکل گیری این تحولات در زبان عربی، انواع جالب و گوناگونی از خط ط در صحنه ظاهر شد و روند تکاملی پیمود. خطهای اندلسی، فارسی، قیروانی، مغربی، سودانی، دیوانی، کوفی شرقی، شکسته، سینی، تعلیق، ثلث، نسخ و نستعلیق از جمله خطهایی است که رشد و تکامل آنها در مناطق و سرزمینهای مختلف آسیای غربی و آفریقا حایز اهمیت است. هم اکنون در کشور هند، مجموعه نفیس و گرانبهایی از نسخه های خطی به زبانهای فارسی و عربی نوشته شده به خطهای کوفی، نستعلیق، شکسته، نسخ و ثلث وجود دارد.

یکی از مهم ترین خدمات اسلام به تمدن هند، در زمینه معماری است. گسترش شکوه و عظمت اسلام در شبه قاره، سر تا سر هند را مملو از آثار و بناهای زیبا و شکوهمند ساخت و این سرزمین را به موزه ای زنده تبدیل کرد. نفوذ اسلام در هند، محرک و الهام بخش هنرمندان برای خلق هنری جدید به نام هنر هندی-اسلامی شد.

هنر هندی - اسلامی سرشار از انرژی و حیات بود. معماران کهنه کار هندی، تحت تأثیر نوآوریهای اسلام قرار گرفته و از ایده‌ها و سبکهای جدیدی که در معماری به همراه اسلام وارد این سرزمین شده بود، الهام گرفتند. معماری آرامگاههای همایون و اعتمادالدوله، قلعه سرخ، قلعه آگرا، قلعه و بناهای فتح‌پور سیکری و تاج محل، همگی گواهی است بر یکی از ارزنده‌ترین خدمات اسلام به هند.

سنتها و سبکهای معماری هندی - اسلامی بلافاصله پس از پیروزی سپاهیان سلطان محمد غوری بر سپاهیان پرتوی راج چوهان در نبرد معروف تراین در سال ۱۱۹۲ میلادی ظهور یافت و بناهای عظیم و باشکوه فراوانی را در قالب مساجد و همچنین قلعه و دژهای دفاعی مستحکم به وجود آورد که شامل گنبدها، دروازه و سردرهای بلند، طرحهای هندسی و مناره‌هایی می‌شد که اگر برای هندوها ناشناخته بود، اما مورد استفاده آنها نیز قرار نگرفت. سادگی گنبدهای یکپارچه، ترکیب و تلفیق ساده و آشکار طاقهای نوکدار و باریک، ظرافت و قلمی بودن مناره‌های به همراه سطوح مقعر، قبه، گنبد و طاق نماهای آجری الهام یافته از اصول مینی بر توحید، سبک و شیوه دقیقی را تشکیل داد که تا هفت قرن بعد، قلمرو هنر و معماری هند را در تسلط خود داشت و بخش تفکیک ناپذیری از افق درخشان هند شد. ترکیب و آمیزش استثنایی، سادگی و برکاری، قدرت فکری و ظرافت هنری و هدف و اراده معماری اسلامی که در قالب آمیخته‌ای از سنتهای رایج در حجاز، مصر، سوریه، ترکیه، آسیای مرکزی و ایران به هند آمد، اکنون سیمای جاودان هند شده است.

از گرایشهای طبیعی و ویژگیهای منطقه‌ای هنر اسلامی در هند، باغها به عنوان بخش تفکیک ناپذیری از بناها و اماکن، اشکال، میناکاری و طرحهای گلدار برجسته حکاکی شده بر روی عمارتهای اسلامی قابل ذکر است. این ویژگیها حاکی از علاقه و توجه مردم قرون وسطی به بهداشت، حفظ محیط زیست و فضای سبز بود.



شالیمار باغ، نشاط باغ، آرام باغ و بسیاری دیگر از بناها و محلهای ارزشمند هنری که به عنوان بخشهای جدانشدنی و تفکیک‌ناپذیر از مسکن و بناهای شهری رشد و توسعه یافت، بیانگر توجه مردم آن دوران به حفظ و زیبا نگاه داشتن محیط زیست بوده و حامل این پیام است که فضای سبز می‌تواند به گونه‌ای سازگار با محل زندگی و اسکان بشر در هم آمیخته و تلفیق شود. بشریت، امروز برای دریافت این پیام باید به گذشته خود نظر افکند، تا بتواند موجودیت خود را که به علت از بین رفتن جنگلها و فضای سبز در خطر افتاده، حفظ کند.

مستهای هند و عرب در پزشکی به گذشته‌های دور بر می‌گردد. بخاری در اثر خود به نام مفرد می‌گوید:

«هنگامی که عایشه همسر پیامبر اسلام در بستر بیماری افتاد، پزشکی هندی از قبیله جات (ساکن عراق) وی را معالجه کرد. طبهای سنی رایج در هند - آیورودا و یونانی - بسیار مؤثر و مفید بودند. هارون الرشید خلیفه عباسی نیز برای علاج بیماری خود از پزشکان هند بهره می‌برد. طب سنی هند در شبه جزیره عربستان و اروپا شایع و رایج شد و بر شیوه نظام پزشکی آن سرزمینها تأثیر گذارد. طب یونانی که در حقیقت همان طب گیاهی ایران است، به گونه‌ای پسندیده و تحسین برانگیز توسط پزشکان هندی که بیشتر آنان مهاجران ایرانی بودند، در شبه قاره گسترش یافت».

کشف اعداد اعشاری و مفهوم صفر، از مهم‌ترین ابداعات و کشفیات دانشمندان هندی بود که با ترجمه سیدانتا اثر برهما گویتا، توسط الفزاری به زبان عربی در سال ۷۷۱ میلادی به علوم عربی وارد شد. ابوریحان بیرونی کتاب سوری سیدانتا اثر واره‌ها میرا را به عربی برگرداند و البطانی یا ترجمه هندسه آریا پنهانا، مفاهیم نسبت، سینوس، کسینوس و تانژانت را به اعراب معرفی کرد. خوارزمی نیز به گونه‌ای مشابه، علم جبر و شاخه‌های مختلف ریاضی و علوم نجوم را با علوم عربی در هم آمیخت.

اعراب به شدت تحت تأثیر هوش و قوه ادراک هندیها قرار داشتند، به اعتقاد یعقوبی

تاریخ نویس مشهور:

«هندیها مردان علم و اندیشه هستند و در همه علوم از مردم سرزمینهای دیگر پیش افتاده‌اند. آنان بهترین تشخیص و داوری را در مورد مسایل و احکام نجومی دارند و در علم طب، نظریات بسیار پیشرفته‌ای را دارا هستند و در منطق و فلسفه کتابهای فراوان آنان با اصول بنیادی سروکار دارد.»

هند در حیطه دین نیز پیام آوران و مبلغان فراوانی داشته است. شکی نیست که آیین بودا در همان دوره اولیه در آسیای غربی گسترش یافت. ابوریحان بیرونی این ادعای آشوکا امپراتور بودایی آیین سلسله موری را مبنی بر نفوذ آیین بودا و گسترش آن در سرزمینهای خراسان، ایران، عراق تا مرزهای سوریه، و تا حدودی نفوذ فرهنگ هند در مرکز آسیای غربی در همان دوره اولیه بی‌ارتباط ندانسته و آن را تأیید می‌کند. لازم است هنگام سخن گفتن پیرامون دین، از این واقعه مشهور نیز یاد شود که گورونانک برای زیارت کعبه به مکه معظمه سفر کرد و اما کریشنا پرمهتسا یکی از عرفا و اولیای برجسته هندو در سفر معنوی (عروج) خود به سوی پروردگار براساس بهترین سنت التقاطی آیین هندو، برای مدتی به دین اسلام گروید.

به عقیده فیضی، ترادف عبارات در مکتب تصوف بسیار حایز اهمیت است. عاریه گرفتن منظم و اصولی اصطلاحات و واژه‌ها از یکدیگر توسط صوفیان می‌تواند یکی از دلایل وجود این ترادف باشد، یا این که شاید بتوان گفت، اگرچه مردان خدا از راهها و طریقه‌های مختلف و متفاوتی پیروی کردند، اما همه آنها به نتیجه‌ای مشترک دست یافتند. نظریه «حسن و جمال حقیقی» (رؤیای صادقه) در تصوف، بسیار نزدیک و شبیه به جستجوی هندو برای رسیدن به خداست. آثار حافظ مملو از مفاهیم هندی است و حاکی از ارتباط درویش مسلمان با جوگی‌های (مرتاض) هندوست. منصور حلاج و نظریه وحدت وجود وی، آینه روشنی بخش نظریه ودانتایی است. بعضی از



محققان، نظریه فحاش را بسیار نزدیک و مرتبط با نیروانای بودا می‌دانند. به نظر دانش پژوهان، الهام‌پذیری سلسله‌های تصوف و تعالیم آنان از عرفان هندی در بعضی موارد نامحتمل نیست.

به اعتقاد دکتر تارا چند، نمونه دیگر مبادله عقاید و کلام بین هندیها و اعراب، نفوذ هندیهای ساکن اسکندریه بر فلسفه نوافلاطونی^۱ بود. این فلسفه در جای خود توسط اعراب دوره حکومت فاطمیون (قرن نهم تا پانزدهم میلادی) فراگرفته شده و سپس تحت عنوان فلسفه حقایق برای محققان و دانش پژوهانی که بعدها به یمن رفتند، به ارث گذاشته شد. این فلسفه باطنی از مسیر یمن به هند رسید. در حال حاضر تنها آثار باقی مانده ادبیات آن به زبان عربی در هند، در شهرهای بمبئی، سورت، بڑودا، حیدرآباد و نزد روحانیون دو فرقه بهره (اسماعیلیه) به نامهای داوودی و سلیمانی موجود است. علاوه بر ادبیات و زبان و فلسفه عرب، رساندن پیام دمکراسی یکی دیگر از مهم‌ترین خدمات اسلام به هند است. این شخصیتی به جز مرحوم مولانا ابوالکلام آزاد، دوست و مشاور همیشگی نهرو نبود که با مطرح کردن مورد مذکور از خدمات فرهنگ یونان - عرب سخن راند. وی در سخنرانی خود در مقام رئیس نشست کنگره ملی در هند در سال ۱۹۴۲ م در شهر رام‌گره گفت:

«ما مسلمانان هندی به عنوان نماینده فرهنگ یونانی - اسلامی گنجینه بسیار ارزشمندی را با خود به هند آوردیم. در هند نیز ثروت انبوه و سرشاری نهفته و پنهان بود. ما گنجینه خود را به هند واگذار کردیم و هند خزانه ثروت خود را بر روی ما گشود. ما مسلمانان، گرانباترین اندوخته و دارایی خود را که هند شدیداً نیازمند آن بود به این کشور دادیم. ما پیام دمکراسی و برابری را به این کشور آوردیم.»

۱- فلسفه افلاطونی آمیخته با تصوف شرقی (مترجم)

طی قرن‌ها، فرهنگ‌های اسلام و هند باهم آمیخته شد که در نتیجه تلفیق این دو، فرهنگی غنی پدید آمد و مبادله عقاید و کلام دو جانبه شکوفا گردید.

توحید به عنوان یکی از اصول اسلام و به معنای مطلق و یگانه بودن پروردگار، در فلسفه شرقی «ادوی تا» انعکاس یافت. همزمان پس از نزول وحی بر پیامبر اسلام، جستجو و تحقیق برای خویش‌شناسی در هند رشد خود را آغاز کرد.

اصل پیدایش کاینات به عنوان هويت وجود، متکی بر وحدت وجود و اعتقاد راسخ به کلمه «لا اله الا الله» بود. مفهوم توحید در درون خود، صفات برجسته خردمندترین و عاقل‌ترین فلاسفه‌ای را جای داده بود که در اندک مدتی شبه قاره را در حیطه خود گرفته و سپس تبدیل به یک جریان فکری مشخص شدند. مفهوم توحید، همچنین تصور تسلیم بلاشرط و کامل در مقابل رضای الله را شامل شد و بعدها در قالب جنبش بهکتی در هند تجلی یافت.

در حقیقت توحید و بهکتی به عنوان مفاهیم اصلی اسلام و «ادوی تا» یکی بوده و باهم فرقی ندارد. توجه و پی بردن به این مهم که چگونه این مفاهیم بر موانع زبانی تفوق یافته و از آنها عبور کردند، خود مایه شگفتی و حیرت است. این بیانگر این علت است که چرا اسلام به آرامی در هند گسترش یافت و ارزشهای آن به سهولت جذب شد؛ تا به فرهنگ شبه قاره پیوسته و بخشی جدانشدنی از آن گردید.

آورده‌اند مکتب تصوف، توسط زنی به نام رابعه عدویه (۷۱۷-۸۱۰م) بسط یافت و پرمایه شد و عرفان یا ابواب معرفت آن هم منسوب به یکی از اولیای مصری به نام ابوالفیض ذوالنون المصری است. دعا و پند و اندرز و التجای مملو از احساسات این واعظان سرمست از باده عشق و معرفت، تمامی شبه قاره را فراگرفت و غرق در خود کرد. امتزاج این مکتب با جنبش بهکتی، توسعه و تکامل تدریجی تصوف را در پی داشت و اولیای صوفی بیش از سلاطین و حکام، مشهور شده و محبوبیت یافتند. آنان در حقیقت با فتح قلوب مردم هند، بر نفوذ و استیلای پادشاهان پیشی جستند.



منصور حلاج یکی از اولین اولیای صوفی بود که به هند سفر کرد. ابوالحسن علی بن عثمان هجویری (م: ۱۰۷۲م) هند را به عنوان وطن خود برگزید. وی که در هند به داتا گنج بخش شهرت یافته بود، کتاب معروف کشف المحجوب را در موضوع تصوف و عرفان نوشت. تألیف این اثر باعث شد تا باب این معرفت بر روی نخبگان و فرهیختگان هندی گشوده شود.

سالار منصور غازی و شیخ اسماعیل نیز راه وی را پیمودند. نهایتاً جنبش صوفی‌گری (تصوف) به طور جدی در عصر خواجه معین‌الدین چشتی که در حوالی سال ۱۱۹۲ هجری از آسیای مرکزی به هند مهاجرت کرد، بنیان نهاده شد. وی عارفی بود که بعدها محبوب همگان شد و نام وی زینت منازل گشت و در دلها جای گرفت.

خانقاه‌های فراوانی تحت سرپرستی و ولایت پیر، مرشد یا شیخ طریقت تبدیل به بخش تفکیک ناپذیری از کالبد جامعه هندی شد. تعالیم عرفانی صوفیان، تأثیر فراوانی بر اندیشه بسیاری از متفکران، محققان و دانشوران هندی از کبیر و گورو نانک گرفته تا راجا رام موهن رای و رابیندرانات تاگور گذارد.

موسیقی در اسلام، منشأ و پیدایش خود را مرهون هنر تلاوت قرآن مجید است. ترتیل و قرائت قرآن مجید - هندسه الصوت - که از جانب الله و از طریق پیامبر گرامی اسلام بر مردم نازل شد، خدمات ارزنده‌ای را در فهم و درک موسیقی در هند ارائه کرد. سرزمین مصر، پیشگام دیگر کشورهای اسلامی در هنر تلاوت قرآن کریم بوده است و این سنت خود را تا به امروز نیز حفظ کرده است. گرچه قرآن بدون نواختن آلت موسیقی تلاوت می‌شود، اما قرائت قرآن کریم بسیار خوش الحان و دلنواز است. بعدها تلاوت قرآن پایه‌گذار اساس رشد و توسعه قوالی، یکی از محبوب‌ترین سبکهای موسیقی شد که طی آن ترانه‌ها و سرودهایی به ستایش از الله (رب العالمین) و پیامبر اسلام خوانده می‌شود. حمدیه و نعتیه (حمد و نعت) نیز در این دوره تصنیف شد.



تا قبل از ظهور اسلام و ورود آن به شبه قاره، موسیقی هندی بیشتر عامیانه بود و محدود به اسلوب خاصی می شد که توسط بهاراتا در رساله معروفش به نام ناتیا شاسترا طبقه بندی شده بود و به نظر می رسد که بیشتر محدود و منحصر به طبقه اشراف بود. ماهیت ملیح و دلپذیر موسیقی که در راکاها و جاتی ها بیان و عرضه شده بود. با ظهور اسلام در هند و آغاز حمایت سلاطین دهلی از هنر و هنرمندان، دستخوش تحوّل عظیم و حایز اهمیتی شد و ابعاد تازه ای را جلوه گر ساخت.

راگا خیال، راگادروباد، بیروی، سرتسنگ، کلانگرا، بهیرون، مال کوس، دریاری و دستگاهها و مایه های دیگری به وسیله گوشهای بصیر و حنجره های خوش طنین دربار شاهان، معابد و زیارتگاههای صوفیان و اولیاء الله را فراگرفت و در خود فروبرد. قوالی های سروده شده توسط صوفیان که منتشرکننده پیام الهی بودند، بر قلوب توده مردم نشست و عطش معنوی آنها را فرونشاند. قوالی حتی در عصر حاضر از محبوب ترین نوع موسیقی در هند است و علاقه مندان فراوانی دارد.

حمایتهای بی دریغ حکام و سلاطینی چون زین العابدین در کشمیر، علاء الدین خلجی، سکندر لودی، ابراهیم لودی، اکبر، جهانگیر و شاهجهان گورکانی در دهلی، واجد علی شاه در لکنهو و عادل شاه در بیجاپور و بسیاری دیگر، از هنرمندان و ادب گستران، ظهور شاعران و موسیقی دانان صاحب نام و جاودانی چون امیر خسرو دهلوی، سوامی هری داس، تان سین، سور داس، میرا بایی، علی اکبر خان، ولایت علی خان و بسم الله خان را به دنبال داشت که بر صحنه هنر و ادب شبه قاره همچون ستارگانی برنور می درخشند.

طبله، دلریا، سرود و نقاره از جمله آلات موسیقی عصر حاضر در هند - و دستگاههای جهینگله، جلیف، جهالا و کماج، در اثر حمایتهای یادشده به وجود آمدند. این عقیده و اظهار نظر کاملاً درست است که وسعت خدمات اسلام به بشریت برحسب مرزهای جغرافیایی و همچنین بهنای زمانی و زمینی، آن قدر گسترده است که



بر شمردن تمامی ابعاد و جنبه‌های خدمات اسلام به تمدن هند را ناممکن می‌نماید. از قرن هفتم میلادی تا عصر حاضر در سر تا سر هند -از کشمیر گرفته تا کرالا- آثار جاودان اسلام و تعالیم پیامبر گرامی آن، جزئی تفکیک‌ناپذیر از فرهنگ و تمدن هند شده است. روند جریان نفوذ اسلام بر تمدن هند، آن چنان عمیق و پیوند این دو به حدی ژرف و ناگسستی است که علی‌رغم تلاشهای فراوان قدرتهای خارجی، ترکیب و سیمای واقعی آن هنوز زنده و پابرجاست و هم چنان به رشد و گسترش خود ادامه می‌دهد.



ذکر بنارس در شعر فارسی

خانم شمیم اختر^۱

شهر بنارس از دیرباز به داشتن معابد زیبا شهرت دارد. این شهر باستانی برای پیروان آیین هندو قداست فراوانی داشته و به همین خاطر آن را کعبه هندوان نامیده‌اند. لطافت هوای این شهر و منظره‌های دلنشین آن برای شاعران و هنرمندان، عنصری الهام بخش بوده است. به همین سبب شماری از شاعران اردو، هندی و فارسی، در مدح و ستایش بنارس شعر سروده‌اند. شیخ علی حزین یکی از شاعرانی است که مجذوب شهر بنارس و زیبایی‌های فریبنده آن بود. وی پس از ورود به بنارس در سال ۱۱۶۷ هجری و مشاهده مناظر دلکش و میهمان‌نوازی ساکنان شهر و حضور صاحبان علم و فن و حکام مقتدر، چنان تحت تأثیر قرار گرفت که تا آخر عمر در این شهر سکونت اختیار کرد و مصمم شد که از بنارس به جای دیگر نرود. وی در مدح و ستایش شهر بنارس شعر ذیل را سرود:

از بنارس نروم معبد عام است اینجا هر بوهمن پسری لچهمن و رام است اینجا
وی نه تنها دیگر تمایلی به ترک بنارس پیدا نکرد، بلکه این سرزمین را آرامگاه ابدی خود قرار داد. شیخ علی حزین اشعار ذیل را در زمان حیات سرود و وصیت کرد تا آنها را پس از مرگ بر سنگ قبرش حک کنند.

زبانندان محبت بوده‌ام دیگر نمی‌دانم

همی دانم که گوش از دست پیغامی شنید اینجا

^۱ - استاد پارگروه زبان و ادب فارسی دانشگاه هندوی بنارس.

حزین از پای ره بیما بسی سرگشتگی دیدم

سر شوریده بر بالین آسایش رسید اینجا

حزین در بنارس اقامت کرد و نظاره گر مناظر زیبا و مراسم تطهیر هندوان در آب گنگ که آن را اشنان نامند، شد. علاوه بر این وی با مشاهده دیگر مراسم هندوان چنان تحت تأثیر قرار گرفت و مجذوب شیفتگی های این سرزمین شد که اشعار بسیاری را در وصف و ستایش آنها سرود:

پری رخان بنارس هزار رنگارنگ پی پرستش مهدیو چون کنند آهنگ
 پا به سنگ مالند و تن در آب شویند خوشا شرافت سنگ و خوشا طهارت گنگ
 گذشته از شیخ علی حزین و سروده های وی در مورد بنارس، شاعر دیگری نیز به نام
 ملا سابق بنارسی که معاصر و دوست حزین بود، در وصف شهر بنارس یک مثنوی به نام
 تأثیر عشق سرود و بر جای گذاشت که در این مقاله به ذکر آن می پردازیم.

ملا سابق بنارسی در آغاز این مثنوی شهر بنارس را چنین وصف می کند:

چه شهری آنکه از حُسن سرانجام ز لطف حق بنارس یافته نام
 چه شهری انتخاب هفت کشور ز روم و مصر برده رونق و فر
 هوایش قوت روح و مایه جان خریدارش به جان هر انس و هر جان
 چو از آب لطیفش آگهی یافت خضر از آب حیوان روی بر تافت

خوش آب و هوایی و دلاویزی فضای لطیف بنارس در طبع شاعر چنان نفوذ کرده که
 اشعار وی را پیام آور طرحی نو و سرشار از لطافت و سلاست ساخته است؛ به گونه ای که
 فرد با خواندن این اشعار خود را در فضای فرح بخش بنارس می یابد. وی چنین
 می سراید:

• به هر سویش چو جنت باغ دلکش که داد از خرمن غم دیده را بخش
 به هر سویش بسی گل های الوان ندیده مثلش اندر خواب رضوان
 اگرچه مایل روی زمین است به معنی بی ز فردوس برین است

از مجموعه اشعار این مثنوی چنین برمی آید که شهر بنارس در عصر ملاً سابق شهری متمدن و با فرهنگ و از نظر اقتصادی پیشرفته بود و اهالی آن در نهایت رفاه و آسایش زندگی می کردند و از زیبایی شهر و لطافت فضا و طراوت و شادابی و سلامت محیط زیست آن لذت وافر می بردند. چنانکه ملاً سابق در ابیات ذیل می گوید:

به وصف قصرهای سربلندش سخن را نارسا گردد کمندش

به بایش کی زند فکر رسا دست که از شأن بلندش می شود پست

ز آواز ترنم بلبل زار ز خواب ناز گل را کرد بیدار

ملاً سابق به حدی تحت تأثیر زیبایی فضای سبز بنارس قرار داشت که حتی گل ها، بوته ها، درختان و سبزه زارهای آن از نگاه حُسن بین وی پوشیده و مخفی نبود. او در این مورد می سراید:

درختانش ز بس رنگین ادایی کمر بسته به عزم دلربایی

سهی سروش به رنگ راست کیشان ز طعن قمریانش مو پریشان

به هر سو میوه های گونه گونه عیان از جنت الماوی نمونه

گواریی به آبش پی فشرده از آن حوضش ز کوثر آب پرده

وی پس از این وصف دلنشین، در چند بیت به تعریف از بناهای پر شکوه و مجلل و ساحلی رودگنگ پرداخته و زمین و آسمان این دیار مقدس را این گونه تحسین می کند:

نشد از ترکتاز فتنه مفتون نیارد غم به شادی زد شیخون

لطیف و دلکش و بازب و با فر تو گفستی انتخاب هفت کشور

این شاعر چیره دست با بکارگیری تشبیهات دلنشین و استعارات دلاویز، تقدس این شهر باستانی را دوچندان ساخته و به حُسن آن می افزاید. از سروده های ملاً سابق چنین برمی آید که در آن زمان صلح و دوستی و امنیت در شهر بنارس حکمفرما بوده است.

البته این همه وصف و ستایش بنارس توسط ملاً سابق یا شیخ علی حزین لاهیجی بدین سبب نبود که بنارس وطن ملاً بود یا شیخ علی حزین آن را به عنوان وطن خود



برگزیده بود، بلکه علت اصلی تعریف از بنارس، وجود صلح و آرامش و امنیت آن بود که در هر دوره اهمیتی فراوان داشت. بنابراین بی مورد نیست که وقتی میرزا اسدالله غالب دهلوی در سال ۱۸۳۷ میلادی در سر راه سفر به کلکته وارد بنارس می شود و چند روزی را در این شهر اقامت می کند، یک مثنوی طولانی مشتمل بر یکصد و هشت بیت را به نام چراغ دیر در وصف بنارس می سراید. او با سرودن این مثنوی نه تنها سفر طولانی خود را جنبه ای تاریخی بخشید، بلکه بر پیکر رنگارنگ و زیبا و با طراوت این دیار جامه لطیفی از شعر پوشاند و شهرتی همیشگی نصیب آن کرد؛ به گونه ای که برخی از ابیات غالب، در وصف بنارس هنوز هم از رادیو و تلویزیون هند برای شنوندگان و بینندگان پخش می شود. اولین بیت مثنوی غالب به قرار ذیل است:

تعالی الله بنارس چشم بد دور بهشت خرم و فردوس معصور

میرزا غالب در هجده بیت از اشعارش از دوستان صمیمی خود و اهالی دهلی گله کرده و از بی وفایی دوستان این گونه اظهار رنجش و دل تنگی کرده است:

کس از اهل وطن غمخوار من نیست مرا در دهر پنداری وطن نیست
گرفتم کز جهان آباد، رفتم مر اینان را چرا از یاد رفتم
جهان آباد گر نپؤد الم نیست جهان آباد بادا جای کم نیست

او به شهر بنارس تفاخر کرده، می گوید:

نیاشد قحط بهر آشیانی سر شاخ گلی در گلستانی
سبس در لاله زاری جا توان کرد وطن را داغ استغنا توان کرد
به خاطر دارم اینک گل زمینی بهار آیین سوادِ دلنشینی

این بهار آیینی و گل زمینی غالب را بر آن داشت که بگوید:

که می آید به دعوی گاه لافش جهان آباد از بهر طوافش
سخن را نازش مینو قماشی ز گلبنانگ ستایشهای کاشی
بنارس را کسی گفتا که چین است هنوز از گنگ چینش بر جبین است

غالب در ادای مطالب خود از نازک خیالی سبک هندی بهره جسته و رودگنگ را که در کنار شهر بنارس قرار دارد، به طرز بی سابقه‌ای توصیف کرده است. به همین علت هنگامی که وی در صدد بیان حُسن و زیبایی رودگنگ بر می‌آید، موج آب گنگ را، چنین بر جبین خواننده و بدین گونه بر حُسن و دلکشی موج آب می‌افزاید. وی در مصرع دیگر علت چین بر جبین بودن رودگنگ را توضیح داده و می‌گوید که بر آب گنگ گوارا نبود که کسی بنارس را با ملک چین مقایسه کند، زیرا که شبیه بنارس در جهان، جای دگر نیست. غالب در توصیف بنارس دقیقه‌ای فرو نگذاشته و می‌گوید:

به خوش پرگاری طرز وجودش ز دهلی می‌رسد هر دم درودش

چنانکه همه آگاهند، شهر بنارس یکی از مقدّس‌ترین مکانهای مذهبی هندوان است و میرزا غالب نیز از این حقیقت بی‌اطلاع نبود. او هنگامی که مثنوی چراغ دیر را می‌سرود، اهمیت مذهبی و تقدس این شهر را در نظر داشت.

هندوان به تناسخ اعتقاد دارند و فکر می‌کنند فوت انسان در شهر بنارس باعث نجات آخروی وی است. از آنجایی که غالب از هر گونه تعصب و تبعیض مذهبی، ملی و قومی به دور بود و با مراسم و شعایر هندوان نیز آشنایی داشت، این عقیده تناسخ را در ابیات ذیل با نهایت دقت و ظرافت بیان کرده است:

تناسخ مشربان چون لب گشایند به کیش خویش کاشی را ستایند
 فلک را قشقه‌اش گر بر جبین نیست پس این رنگینی موج شفق چیست
 سوادش پای تخت بت پرستان سراپایش زیارت‌گاه مستان
 عبادتخانه ناقوسیان است همانا کعبه هندوستان است

غالب این کعبه هندوستان را به معشوقی تشبیه کرده و می‌گوید:

مگر گویی بنارس شاهدی هست ز گنگش صبح و شام آینه در دست

بی‌تردید اگر شاهدی وجود دارد، آراستن آن نیز لازم است و این در نازک خیالی اشعار غالب چنین پدیدار می‌شود:



به گنگش عکس تا پرتو فکن شد بنارس خود نظیر خویشتن شد
چو در آینه آبش نمودند گزند چشم زخم از وی ربودند

آینه در دست شاهد، خالی از مصلحت نیست؛ چرا که بنارس در حسن و زیبایی بی مثال است. از این رو همیشه امکان داشت حسودان بنارس را چشم بزنند؛ و به همین خاطر هنگامی که شاهد، عکس خود را در آینه گنگ نظاره گر شود، مثل خود را در آینه دیده و این گونه از گزند چشم بد دور می ماند. آینه در اصل آب دریاست که در آن عکس بنارس دیده می شود.

غالب در چنین گل زمین بهار آیینی از پری زادگان بنارس نیز یاد کرده و می گوید:

قیامت قامتان مژگان درازان ز مژگان بر صف دل نیزه بازان
به تن سرمایه افزایش دل سراپا مژده آسایش دل

چون نگاه حُسن بین غالب بر بناهای زیبا و عمارتهای بلند و بُرنقش و نگار شهر بنارس (که آن را کاشی نیز می گویند) افتاد، در قالب دیگری این طور گفت که شبی باروشن بیانی ذکر خرابی زمانه کرده و پرسید که چرا قیامت برپا نشود؟ آن مرد روشن بیان به سوی عمارتهای بُر شکوه بنارس اشاره کرده، گفت:

سوی کاشی به انداز اشارت تبشیم کرد و گفتا این عبارت
که حقاً نیست صانع را گوارا که از هم ریزد این رنگین بنا را
بلند افتاده تمکین بنارس بؤد بر اوج او اندیشه نارس

مثنوی دیگری که در آن از زیبایی های بنارس تعریف شده و تاکنون از دید دانشمندان دور مانده، کاشی است نام دارد که لالا مثن لعل آفرین آن را سروده است. استی به معنی ستایش با ارادت بی نهایت است. این مثنوی در موزه کلا بهاوان دانشگاه بنارس ضبط است و نویسنده این مقاله هنگام مرتب کردن نسخه های خطی فارسی این موزه، به این نسخه ارزشمند دست یافت. در این جا درباره شاعر، و سبب سرودن مثنوی مذکور مطالبی ارائه می شود.

کاشی استیبت بر حاشیه کتابی موسوم به تحفة الاحباب بنارس تألیف منشی بشیشرز پُرشاد متخلص به «دار» نگاشته شده است. این کتاب در سال ۱۸۷۰ در چاپخانه بنارس لاریب به اهتمام پاندیت گوپی نات انتشار یافت، اما هنوز گمنام مانده است. اگرچه مطالعه دقیق این کتاب حاکی از چاپ تحفة الاحباب بنارس پس از سی و سه سال سفر غالب به بنارس است، اما سراینده کاشی استیبت این مثنوی را پس از فوت شیخ علی حزین و قبل از ورود غالب به بنارس در سال ۱۷۷۷ م سروده بود. غالب در سال ۱۸۳۷ م به بنارس سفر کرد و مثنوی چراغ دیو را نیز در همان ایام سرود.

لَا مَتَّنُ قَطْعَةً زَبْرًا بِعَنْوَانِ مَادَّةِ تَارِيخِ مَثْنَوِي خُودِ سُرُودِهُ اسْت.

به هندی کاشی استیبت کردمش نام که هم نامست و هم تاریخ اتمام

تا قبل از چاپ این مثنوی کمتر کسی از آن آگاهی داشت. پس از مدتی منشی بشیشرز پُرشاد، در زمان مهاجرت خود از عظیم آباد به کاشی، این نسخه را به وسیله مهاراجه کلیان سینگ بهادر ناظم سرزمین بیهار از کتابخانه رای سری سینگ صاحب دهلوی به دست آورد و با توجه به عدویت و شیرینی و لطافت بیان موجود در آن، مثنوی مذکور را بر حاشیه کتاب خود به نام تحفة الاحباب بنارس درج کرد و سپس این اثر را در سال ۱۸۷۰ م به چاپ رساند.

دریازة احوال زندگی لَا مَتَّنُ لَعْلُ آفرین سراینده کاشی استیبت به جز آنچه منشی بشیشرز پُرشاد دار، در کتاب خود نقل کرده است، اطلاع بیشتری در دست نیست.

منشی بشیشرز پُرشاد دار می نویسد که توسط یکی از دوستان پدرش به نام لَا مَتَّنُ دُپین پُرشاد که ساکن بنارس بود و با لَا مَتَّنُ لَعْلُ آفرین آشنایی داشت، با احوال زندگی او آشنا شده است. لَا مَتَّنُ دُپین پُرشاد و لَا مَتَّنُ لَعْلُ آفرین هم طایفه بودند و این مهم ترین علت آشنایی و بلکه خویشی این دو با یکدیگر است. اکنون عبارتی از تحفة الاحباب بنارس نقل می شود:

از اوشان کیفیت تصنیف مثنوی منقول است که من اکثر به نظر استفاده، خدمت

جناب فیض مآب مصنف موصوف حاضر می ماندم و هر روز به سیر دریا و بازار و



کوچه‌های بنارس هم رکاب مصنّف می‌رفتم.

منشی سپس بُروز حادثه‌ای ناگوار را برای لالا مُتَن لعل آفرین علت اصلی تصنیف کاشی استیّت ذکر می‌کند. این حادثه مرگ نابهنگام کاشی پُزُشَادُ فرزند لعل آفرین است که تحمل آن برای پدر ناممکن بود. به همین خاطر لعل آفرین الله‌آباد را به مقصد بنارس ترک گفته، باقی عمر خود را در این شهر سپری کرد و در همین ایام مثنوی کاشی استیّت را سرود و آن را به فرزند مرحومش اهدا کرد و این قطعه تاریخ را در وفات فرزندش سرود:

آفرین کاشی ز حب دل نیافت رای مُتَن لعل کاشی یاب شد

بدین سبب است که منشی بَشِیْشَرُ پُزُشَادُ دار تحت تأثیر سروده‌های لعل آفرین قرار گرفته بود. او در عبارت ذیل می‌گوید:

بندۀ خاکسار بَشِیْشَرُ پُزُشَادُ متخلص به «دار» از حین به دست آمدن این معشوق رعنا و شاهد دلربا... به دست آمده در این سواد افتادم که از حلیه طبع چرا عاری باشد. مگر خیال این معنی خلجان داشت که هر هفت کننده این عروس زیبا کیست و این یوسف ثانی از کدام مصر است.

منشی بَشِیْشَرُ پُزُشَادُ چنان محو مضمون‌سازی، باریک‌اندیشی و شیرین‌بینی لالا مُتَن لعل آفرین بود که وی را این‌گونه در الفاظ ذیل معرفی کرده است:

افصح الفصحاً، ابلغ البلغاء، مرکز محیط کیاست، معدن دانایی و فراست، شاعر شیرین زبان، ناظم فصاحت بیان، موجد سخن‌های نو آیین.

اکنون بررسی مختصری از تفاوت‌های میان این سه مثنوی ارائه می‌شود. موضوع مثنوی تأثیر عشق ملاً سابق بنارسی تنها محدود به تحسین و ستایش شهر بنارس نبود، بلکه ذکر شهر بنارس در آن به صورت ضمنی و انفاقی آمده است؛ زیرا موضوع اصلی این مثنوی، داستان یک حادثه عشقی است که در بنارس روی داده بود. میزبان غالب مثنوی خود موسوم به چراغ دیر را تحت تأثیر زیبایی‌های بنارس، لطافت، خرمی، سرسبزی و دلکشی فضای شهر سروده بود. آفرین نیز عقیده و ارادت



خاصی به این شهر و دلکشی و دلاویزهای این معموره داشت و به بنارس عشق می‌ورزید. چنانکه خود او در این بیت می‌گوید:

به کام دل به پاس مشروب خویش به حرفی چند تر کردم لب خویش
علاقه وی به بنارس چنان بود که براساس بیت ذیل، گوشه گوشه آن را گشته و سیاحت کرده بود:

نگارستان کاشی سیر کردم طواف هر مقام و دیر کردم
از آنجایی که لعل آفرین از تمام نقاط شهر و اماکن آن دیدن کرده و محفوظ شده بود، هر آنچه که برای وی مقدور بود، در قالب این مثنوی گردآورد و به همین خاطر تعداد بیت‌های مثنوی کاشی استی در مقایسه با دیگر مثنویها بسیار زیاد بوده و بالغ بر یک هزار و هشت بیت می‌شود. ویژگی دیگر این مثنوی این است که کاشی استی با ذکر آن همه زیبایی و دلکشی همانند آینه‌ای است که فرهنگ هندوان بنارس، شعایر و مراسم مذهبی آنها را به تصویر کشیده است. این اثر برای مطالعه و آشنایی با احوال جامعه آن زمان بنارس بسیار مفید و خواندنی است. منشی *بَشِشْرُ بَرَشَاذُ* در این مورد می‌گوید:

این مثنوی با فصاحت و بلاغت زبانی که در آن به کار رفته، برای آشنایی با احوال مجمل کاشی اثری بی‌نظیر است. این مجموعه مسمی به کاشی استی تصنیف شاعر بی‌مثال، فخر شعرای ماضی و حال، *لَا لَمُنَّ لَعْلُ مَتَوَفَى*، متخلص به «آفرین» است.

از دیگر ویژگی‌های این مثنوی این است که در توضیح احوال بنارس و اهالی آن مصنف عناوینی را به شرح ذیل تعیین کرده است:

آغاز، ستایش بنارس، توصیف آب رود گنگ، وصف بتکده بلند، توصیف اهالی بنارس، در ذکر عالمان و فاضلان هندوان مثل بیاس، شاستری، جوتشی (منجم) سامدرکی، جاگک، دیوالی (عید هندوان)، رسم غسل کردن در آب گنگ، وصف کشتی، بیان پنج کوس (سفر مذهبی) و غیره.



مصنّف پس از فهرست و تعاریف، مثنوی را برحسب اوضاع و احوال شهر این طور آغاز می‌کند:

آن که نمود این همه نام و نشان	حمد... بتکدهٔ لاسکان
کن فیکون پرده‌کش خاص و عام	بانگ نخستِ جرس آن مقام
عرش برین راهب ناقوسیش	فرش زمین... پا بوسیش
کون و مکان حلقهٔ زنار او	برهمن عشق پرستار او
بسم الله الرحمن الرحيم	قشقه به رویش خط لوح قدیم

وی در سی و سه بیت بعدی به ستایش مهدیو، رام و دیگر معبودان آیین هندو پرداخته است. آفرین در این بیتها، حسنات و صناعات شعری، و تشبیه و استعارات را نیز به کار برده که رنگ و بویی عارفانه دارد.

صنم بود و صنم بود و صنم بود	به هنگامی که هستی در عدم بود
به نامش جمله نام آور گرامی	به نامش هر همه نام‌اند نامی
وگر نه با ربان دیگر چه کام است	زبان در کام بهر ورد نام است
که بی‌عد نام دارد این معما	خرد عاجز دم تکمیل اسما
دلی از بوی عشقش چون تهی نیست	اگر از رنگ حسنش آگهی نیست
گهی بتخانه، گه بیت‌الحرم را	شتابد دل که یابد آن صنم را

از دیگر ابیات، خیال پروری و ارادت شاعر ظاهر شده و می‌گوید:

تفکر سر نهاده پیش زانو	که این میدان و این چوگان و این گو
ز زیر خاک تا بالای افلاک	کشد هر شی سوی آن صانع پاک

پس از آن یک صد و شش بیت به وصف بنارس اختصاص دارد که از سبک آن مهارت لعل آفرین در شعر فارسی آشکار است. وی در این اشعار احساسات خود را ابراز کرده و عقیده و تأثرات فکری‌اش را بر قلم نگاهشته است.



نام خدا کلک حقیقت بیان می دهد از مدحت کاشی نشان
بتکده اش معبد افلاکیان خاک رهش سجده گه پاکیان

گرامی معبدی والا صفاتی تجلی خانه دارالنجاتی
بنا کردند و کاشی نام کردند عبادتگاه خاص و عام کردند

ابیات دیگر حاکی از علاقه فراوان و عشق بی پایان شاعر به بنارس است که وی در بیان این عشق، واژه های لطیف و دلنشینی را به کار برده است و به همین سبب تفاخر هندوان بر بنارس بی مورد نیست.

خوش آن کاشی که نامش نقش جان است نگین خاتم هندوستان است
به دیدارش دو عالم جلوه مشتاق سوادش توتیای چشم آفاق
اگر خود طایر چرخ برین است وگر خود ماهی زیر زمین است
زند پر در هوای گلستانش بود لب تشنه آب روانش

طایر چرخ برین را در هوای پر بهار و سرسبز این زمین پر زدن و ماهی زیر زمین را از آب روانش عطش فرو نشانندن، از جمله تشبیهاتی است که بر زیبایی این دیار بی همتا می افزاید.

گذشته از این هم، اگر ذکر دلآویزی صبح بنارس که در نوع خود لطافت بی نهایت و معروفیت جهانی دارد، در کلام لعل آفرین نباشد، شاعری اش بی روح و معنی است. آفرین در مورد روتق و تازگی و دلنشینی صبح بنارس چنین می گوید:

فضایش رو نمای صبح روشن سوادش مثل شام هند رابین
هوا دمساز فیض صبحگاهی فضا در وسعت لطف الهی

افکار آفرین درباره بنارس چنان سرشار از تمجید و ستایش است که رشک روح الامین را در یک بیت بر می انگیزد.

هوایش از خضر عمری دهد بیش گزد روح الامین هر دم لب خویش



«بیده» از سروده‌های مذهبی هندوان است و بدون شک ذکر بنارس در این سروده‌ها اجتناب‌ناپذیر است. چنانکه هندوان اعتقاد دارند در روز قیامت بنارس از هر گزندی در امان است. آفرین این اعتقاد را در ابیات خود این‌گونه گنجانیده است:

چنین گویند جمع بیدخوانان شناسای حقیقت، کارداناان
 که در هنگامه شور قیامت سلامت باشد این دارالسلامت
 مگر کاشی سراستان نورست بهارش روکش گلزار طورست

تمامی این اشعار بیانگر خلوص و ارادت شاعر به شهر بنارس است. اگرچه ذکر تمامی احساسات وی در این جا امکان‌پذیر نیست، اما دو بیت دیگر از وی در ذیل می‌آید:

در این صورت بود واجب به هر جا طراز سجدهات نقش کف پا
 ریاض جنت است این شهر پر بهر در دیر آبیگر پر صفا نهر

چنانکه قبلاً ذکر آن رفت، لعل آفرین تمامی کوچه و خیابانهای بنارس را زیر پا گذاشته و با مشاهده مناظر مختلف، تحت تأثیر عمیقی قرار گرفته بود. وی حتی ذکر فنانها و جاههای آب را آبیگرهایی را که در مجاورت معابد هندوها مثل معبد دورگا کند قرار داشت، در اشعار خود این‌گونه آورده است:

ولی تالاب دورگا طرفه جایی است عجب آئینه عالم نمایی است
 مدام این جا نکویان جلوه گستر چو حوران بهشتی گرد کوثر
 ملاحظت خاصه این سرزمین است که این روی زمین حسن آفرین است
 بود ز آن وصف کاشی شورش انگیز که باشد حسن خوبانش نمک ریز

شدت علاقه و عقیده او به بنارس به حدی زیاد است که می‌گوید:

نگویم بلدهای زمین شهر به نیست ولی این در حساب شهر و ده نیست
 برو تمثیل جنت هم قصورست که حوران خلد را اینجا عبورست

همان‌طوری که ملاحظه می‌شود، شاعر در تمامی ابیات خود چنین تلمیحات و استعاراتی به‌کار برده است که در آنها سلامت کلام، روانی و نغز سخن نیز نمودار است.



وی در ایاتی دیگر این گونه بنارس را انتخاب هفت کشور خوانده است:

بنای هفت جای فیض معمور که در هنداست آن هر هفت مشهور
به خوبی دلکشی این دارشش در به رونق انتخاب هفت کشور

بنابر عقیده هندوان منظور از هفت کشور، هفت زیارتگاه مقدس و مهم هندوها در این سرزمین است که در شهرهای کاشی، ماتهورا، اجودھیا، دوارکا، کانچی پورام، پوری و مهاکالیشور واقع شده‌اند. اما همان گونه که شاعر می‌گوید، کاشی از تمامی اینها بلند مرتبه‌تر است و علت این اهمیت آن است که مردمی که در این شهر مقدس دارفانی را وداع می‌گویند، به اعتقاد هندوها به فلسفه تناسخ، دیگر تبدیل به خاک نشده و نجات ابدی می‌یابند. لعل آفرین می‌گوید:

ندید از آمد و شد دیگر آلام ز آشوب تناسخ یافت آرام
نجات احسنت خوان بر مقدم او به تحسین رحمت حق مرحبا گو

وی پس از سرودن ایاتی سرشار از اعتقادات مذهبی، شیخ را به تماشای کاشی (بنارس) دعوت کرده و می‌گوید:

بکن ای شیخ یک ره سیر کاشی که پُر فیض است دارالخیر کاشی

اکثر دانشوران آگاهند که تا دیر زمان بنارس، کاشی و محمدآباد نیز نام داشت. شهر دیگری که برای هندوان تقدّسی مذهبی داشته و آب آن متبرک است، الله‌آباد نام دارد. لعل آفرین از این اسامی متبرکه نیز فیض برده و این طور می‌گوید:

جو آباد از محمد گشت نامش إله‌آباد از عشق تمامش
خوش آن کاشی و خرم‌تر بهارش إله‌آباد فیض آبیارش

در خرمی و شادابی این دیار، روانی رودگنگ نیز سهم دارد. بلکه اگر گفته شود که این همه روتق و زیبایی، لطافت و طراوت سرزمین بنارس مرهون رودگنگ است، حرف بی‌ربطی نیست. لذا نمی‌توان از ذکر آن چشمه فیض و برکت گذشت. لعل آفرین در چهل و چهار بیت علاقه فراوان و احساسات بی‌شایبه و جذبات واقعی خود را بیان داشته



است که چند بیت از آن در این جا نقل می‌شود:

به باغ کاشی آب گنگ از آن سوست که نیسان آب و رنگ تازه اوست
 به کاشی نیست خلد است این جا کجا ماء معین کو آب گنگا
 بهشت گنگ گر مینو سرشت است کجا مانند این گنگ بهشت است

نگاه حُسن بین لعل آفرین هر آن چیزی را که به زیبایی و حسن بنارس می‌افزود، از نظر نینداخت و آنها را در ابیات خود ذکر کرد. از این رو شهر کاشی چنانکه وی در شعر خود می‌گوید، اهمیت جغرافیایی دارد.

زبرنا تا آشی شکل کمان است چو چله آب گنگا در میان است
 بنایش آن چنان نزدیک گنگ است که با هم متصل چون آب گنگ است

آفرین در مثنوی خود نه تنها به ذکر بتکده‌ها، رودگنگ و بناهای شهر پرداخته، بلکه از محله‌ها و اماکن شهر نیز نام برده است. جالب توجه این که بعضی از این محله‌ها هنوز هم اسامی قدیمی خود را حفظ کرده‌اند.

به کاشی هر محله گلستانی گل افشان بهار جاودانی
 چنان چو کنهیا در کاشی است موزون که کاشی در میان ربع مسکون

طبع عارفانه شاعر نیز هنگام ذکر پاکی، طهارت و فضایل رودگنگ بدین صورت آشکار می‌شود:

در دم مدحش لب گوهر نثار گشت محیط سخن آبدار



صفایی تازه ده روح روان را حریف موج کوثر کن زبان را
 پیرس از فیض غسلش ای خردور چو لب را با نم آبش کنی تر
 نباشی تشنه در صحرای محشر نگردی تفته در گرمای محشر
 خداوندا ندانم این چه آب است که از وی ابر رحمت کامیاب است

وصف فیض آب گنگ آن چنان است که شاعر را یارای سخن نیست، اما چه کند که سرودن وصف رودگنگ آبرومندی یک جهان است. لذا می‌گوید:

مرا با این دهان دعوی ست اینجا نیاید در میان کوزه دریا
هر آن کس تر زبان از وصف او شد محیط یک جهان آبرو شد

می‌دانیم که در خمیره جسم انسان آب، گل و آتش همه شامل است و برای فکر آفرین صرف نظر از اینها ممکن نبود. لذا در بیان این مطلب چنین اظهار می‌کند:

دل صافی دلان را وقت تخمیر مخمّر از همین گل کرد تقدیر
کسی با این صفا آبی ندیده ذر از چشم صدف اشکی چکیده

لعل آفرین از روی اعتقاد مذهبی آرزو می‌کند که به وقت واپسین در همین آب و هوا بمیرد و پس از مردن، جسد خاکی او را سوزانده، خاکسترش را به آب گنگ بپارند. او این آرزو را در بیت ذیل چنین مطرح می‌کند:

خداوندا مرا کز گرمی تب بگاه واپسین دم جوشد این لب
لب کام مرا زین آب تر ساز کف خاکسترم در آبش انداز

نگاه آفرین پس از ذکر طولانی رودگنگ به معابد و بتکده‌های شهر می‌رسد؛ زیرا هندوان پس از غسل در دریای گنگ برای عبادت به بتکده می‌روند. در وصف بتکده‌های بنارس شیرینی، روانی و لطافت خاصی در کلام شاعر مشهود است. سروده‌های لعل آفرین در توصیف معابد بالغ بر یکصد و یک بیت می‌شود. شرط انصاف حکم می‌کند که لعل آفرین، افصح الفصحا و شناور بحر سخن نامیده شود.

خوش آن دیر و طلسم نقش هر سنگ	همه صورت نمای حسن نیرنگ
دمد از وی گل صبح سعادت	بهار روسپیدی در ارادت
بتی از سنگ موسی طور معنی	مُبتین از سوادش نور معنی
تجلی بتان در چشم بینا	چو انوار الهی جلوه فرما
بتانش را عنایت سازگار است	دعاها را اجابت انتظار است
شناسد هر که دانا و علیم است	که حادث را چه نسبت با قدیم است



وی بعد از وصف بتان و معابد به تعریف از ساکنان بنارس پرداخته و آنها را به خاطر زندگی در این مکان مقدس، مردمی خوشبخت می خواند:

خوش آن کاشی، خوش آن نام و نشانش خوش آن بخت سعید ساکنانش
مگر آنها برای بت پرستی رسیدند از عدم در دیر هستی

ذکر تمامی اشعار عاشقانه آفرین در این مقاله میسر نیست. اما از ذکر بعضی از اشعار وی در مورد تشریفات و مراسم و شعایر عبادی هندوان در شهر بنارس نیز نمی توان چشم پوشی کرد. او در این مورد می گوید:

چراغ اندر کف مهر جهانگیر به دست ماه تابان کاسه شیر
صنم از پای تا سر جلوه سر جوش ز رنگارنگ گلها گشته گل پوش

وی روشن کردن چراغ یا برپا کردن آتش را تلاشی برای یافتن دل گم گشته قرار داده و می نویسد:

یکی دارد به کف روشن چراغی دل گم گشته را گیرد سراغی
یکی گرم پرستش آتش افروز از این حسرت دل زرتشت در سوز

وی در دیگر ابیات برگ و گل‌های مخصوص عبادت، تشنه و سبزه و زَنار همه را به طرز زیبایی به کار گرفته است. او همه آن احساسات و عواطف مذهبی و ذوق و شوقی را که مردم هندو آیین هنگام برگزاری مراسم عبادی از خود نشان می دهند، این طور بیان می کند:

به شوق طوف از مردان این کیش نگنجد هیچ کس در جامه خویش
زنان در طوف با عفت سرشتی خرامان چون عروسان بهشتی

آفرین در بسیاری از شعرهای خود وصف برهمنان را نیز کرده است:

گروه زایران را پیشوایند ره دیر بتان را رهنمایند
خداوندا ندانم تا چه ذاتست که چون ذات میزا از صفاتست

لعل آفرین بعد از تحسین برهمنان بنارس در چند بیت مرشد خود را چنین توصیف می کند:



همایون سیرت و فرخنده صورت چو آب صاف گنگا بی‌کدورت
 ضمیرش مخزن اسرار فیض است جبینش مطلع انوار فیض است
 یکی دیگر از ویژگی‌های این مثنوی، ذکر بعضی از علمای هندو آیین است که در میان
 پیروان این دین شناخته شده نیستند. چنانکه دربارهٔ «بیامنی»^۱ و تدریس وی چنین ذکر
 می‌کند:

بزرگی مسند آرای حقیقت سزد سرحلقهٔ اهل طریقت
 به کف از بید پاک اوراق اطهر به لب هر حرف با صد فیض مضمیر
 گروه سادھوان هر سو نشسته همه تن گوش و گردش حلقه بسته
 فلک در رشک آن عالی مقام است که دور هالهٔ ماه تمام است
 به آهنگی بزرگی بیدخوانی خبردادی ز وحی آسمانی

این شاعر چیره دست در توصیف شاستری نیز ابیاتی سروده که از متن آن چنین
 برمی آید که چند نفر با یکدیگر نشسته و سرگرم گفتگو در مورد یک کتاب مذهبی
 هستند:

به طرفی در میان دیر اعظم ملایک سیرتان را چند باهم
 به بحث علم بید پاک مشغول گهی منقول بر لب، گاه معقول
 گهی ره می‌برند اندر حقیقت گهی سر می‌برآزند از طریقت

وی آن چنان تحت تأثیر تبخّر علمی آنها بود که گفت:

فلاطون گر به حکمت بی‌بدل بود گه از روی مثل ضرب المثل بود

لعل آفرین ذکر تمامی اندیشمندان و علمایی را که هم عصر او بودند و وی با آنها
 ملاقات داشته، در مثنوی کاشی استبّ آورده است. در میان این شخصیتها بعضی منجم و
 ستاره شناس نیز بودند که امروزه کمتر کسی با احوال و آثار آنها آشناست. وی دربارهٔ

۱- یکی از علمای دین هندو.



یکی از آنها می‌گوید:

تعالی الله علم اهل تنجیم فلک پیش نظرشان کُند تقدیم
 بود علمش ورق گردان افلاک کز وهر نقطه رشک خط ادراک

آفرین در مورد منجم دیگری به نام سامدرکی این چنین نوشته است:

بزرگی صاحب فن گزیده خرد چون او به سامدرک ندیده

او در مورد یکی از ماهران علم یوگا نیز بیتی را این گونه آورده است:

یکی صاحب نفس چون صبح روشن به علم دم شناسی ماهر فن

وی پس از توصیف جوگیان و سادھوان^۱ این دیار به ذکر رسم سنی می‌پردازد که طی

آن پس از مرگ شوهر همسر متوفی را نیز به همراه وی زنده در آتش می‌سوزانند. اگرچه

این رسم در حال حاضر غیر انسانی تلقی می‌شود، اما براساس اعتقادات مذهبی، رسم

سنی در قرنهای گذشته بسیار مقدس محسوب می‌شد. لعل آفرین در وصف این رسم

منسوخ شده، ابیات ذیل را سروده است:

اگر عشق است رنگ حسن بر او وگر حسن است آب عشق در جو

چو شوهر از قضای آسمانی بشوید دست از آب زندگانی

ز عشق آتش زندزن در سرخویش سنی گردد به مرگ شوهر خویش

سنی آنکه یقین دانسته گردد که آتش در کفش گلدسته گردد

لعل آفرین در وصف فصلهای سال در شهر بنارس چنین می‌سراید:

به هر سه فصل نزهتگاه این دیر جدا از هر سه عالم قابل سیر

ز هر سالی به هر فصل طرب خیز بهار رنگ در رنگ است گلریز

ز هر فصلی به هر ماه همایون جهان را هست عید فیض مشحون

تعالی الله ماه عالم افروز بود شام سعیدش صبح نوروز

۱- جوگیان و سادھوان که دنیا را ترک گفته‌اند و در تلاش حق از بیابانی به بیابانی گشت می‌کنند.

بُود هر روز او عید مکژم بُود هر شب، شب قدر معظم

ذکر فصلهای سال در اشعار آفرین از این جهت اهمیت دارد که بیشتر عیدها و مراسم هندوان ارتباط مستقیم با فصلهای سال دارد. به همین سبب وی به توصیف عید دیوالی پرداخته است که در میان هندوان و به ویژه اهالی بنارس بسیار مقدس شمرده می‌شود. در ایام دیوالی اماکن مختلف شهر چراغان و آذین‌بندی شده و مردم، خانه، خیابان و بناهای مختلف و معابد را تزیین می‌کنند. تهیهٔ سرمه از یکی از چراغهای ایام دیوالی مبارک و برای نور چشم مفید شمرده می‌شود. از دیگر ویژگیهای عید دیوالی این که ماه تابان، تاریکی شب را به روشنائی تبدیل می‌کند، مناظر پرنور و تجلی‌بخش، دلها را ریوده و چشمها را روشن می‌سازد. این شاعر روشن بیان، تمامی این مراسم را در مثنوی خود سروده است و فرهنگ هندوان را در اشعار ذیل این گونه جلوه افزا کرده است:

خصوص آن شب که نام او دیوالی است	چراغ و چشم ایام و لیالی است
صفای وقت را دریاب، دریاب	که شد ارض و سما لبریز مهتاب
تجلی جلوه‌گر بر کوه طور است	چه نوراست، این چه نوراست، این چه نوراست
به نذر گنگ از ماه جهانگیر	به دست هندوی شب کاسه شیر
به گلزار از چراغان لب آب	بهار تازه‌تر شب بوی مهتاب
مبارک ایها العشاق بیتاب	که شد بخت شما بیدار از خواب
دل عشاق گر گم کرده بودند	پی جستن چراغ آورده بودند
زنور آن طبق‌ها چشم بد دور	میتین معنی نور علی نور

آفرین ضمن تعریف از مراسم عبادی هندوان به ذکر آرایش و زیبای زندهای هندو و لباس و زیور آلات آنها نیز پرداخته است. اما در جای دیگر در مورد شرم و حیاداری زنان هندو آیین این طور سروده است:

نگاری شرمگین، عفت مآبی	فروهسته به روی خود نقابی
نقاب از چهره هنگام کشیدن	در آید صبح صادق در دمیدن



ظهور پرتو نور خدا بود	تعالی الله چه حسن دلگشا بود
ندیده دیده خورشید رویش	نیفتادی نگاه غیر سویش
گهی چون مردمک خود را ندیده	به چشم خود هم آن عفت گزیده
به پشت پای خود روی نظر داشت	حیاداری که هر گامی چو برداشت
نه گوشش بود سوی کس بر آواز	نه چشمش هیچ طرفی می شدی باز
بگفتی با صبا دور می باش (۹)	شدی گر عارض آن گل عرق پاش

یکی از خصوصیات بارز لعل آفرین این است که وی از تعصب به دور بود و از نکات منفی موجود در مراسم عبادی یا فرهنگی هندوان نیز انتقاد می کرد. وی در مورد کشتی حامل زایران بر روی رود گنگ در بیانی نغز گونه این طور می سراید:

سوارانش چو توحید آشنایان	به چشم مردم بینا نمایان
خدایا دور داری از بلایم	کزین بحر خطر ناآشنایم
همی لرزد چو موج از دیدنش دل	رسانی کشتی ما را به ساحل

لعل در وصف پنج کوس یعنی سفر مذهبی هندوان که برای آنها متبرک است، چنین می گوید:

به طوف پنج کوس از خوش نصیبی	شود صبح وطن شام غریبی
درین فرخنده سیر پنج منزل	نشاط پنج روز عمر حاصل
به گاه پنج کوس اهل ارادت	زند هر پنج گو کوس سعادت

از موارد جالب توجه در فصل باران، تاب بازی زنان و آوازخوانی آنها هنگام تاب خوردن است که آفرین از ذکر آن نیز نگذشته است:

بود خوشتر در این هنگام پر بهر	هوای دلکش بیرون شهر
مگر جشن شهنشاه بهار است	طرب را رونقی بر روی کار است
اگر ابر است در بر رخت بزاق	وگر رعد است در آهنگ عشاق
خوشا آن مستی طاووس رعنا	به روی فرش مینا کار صحرا

مگر از سرکشی گردیده گستاخ	که بندند از رسن دست سرشاخ
میان آن رسن شوخ پری رو	دل عشاق اندر طُزّه او
نخستین قد موزون دلنشین است	بدیهه مصرع برجسته این است
به قامت جادوی این نازنین بود	گهی بر آسمان، گه بر زمین بود
به هم پیچیده زُناری به گردن	برهمن شد برهمن شد برهمن

آفرین که به محیط اطراف و جنب و جوش مردم بنارس توجه خاص دارد، پس از ذکرهای دلنشین، بار دیگر از مراسم غسل مقدس و استخرها و چاههای این دیار و وصف کشتی گیران سخن می‌راند، تا جایی که در کلام خود در وصف این کشتی گیران از رستم تهمتن و دیگر پهلوانان ایرانی نیز یاد می‌کند:

قوی هیکل چو شیر هیبت افکن	به نیرو پنجه برتاب تهمتن
از این خاکی یلان شورش انداز	زمین با هفت خوان چرخ در ناز
اگر زال است با آن گوژ پستی	شود رستم در این میدان کشتی
کرا یارا به فن پهلوانی	بدین قوت کند شه‌نامه خوانی

لَا لَمُتَّنْ لَعَلْ آفَرِینْ پس از ادای توضیحات طولانی در احوال بنارس، ستایش از طبیعت زیبا و خیره‌کننده آن و مراسم عبادی هندوان و شعایر مذهبی مردم شهر، در پایان مثنوی چنین می‌گوید:

زمین حسن و عشق، آباد کردم	که این بیت الصنم بنیاد کردم
بر اهل هنر زین وصف کاشی	گهرها سفته‌ام از خوش تلاشی
ندیدستی اگر شهر بنارس	به سیر این چنین رنگین بنارس
شود چون از طواف او دلت شاد	بخیر آری اگر بهر خدا یاد



اهمیت ادبی و تاریخی تواریخ اصف جاهی

خانم زیب النساء حیدر*

تواریخ اصف جاهی یکی از آثار ارزشمند فارسی است که در هند نگاشته شده است. قادر خان بیدری که به علت شغل منشی‌گری در دربار اصف جاهی حیدرآباد به منشی لقب یافت و پس از آن به عنوان وقایع نویس فعالیت خود را ادامه داد، نویسنده این اثر است. از این اثر کمیاب تنها یک نسخه در کتابخانه اداره تحقیق علوم خاورشناسی، در حیدرآباد موجود است. قادر خان منشی کتابهای دیگری نیز درباره تاریخ شهر حیدرآباد نوشته است که نسخه‌های خطی آن در کتابخانه‌های مختلف حیدرآباد نگهداری می‌شود. این نسخه در برگزیده تاریخ و وقایع مربوط به یک دوره تقریباً دوست ساله (۱۲۶۵-۱۰۷۰ هـ) یعنی از زمان نواب میر عابد خان المخاطب به حسین قلیچ خان تا دوره نواب ناصرالدوله اصف جاه چهارم می‌باشد.

این نسخه به خط زیبای نستعلیق نوشته شده و در لابلای صفحات آن قطعات شعری وجود دارد که بیانگر تاریخ وقایع مهم است. البته این نسخه از اشتباهات املائی مصون نمانده است. برای مثال نویسنده گولکنده را با کاف یعنی گولکنده نوشته و در بعضی موارد واژه‌ای از اردو مثل «ش» به علت مشابهت با واژه فارسی «ت»، به فارسی نوشته شده است. این به احتمال فراوان به علت ایرانی بودن قادر خان منشی و فارسی زبان بودن وی است. این اثر دارای ۱۹۴ ورق است و نویسنده در آغاز ۴۳ برگ کتاب را

* - استاد ادبیات فارسی دانشکده بانوان، دانشگاه عثمانیه، حیدرآباد.

به نقل از کتاب حدیقه العالم تألیف نواب میر عالم بهادر اختصاص داده است. بقیه کتاب نیز در برگرفته دیده‌ها و شنیده‌های نویسنده و برخی از وقایع است. بنابراین می‌توان گفت که این نسخه از اهمیتی تاریخی برخوردار است. زبان نویسنده در نگارش کتاب بسیار روان و ساده است. وی در نگارش کتاب از اصطلاحات و واژه‌های محلی رایج در شبه قاره مانند «دیشبانده»، «دیش مکّه»، «ساکوکار»، «سانجق»، «جورسهره»، «جوکھی» و بعضی از واژه‌ها و اصطلاحات فارسی قدیم استفاده کرده است که اکنون در زبان فارسی به کار نمی‌روند و لذا می‌توان گفت که این کتاب به زبان فارسی هندی به رشته تحریر درآمده است.

نویسنده در خلق این اثر سعی بلیغی به خرج داده و به نظر می‌رسد زحمات بسیاری را متحمل شده باشد. وی با دقت فراوان به شرح مفصل وقایع پرداخته و به همین خاطر این اثر را از ارزش و اعتبار بالایی برخوردار کرده است.

قادر خان منشی دوازده ساله بود که به همراه پدرش در عصر آصف جاه دوم نواب میر نظام علی خان به حیدرآباد آمد و در سن پانزده سالگی در دربار مشیرالملک به عنوان منشی استخدام شد. وی در جنگ کوالا (کرالا) با مشیرالملک هم‌رکاب بود و تمامی مراحل جنگ را به طور مکتوب ثبت کرد.

وی سپس در سال هزار و دوست و بیست و دو هجری با سمت منشی در «برگنه حسن آباد» مشغول بکار شد و پس از آن به عنوان داروغه لشکر دو هزار سواره، در معیت میر نظام علی خان به بیدر رفت و در آنجا نیز وقایع تاریخی بیدر را یادداشت کرد و انعام و خلعت‌های فراوانی از دربار آصف جاه نصیبش شد. قادر خان منشی بعدها در همین مقام به استخدام دربار مهاراجه چندولعل درآمد.

مطالب این کتاب حاکی از تبحر قادر خان در نویسندگی، ذوق وی در شاعری و درک او از تحولات و مسایل آن دوره است. این منشی اهل علم علاوه بر درج وقایع یک دوره دوست ساله، آداب و رسوم اجتماعی، ادبی و فرهنگی حیدرآباد مانند عرس کوه مولا



علی (ع)، عزاداری سیدالشهدا حسین بن علی (ع)، میلاد پیامبر اکرم (ص)، عید نوروز و اعیاد و شعایر هندوان چون دسهره، دیپاوالی و هولی را با بیانی شیوا توضیح داده است. منشی در این اثر گزارش عینی از وقایع و جنگ‌های متعددی مانند جنگ کرالا (کرالا)، جنگ اینگیر، و نبرد میسور را که در آن ایام روی داده بود به رشته تحریر درآورده است. وی در کنار این وقایع به ذکر شورش‌هایی نیز پرداخته که در زمان حیات نویسنده در حیدرآباد به وقوع پیوسته است که از این میان می‌توان از شورش‌های مهت رام، منصب‌داران، وهاییان، پیشوایان مراتها، اهاراو و قبری نام برد. مطالب و اطلاعات ارائه شده در این اثر، به اهمیت و ارزش آن بیش از پیش افزوده است.

نویسنده در بخش دیگری از کتاب به شرح زندگی و حکومت فیروز جنگ، نظام‌الملک آصف جاه اول، ناصر جنگ، مظفر جنگ، دوره کوتاه حکومت غازی‌الدین خان فیروز جنگ، صلابت جنگ، نواب میر نظام علی خان آصف جاه دوم، سکندر جاه آصف جاه سوم و ناصرالدوله آصف جاه چهارم پرداخته است. علاوه بر مطالب ذکر شده، در این کتاب روابط پادشاهان آصف جامی با پیشوایان مراتها، کمپانی هند شرقی (دولت انگلیس)، حیدر علی و تیبو سلطان حاکم میسور و نوابان کرنال و زندگانی و فعالیت‌های مهم اشراف سرشناسی چون نواب میر موسی خان رکن‌الدوله، نواب صمصام‌الملک، نواب مشیرالملک گهانسی میان، بهت رام، نواب میر عالم، مهاراجه چندولعل، و نواب مبارزالدوله به قلم کشیده شده است.

این کتاب توسط این جانب از فارسی به انگلیسی ترجمه و علاوه بر توضیح اصطلاحات و واژه‌ها در متن، واژه‌های مختلف محلی در آخر کتاب به صورت فرهنگ جمع‌آوری و تعریف شده است.



عوامل مهم نفوذ و گسترش زبان فارسی در شبه قاره

علی محمد مؤذنی^۱

گرچه هندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین تر است
فارسی از رفعت اندیشه‌ام در خورد با فطرت اندیشه‌ام

«علامه اقبال»

زبان فارسی شاخه‌ای از زبان‌های هند و ایرانی است که خود نیز از زبان‌های هند و اروپایی منشعب شده است و بدین لحاظ با زبان هندی پیوندی دیرین و نژادی دارد. محققان بر این باورند که اقوامی که از دیرباز در شبه قاره و فلات ایران و آسیای میانه می‌زیسته‌اند، هم نژاد بوده و از شمال اروپا به این نواحی کوچیده‌اند و از این رو پیوندها و شباهت‌های بسیاری بین دو زبان فارسی و هندی یافت می‌شود. گذشته از این خویشی، زبان شیرین فارسی مقارن با ورود غزنویان به شبه قاره راه یافت و در آن زمان به عنوان زبان درباری و رسمی برگزیده شد و این موقعیت همچنان تا دوره‌های بعد: «غوریان»، «سلاطین دهلی» (خلجی، تغلق، سادات و لودی)، «سلاطین گورکانی» (از قبیل بابر، همایون، اکبر، جهانگیر، شاهجهان، اورنگ‌زیب عالمگیر و بهادر شاه ظفر) ادامه داشت. بدین سان زبان فارسی سرتاسر شبه قاره را درنوردید و نویسندگان و شاعران و دانشمندان نامداری را در دامان خود پروراند که آثار ارزشمندی به زبان فارسی از آنها به یادگار مانده است. به طور خلاصه نفوذ و گسترش زبان فارسی در شبه قاره را می‌توان معلول عوامل ذیل دانست:

^۱ - دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران (ایران).

الف - انتخاب زبان فارسی به عنوان زبان رسمی دربار

چنانکه اشاره شد، زبان فارسی همراه با ورود غزنویان از طریق تنگه خیبر به شبه قاره راه یافت و به عنوان زبان رسمی دربار برگزیده شد. غزنویان، لاهور را مقر فرماندهی و پایتخت خویش قرار دادند و از اینرو، لاهور به جایگاهی مناسب برای کثرت و فراسیاسی، نظامی، فرهنگی و غیره تبدیل شد. طبیعی است امواج فرمان‌ها و قوانینی که از دربار غزنویان و فرمانروایان بعدی صادر می‌شد، به سرعت سرتاسر قلمرو سیاسی و جغرافیایی آنها را پیمود و زبان فارسی را با خود از یک سو به سوی دیگر برد. از طرفی دیگر نویسندگان، شعرا و مورخان دربار، آثار خود را به فارسی می‌نگاشتند و با آفرینش‌های هنری و ادبی در انواع قالب‌های رایج شعری متناسب با آن روزگار، بر غنای ادب فارسی می‌افزودند. تأثیر این عامل به حدی بود که لازم شد گروه زیادی از هندوان که از قبل در مناصب منشی‌گری و اداری دربار و سازمان‌های وابسته به خدمت اشتغال داشتند، با رغبت زبان فارسی را بیاموزند.

ب - توجه به فارسی به عنوان «زبان مذهبی»

دین مبین اسلام یک بار در اواخر قرن اول هجری به وسیله جمعی از سپاهیان تحت فرماندهی محمد بن قاسم به نواحی غربی شبه قاره (سند) راه یافت، در این دوره وسیله تبلیغ اسلام، زبان عربی بود و از اینرو دانشمندانی که از عراق و شام به شبه قاره آمده بودند به تدریس زبان و ادبیات عربی پرداختند و بار دیگر، چنانکه قبلاً یاد شد، ورود اسلام به شبه قاره در مراحل بعدی از طریق ایران، توسط غزنویان انجام گرفت. در این برهه از زمان بود که زبان فارسی به عنوان زبان دوم اسلام شناخته شد و مشخصه بارز مسلمانان در مقابل پیروان سایر ادیان شد. این زبان نه تنها مورد توجه و استقبال مسلمانان واقع گردید بلکه غیر مسلمانان نیز به آموختن آن روی آوردند. از این دوره به بعد مبلغان مذهبی چون بیشتر از ایران و ماوراءالنهر به شبه قاره آمده بودند، زبان فارسی را وسیله تبلیغ و ارتباط خود قرار دادند که این خود عامل مهمی در پیشرفت زبان فارسی به شمار می‌آید.

ج - مهاجرت مبلغان، نویسندگان، شعرا و علما به شبه قاره گروهی از مبلغان مذهبی به منظور تبلیغ اسلام - از اقصی نقاط ایران و ماوراءالنهر - به شبه قاره مهاجرت کردند و در آنجا اقامت گزیدند. این مهاجرت‌ها از دوره غزنویان آغاز شد و به تدریج در دوره‌های بعد بویژه با یورش خانمانسوز مغول به ایران به مقیاس افزون‌تری ادامه یافت. علی بن عثمان هجویری، معروف به حضرت «دانا گنج بخش» - صاحب کتاب معروف کشف المحجوب - به اشارهٔ پیر خود یعنی «شیخ ابوالفضل محمد بن الحسن الحنطلی» از غزنی به لاهور مهاجرت کرد و در آنجا رحل اقامت افکند و پس از سالها وعظ و تبلیغ در همان شهر خرقة تهی کرد که از آن زمان تاکنون مزارش قبله‌گاه دل‌های خاص و عام است. صائب تبریزی، عرفی شیرازی، عبدالقادر بیدل، امیرکبیر میر سید علی همدانی و گروه بی‌شمار دیگری از نویسندگان و عرفا نیز به تدریج از ایران به شبه قاره روی آوردند.

د - تشویق و حمایت حکمرایان شبه قاره از اهل علم و ادب پشتیبانی و حمایت پادشاهان شبه قاره بویژه پادشاهان گورکانی و رجال دربار آنها مانند «بیرم خان» و فرزندش «عبدالرحیم خانخانان» و «شاهزاده داراشکوه» از یک سو و کم توجهی صفویان در ایران نسبت به زبان فارسی از سوی دیگر، عامل مؤثری بود که دانشمندان و شعرا را از ایران به شبه قاره روانه ساخت. هر چند توصیف‌های شگفت‌آور از سرزمین هندوستان در این مورد بی‌تأثیر نبوده است، عموماً این مسأله به رشد و گسترش زبان فارسی در این ناحیه کمک شایانی کرده است، چنانکه ملک الشعرا بهار در این باره می‌نویسد:

پادشاهان خاندان تیموری هند، ایران را وطن خود و ایرانیان را همشهری و همزبان خود می‌دانستند و از هوش و ذوق ایرانیان لذت می‌بردند و ثروت بی‌پایان هند و اقتضای آب و هوا که به استراحت و صحبت می‌کشید، نیز درباریان را به پذیرفتن مهمانان بذله‌گو و خوش‌زبان و هوشمند وادار می‌ساخت... بنابراین

در دهلی دربار بزرگتری تشکیل شد که باید آن را دربار ثانی ایران نامید بلکه دربار اصلی ایران، چه رواج زبان فارسی و ادبیات و علوم در دربار دهلی زیاده از دربار اصفهان بوده است و شکی نیست که در دربار اصفهان، پادشاهان و خاصان درگاه به زبان ترکی صحبت می فرموده اند. ولی در دربار دهلی، شاه و درباریان و حرمسرایان همه به فارسی گفتگو می کرده اند و در آن عهد، زبان فارسی در هند، زبان علمی و زبان مترقی و دلیل شرافت و فضل و عزت محسوب می شد و در دربار اصفهان هرگز زبان فارسی این اهمیت را پیدا نکرد.^۱

غلام علی آزاد بلگرامی، راجع به پرورش و تربیت اهل علم و فضل در دربار گورکانیان هند چنین می نویسد:

«در عهد ایشان هیچ خاندان عمده در ایران و توران نماند که در هندوستان نیامده و به دولتی و جمعیتی نرسیده باشد. چون اینها مرکز دولت را دایره وار احاطه کردند و در جذب مردم ولایت (ایران) حکم مغناطیس بهم رساندند، هر عامی و سوقی به توقع منصب هفت هزاری جانب هند دوید تا به نجبا و ارباب کمال چه رسد، از آن جمله فرقه شعرا مثل غزالی مشهدی و عرفی شیرازی و ثنائی مشهدی و نظیری نیشابوری و نوعی خبوشانی و مشفق بخاری و حکیم رکتاکاشی و طالب آملی و ابوطالب کلیم کاشانی و قدسی مشهدی و میرزا عنایت اصفهانی و دیگر جماعت لاتعد و لانهصی...»^۲

۵- ساخت و ترکیب های ویژه زبان فارسی

زبان فارسی به لحاظ داشتن استعداد در وضع کلمات جدید و ترکیب های شیوا و موسیقایی کلام و وزن و آهنگ، در زبان و ادب اردو بویژه در شعر رسوخ یافته که هرگز

۱- سرور، پرفسور غلام: تاریخ زبان فارسی، قسمت ششم، ص ۸-۲۲۷.

۲- تذکره خزانه عامره، ص ۷-۱۱۶ به نقل از تذکره نویسی فارسی در هند و پاکستان، تألیف دکتر سید علی رضا ثوری، ص ۳۵.

این آمیختگی ازین نمی‌رود. اولین شاعران اردوسرا، شاعران سترگی بودند که به فارسی شعر می‌سرودند. امیر خسرو و غالب دهلوی هر چند به عنوان بزرگترین شعرای اردوسرا مشهور شده‌اند، اما به اعتراف خودشان اعتبار و اهمیت اشعار فارسی آنها بر اشعار اردوی شان رجحان و برتری دارد و بدین لحاظ به اشعار فارسی خود افتخار کرده‌اند.

غالب دهلوی در این باره می‌گوید:

فارسی بین تا ببینی نقش‌های رنگ رنگ

بگذر از مجموعهٔ اردو که بی‌رنگ من است^۱

•

بیاورید گر اینجا بود زباندانی غریب شهر، سخن‌های گفتنی دارد^۲
و علامه اقبال نیز زبان فارسی را بهترین ابزار برای ابراز اندیشهٔ والای خود دانسته و می‌فرماید:

گرچه هندی در عذوبت شکر است طرز گفتار دری شیرین‌تر است

فارسی از رفعت اندیشه‌ام در خورد با فطرت اندیشه‌ام^۳

با اندک تأملی به شعر اردو می‌توان دریافت که واژه‌ها و ترکیب‌های فارسی به فراوانی در آن حضور دارد و موسیقی کلام و آهنگ ویژهٔ کلمات فارسی و عربی رایج در زبان فارسی، جمال و جلال دیگری بدان بخشیده است. گاهی در یک بیت شعر اردو بیش از چند واژهٔ معدود اردو که بیشتر حرف و فعل‌اند به چشم نمی‌خورد؛ مثلاً در این شعر غالب:

۱- نقوی، دکتر سید علی رضا: تذکرهٔ نوسی فارسی، ص ۳۶.

۲- سرور، پرفسور غلام: تاریخ زبان فارسی، ص ۲۴۸.

۳- سرور، احمد: کلیات فارسی اقبال، ص ۱۱.

از مہر تا بہ ذرہ دل و دل ہے آینہ طوطی کوشش جہت سے مقابل ہے آینہ

•

شب کہ برق سوز دل سے زہرہ ابر آب تھا شعلہ جواہر ہر ایک حلقہ گرداب تھا^۲

•

رفتارِ عمر قطع رہ اضطراب ہے اس سال کے حساب کو برق آفتاب ہے^۳

یا در این بیت از منظومہ «ضرب کلیم» علامہ اقبال کہ در آن حدود دوازده واژه فارسی و عربی دخیل در فارسی وجود دارد:

ہزار چشمہ ترے سنگ راہ سے پہوتے خودی میں دوپ کے ضرب کلیم پیدا کرو

کہ متأثر است از آیت و إِذْ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَا عَشَرَٰ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَّشْرِبَهُمْ كَلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ مَغْسِدِينَ^۱
امیر خسرو دہلوی کہ بزرگترین و اولین شاعر اردو سرای شبه قارہ محسوب می شود و همان مقام و عظمتی کہ رودکی در شعر فارسی دری دارد، حایز است، بسیاری از غزل های ملمع (اردو و فارسی) را سروده کہ خوشبختانه این کار باعث پیوند بیشتر زبان فارسی و اردو گردیده است و برای ہر شخص مشتاق و علاقمندی کہ بخواهد کاملاً بہ معانی این نوع اشعار پی برد، لازم است نسبت بہ زبان فارسی نیز وقوف و اطلاع کافی داشته باشد؛ مثال:

شبان ہجران دراز چو زلف و روز وصلت چو عمر کوتاہ
شکھی پیاکو جو میں نہ دیکھوں تو کیسے کاتوں اندھیری رتیاں^۵

۱- غالب، میرزا اسداللہ خان دہلوی: دیوان، ص ۶۹.

۲- همان، ص ۱۷.

۳- همان، ص ۸۷.

۴- بقرہ، آیت ۶۰.

۵- نقوی، دکتر حیدر شہرپار: دہنمای زبان اردو، چاپ دانشگاه تہران، ص ۱۵.



زبان فارسی چنان در شعر و ادب و زبان اردو ریشه دوانیده است که هرگز پیوندشان گسستی نیست و به جرأت می‌توان گفت واژه‌ها و ترکیب‌های مشترک بین دو زبان به ریش از شخصت و پنج در صد بالغ می‌شود. متأسفانه با وجود سابقه طولانی این زبان و اهمیت آن در شبه قاره، از اواخر عهد گورکانی یعنی زمان سلطنت بهادر شاه ظفر به دلایل گوناگون و نیز نفوذ خارجی‌ان بویژه دولت بریتانیا در شبه قاره و متداول شدن زبان اردو و انگلیسی، زبان فارسی از رونق و رواج پیشین افتاد. ولی علی‌رغم این رویداد، هنوز شاعران و نویسندگان و محققان و شیفتگان بی‌شماری بوده و هستند که نسبت به زبان فارسی مهر می‌ورزند و در روشن نگهداشتن مشعل آن می‌کوشند. با این وجود لازم است فرهنگیان و ادب‌دوستان این مرز و بوم به عنوان پاسداری از این سابقه فرهنگی نسبتاً طولانی خود که متجاوز از هشتصد سال است، و نیز این‌که تمام منابع تاریخی، ادبی، مذهبی، سیاسی و غیره این سرزمین به زبان فارسی نگاشته شده است، نسل کنونی و آینده - بویژه دانشجویان علوم انسانی را - با پشتیبانی و توجه به زبان فارسی و گنجاندن آن در مواد درسی رشته‌های: زبان اردو، فلسفه، تاریخ عمومی، اسلام‌شناسی، کتابداری و غیره به گذشته خود پیوند دهند و آنها را قادر سازند تا با استفاده از منابع دست اول که همگی به زبان فارسی است، پژوهشهای دقیق و سودمندی را به جهان دانش و ادب عرضه کنند - ان شاء الله.





دوبیتی ایرانی

خانم نرگس جهان^۱

ترانه یا رباعی یکی از برجسته‌ترین قالبهای شعر فارسی است. رباعیات حکیم خیام نیشابوری دارای این قالب شعر است که در جهان شهرت یافته است. فن رباعی، مخصوص به شعر ایرانی است که شاعران بزرگ زبانهای دیگر نیز از آنها تقلید کرده‌اند. حتی شاعران عرب با عنوان الدوبیت (دوبیتی) به تقلید از شاعران فارسی زبان، آن را مورد توجه قرار داده‌اند.

صاحب المعجم می‌گوید:

«به حکم آن که بنای آن بر دوبیت بیش نیست، باید که ترکیب اجزای آن درست و قوافی متمکن و الفاظ عذب و معانی لطیف باشد»^۱

ایرانیها وزن رباعی را از عروض غربی استخراج کرده‌اند. شمس قیس در این زمینه، حکایتی جالب به رودکی منسوب می‌کند و در وصف رباعی می‌گوید:

«خاص و عام مفتون این نوع شده‌اند، عالم و عامی مشغوف این شعر گشته، زاهد و فاسق را در آن نصیب، صالح و طالح را بدان رغبت، کز طبعانی که نظم از نثر نشناختند و از وزن و ضرب خیر ندارند به بهانه ترانه در رقص آیند، مرده دلانی که میان لحن موسیقار و نهیق حمار فرق نکنند و از لذت بانگ چنگ به هزار فرسنگ دور باشند، بر دوبیتی جان بدهند»^۲.

۱- استاد فارسی دانشگاه دعلی، دعلی.

۲- همان، ص ۱۱۲.

۱- المعجم، ص ۲۱۷.

باید گفت که اولین بار مضامین صوفیانه در قالب رباعی گفته شد و "رباعیها که به ابوسعید ابوالخیر منسوب اند، جزء نخستین شعرهای صوفیانه فارسی است"^۱.

پیریم ولی چو عشق دمساز آید هنگام نشاط و طرب و ناز آید
از زلف سیاه تو کمندی فکنیم بر گردن عمر رفته تا باز آید^۲

*

گر مرده بدم برآمده سالی بیست تو پنداری که گورم از عشق تهیست
گردست به خاک بر نهی کاینجا کیست آواز آید که حال معشوقم چیست^۳
در باره وزن دوبیتی می گویند:

"وزن دوبیتی بیشتر مورد توجه شاعرانی بوده است که به لهجه محلی و زبان پهلوی شعر سروده اند و شیخ بهایی متوفی به سال ۱۰۳۰ هجری در کشکول از شیخ ابوالحسن خرقانی یک رباعی که به زبان پهلوی سروده شده است، نقل می کند^۴:

تا گور نشی، بات بتی یار به نو ور گورشی از بهر بتی، عار به نو
آن را که میان بسته به زَنار به نو او را به میان عاشقان کار به نو^۵

نیز اظهار نظر می کنند:

"سه قالب از قالبهای شعر فارسی بیش از دیگر قالبها از تکلف به دور است و شاعر در آنها بهتر می تواند مقاصد خود را بیان کند. یکی از این قالبها رباعی است (دو قالب دیگر دوبیتی و مثنوی) است. این وزن به سبب کوتاهی دامنه شعر، شاعر بهتر می تواند آن را به انجام برساند. لیکن ریختن مفاهیم متعالی در آن نیز مهارت تمام می خواهد"^۶.

۱- رباعیات ختّام، ص ۳۵.

۲- همان، ص ۲۲.

۳- رباعیات عمر ختّام، ص ۳۵.

۴- همان، ص ۵۱.

۵- همان، ص ۲۳.



نیز:

رباعی یا دویتی، در روزگار ساسانیان رواج داشت و بیشتر شاعران این عصر، آن را سروده‌اند و از رودکی و شهید بلخی و طاهر بن فضل رباعیهای زیبا و بسیار پخته و عمیق نقل شده است.^۱

این جا چند رباعی از شاعران مشهور و معروف از دوره‌های مختلف برای نمونه

نقل می‌شود:

طاهر بن فضل جفانی

یک شهر همی فسون و رنگ آمیزند تا بر من و بر تو رستخیز انگیزند
با ما به حدیث عشق ما چه ستیزند هر مرغی را به پای خویش آویزند^۲

عنصری

گفتم که: چرا جو ابر خون بارانم گفت: از پی آنکه من گل خندانم
گفتم که: چرا بی تو چنین پژمانم گفت: از پی آنکه تو تنی، من جانم^۳

مولوی

می‌آمد یار مست و تنها تنها با نرگس پرخمار رعنا رعنا
جستم که یکی بوسه ستانم ز لبش فریاد برآورد که یغما! یغما!^۴

کمال‌الدین اصفهانی

کارم همه ناله و خروشت امشب نه صبر پدیدست و نه هوشست امشب
دوشم خوش بود ساعتی پنداری کفاره خوشدلی دوشست امشب^۵

۱- رباعیات عمر خیام، ص ۳۲

۲- همان، ص ۱۷

۳- همان، ص ۱۶۹

۴- همان، ص ۱۶۹



امیر خسرو

من بودم دوش و آن بت بنده نواز
از من همه لا به بود و از وی همه ناز
شب رفت و حدیث ما به پایان نرسید
شب را چه گنه، قصه ما بود دراز^۱

عراقی

با آنکه خوش آید از تو ای یار، جفا
از دوست چه دشنام، چه نفرین، چه دعا^۲
با این همه راضی‌ام به دشنام از تو

خیام

این کوزه چو من عاشق زاری بودست
در بند سرزلف نگاری بودست
این دست که بر گردن او می‌بینی
دستی است که بر گردن یاری بودست^۳

عطار

خون دل من که هر دم افزون گردد
دریا دریا ز دیده بیرون گردد
آنکه که ز خاک تن من کوزه کنند
گر آب در آن کوزه کنی، خون گردد^۴

سید حسن غزنوی

می بر کف من نه که دلم پرتابست
وین عمر گریز پای چون سیما بست
بشتاب که آتش جوانی آبست
برخیز که بیداری دولت خوابست^۵

چنانکه قبلاً تذکر داده شده، لهجهٔ دوبیتی محلی، ساده و روان و لطیف و جذاب است و دوبیتی‌های بابا طاهر عربان همدانی دارای این خصوصیات است.

در بارهٔ وی این طور اظهار نظر می‌کنند که:

لهجهٔ دوبیتی بابا، شاخه‌ای از زبان اوستاست که آنها را فهلویات می‌نامند. این لهجهٔ خاص از سوی وی گزینشی و اتفاقی نبوده بلکه آن پیر روشن ضمیر عمداً

۱- ترانه‌ها، ص ۱۸۳.

۲- همان، ص ۱۱۱.

۳- همان، ص ۱۴۱.

۴- همان، ص ۴۷.



این لهجه را برگزیده تا گوشه‌ای از میراث ارزنده نیاکانش را حفظ کند.^۱
عمده‌ترین خصوصیتی که از لابلای دویستی‌های او می‌توان یافت، سادگی دل و صفای باطن است و به خوبی می‌توان دریافت طاهر مردی است ساده دل و ساده انگار؛ اما دقیق و نکته‌سنج که زیباترین جلوه شخصیتی‌اش غلبه بر نفس سرکش اوست، تا حدی که مردم صفت عریان را درست به همین منظور به دنبال نام او افزوده‌اند.^۱ این جا دو دویستی برای نمونه نقل می‌شود:

به گلشن بی‌ته گل هرگز مرویا وگر رویا، کسش هرگز صبویا
بی‌ته هرگز به خنده رو گشایه رخس از خون دل هرگز مشویا^۲

✽

بُود درد مو و درمونم از دوست بُود وصل مو و هجرنوم از دوست
اگر قصابم از تن واکره پوست جدا هرگز نگردهد جونم از دوست^۳

محمد علی فروغی درباره ترانه یا دویستی این طور اظهار نظر می‌کند که:

«مهمترین علوم برای انسان، معرفت بر احوال نوع بشر است... به زبان اروپایی‌ها «انترپولژی» و به زبان فارسی مردم‌شناسی است. یکی از شعب علوم مردم‌شناسی آن است که اروپاییان «فولکلور» می‌گویند و به فارسی اصطلاح آن توده‌شناسی است و این توده‌شناسی آگاهی از معلومات و ذوقیاتی است که از عوام و مردمان بی‌علوم و سواد بروز می‌کند»^۴.

از ادبیات فولکلور یعنی از ترانه‌ها، اشعار و آهنگها و نغمات و داستانها و افسانه‌ها و عقاید عامیانه و امثال آنها فواید بی‌شمار بدست می‌آید. نیز ذوق هر قوم و طایفه معلوم می‌گردد و از اصل و میداء علوم و صنایع و ادبیات آنها، روابط اقوام و ملل و مناسبتها و

۱- دویستی‌های بابا طاهر عریان، تصحیح خط محمد صادق، ص ۶.

۲- همان، ص ۱۲.

۳- همان، ص ۱۸.

۴- نغمه‌هایی روستایی، ص ۹.



مخالفتهای آنها و اقتباسهایی که از یکدیگر کرده‌اند، اطلاعات می‌یابیم. این جا چند دوبیتی برای نمونه نقل می‌شود:

در قلعه که یار انداخت زیب گلیم هشت و چار انداخت زیبا
به قربون دو انگشت بلورش چه تازی و ر شکار انداخت زیبا^۱

گلیم - این جا کلمه گلیمی که هشت ذرع طول و چهار ذرع عرض و نقشه آن تازی و شکار است بکار گرفته شده، که آن را می‌یافتند.

خبر اومد که دشتستون بهاره زمین از خون احمد لاله زاره
خبر وه مادر پیرش رسونید که احمد یک تن و دشمن هزاره^۲

احمد خان دشتستانی است که در حمله انگلیسی‌ها در زمان ناصرالدین شاه به بندر بوشهر جنگ کرد و کشته شد و مرثی او در جنوب و شرق ایران شهرت دارد.

عزیزم، یار جونی، یار جونی ندیدم چون تو در شیرین زبونی
زدنیایی بغیر از عشقت ای دل قناعت کرده‌ام با پرک نونی^۳

پرک، مخفف پارک است که در پهلوی به معنی تکه و پاره است و در کرمان به معنی نصف استعمال می‌شود.

دلَم قفلست و قفلش وانمی‌شه کلیدش گم شده، پیدا نمی‌شه
کلید آهنی با قفل رومی به هر دل می‌زنم وانمی‌شه^۴

قفل رومی یکی از سه لحنه بارید است، نظامی گنجوی می‌سراید:

چه قفل رومی آوردی در آهنگ گشادی قفل گنج از روم و از زنگ^۵

•

۱- نغمه‌هایی روستایی. ص ۲۲.

۲- همان. ص ۶۳.

۳- همان. ص ۶۵.

۴- همان. ص ۱۶۶.

۵- همان.



خدایا تاب رنجوری ندارم ز یارم طاقت دوری ندارم
 ندونم این سفر کی می‌رسه سر که دیگر طاقت دوری ندارم^۱

به درون می‌روم لنگون لنگون برای دیدن اون روی گلگون
 برای دیدن اون روی گلگون که خلقی شد چو زلفونش پریشون^۲

بکش با تیر غمزه خوار و زارم بکش نقش کمان پس بر مزارم
 که تا هر شاهدهی داند که که من هم شهید شیوهٔ ابروی یارم
 این دویتی خیلی قدیمی است؛ چرا که حکایت از آن زمانی می‌کند که هنوز اسلحهٔ جنگی، تیر و کمان بوده است.^۳

دویتی به عنوان لالایی‌ها هم سروده می‌شود؛ مثلاً:

لا لا گل باغ بهشتم برای بابایت نامه نوشتم
 نوشتم نومه رود من عزیزه دو چشمونش شود روز سورمه‌ریزه^۴

دویتی زیر به لهجهٔ مکران اشاره می‌کند:

نگارا بی‌وفاتغ از تو شک نیست سگوره صد وفا هست از تو یک نیست
 سگو حق نمک را می‌شناسه مگر در دست من حق نمک نیست^۵
 لهجهٔ بختیاری یکی از لهجه‌های مهم زبان فارسی است. در بسیاری از الفاظ شیرین و اصیل و همچنین اصطلاحات بومی و اصیل را توان یافت. ایلات و عشایری که به این لهجه تکلم می‌کنند، تا درجهٔ زیادی اصالت و سادگی زبان را نگاهداری کرده‌اند.^۶

۱- نغمه‌های روستایی ایران، ص ۱۷۳. ۲- همان، ص ۱۷۹.

۳- همان، ص ۱۹۲. ۴- همان، ص ۱۹۶.

۵- همان، ص ۲۲۰. ۶- همان، ص ۲۲۱.



بینی ز چه رو نزیده افتو یارم نو ایستاده از خو
 ابروی کج تو در همه خلق دادم مونشون که هو مه نو

افتو - آفتاب؛ نو - خواب؛ هو - ها؛ مه - ماه.

ترجمه: می بینی هنوز آفتاب طلوع نکرده، برای اینکه یارم از خواب بر نخاسته است.

ابروی کج تو را به همه خلق نشان دادم که ها ببینید ماه تو را^۱

ادبیات فولکلور که سینه به سینه به دست ما می رسد، خیلی فراوان است و هیچ

لهجه و شهر نیست که از این ادب خالی باشد.

مآخذ

- ۱- ترانه ها به انتخاب دکتر پرویز نائل خالری، انتشارات هیرمند، تهران.
- ۲- حکیم عمر ختام، با مقدمه و تحقیق عزیزالله کاسب، براساس نسخه کمبریج، انتشارات رشیدی، تهران، نوروز خان بازار کاشفی.
- ۳- دویتی های بابا طاهر عربان، تصحیح و خط محمد علی صادق، انتشارات ققنوس، خیابان انقلاب، بازارچه کتاب، ۱۳۶۷.
- ۴- نغمه های روستایی و محلی ایران، تألیف حسین کوهی کرمانی، دنیای کتاب ایران، ۱۳۶۸.
- ۵- هزار ترانه، ترانه های روستایی و محلی ایران، علی اصغر عبداللّهی، دنیای کتاب ایران، تهران، خیابان جمهوری اسلامی، ۱۳۶۲.



۱- نغمه های روستایی ایران، ص ۲۲۱.



افکار عارفانه داراشکوه در پرتو آثارش

خانم شوکت نهال انصاری*

پادشاهان و امرایی که پس از غزنویان بر اریکه سلطنت جلوس کردند، هر یک کم و بیش در ترویج زبان و ادب فارسی سهم وافری داشتند. در این میان مشایخ صوفیه مهم‌ترین کسانی بودند که زبان فارسی را در میان مردم توسعه داده و نقش بسزایی را در ترویج اسلام و گسترش زبان و فرهنگ ایران زمین ایفا کردند.

فارسی مدّت هفت قرن زبان رسمی و عامل تفاهم بین مردم نواحی مختلف شبه‌قاره بود و از میان سلسله‌های مسلمان هند، پادشاهان گورکانی بیش از دیگران به زبان، آداب و رسوم و فرهنگ ایران توجه داشتند، به گونه‌ای که حتی دربارِ دهلی در حمایت از شعرا و تذکره‌نویسان از دربارِ اصفهان پیشی گرفت. به همین علت عصر اکبر، جهانگیر و شاهجهان که دوره قدرت و اوج شکوفایی فرهنگی و ادبی گورکانیان هند بود، خود عامل محرکه‌ای شد تا بیشتر امرا و حکام دیگر نقاط شبه‌قاره به تبعیت و بلکه تقلید از دربارِ دهلی در حمایت از شاعران و نویسندگان، در گسترش فرهنگ و ادب فارسی از یکدیگر پیشی بگیرند. بنابراین دوره مذکور را می‌توان عصر درخشان زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایران زمین در شبه‌قاره نامید. چنان‌که در میان جانشینان و نوادگان تیمور در ایران افرادی چون بایستقر، الغ بیگ و سلطان حسین بایقرا و در هند بیشتر

* - دانشیار گروه زبان و ادب فارسی دانشگاه اسلامی علیگره.

پادشاهان و همچنین شاهزادگانی چون محمد داراشکوه و زینب النسا بیگم هنرمند و دوستدار ادب فارسی بوده و از ذوقی سرشار در زمینه ترجمه، نویسندگی و شعر سرایی برخوردار بودند.

محمد داراشکوه فرزند ارشد شهاب‌الدین محمد معروف به شاهجهان و همسرش ارجمند بانو ملقب به ممتاز محل، در نیمه شب آخر ماه صفر سال هزار و بیست و چهار (۱۰۲۴) هجری قمری در شهر اجمیر هند که مسکن خواجه معین‌الدین چشتی یکی از مشایخ بزرگ چشتیه بود، دیده به جهان گشود و پدر بزرگش جهانگیر او را داراشکوه نام نهاد. ابوطالب کلیم همدانی ملک الشعراء دربار شاهجهان به مناسبت ولادت وی این چکامه را سرود:

یکی نیر از برج شاهی دمیده	که نورش گرفته ز مه تا به ماهی
گرامی خلف این چنین باید الحق	ز صاحبقران خلافت پناهی
به فرزندونیش هر که دیده	به داراشکوهیش داده گواهی
به گوش دل از بهر تاریخ آمد	گل اولین گلستان شاهی

داراشکوه ایام کودکی را در دامن مادر و کنار پدر سپری کرد و چون به شش سالگی رسید، برای تربیت و آموزش و کسب علم به ملا عبداللطیف سلطانپوری سپرده شد که یکی از فضلاء آن زمان بود. اگرچه داراشکوه در هیچ یک از آثارش ذکری از ملا لطیف به میان نیاورده است، ولی از شخص دیگری به نام میرک شیخ به عنوان معلم خود نام برده و او را استاد علوم ظاهری خود می‌خواند. میرک شیخ استاد علوم عالی داراشکوه بود و ادبیات فارسی و عربی، تفسیر قرآن کریم و دیگر درسهایی را که در آن زمان رایج بود، به وی تدریس کرد و داراشکوه از محضر وی فیض و بهره‌ای فراوان جست. از این رو، میرک شیخ حق بزرگی برگردن داراشکوه داشت. به نظر می‌رسد ملا عبداللطیف سلطانپوری عهده‌دار تعلیمات ابتدایی داراشکوه و میرک شیخ استاد تحصیلات عالی وی بوده است. این شاهزاده با مشایخی چون میانجیو آشنا بود و وی را



مریی روحانی خود می‌دانست. البته استادان و مربیان داراشکوه محدود به همین دو نفر نبودند، بلکه وی از خرمن دانش علمای مسلمان هند و عارفان و صوفیان دیگری نیز در فراگیری زبان و ادب فارسی و علوم و معارف اسلامی و هندوی خوشه چینی کرده بود. چنانکه وی در سفینه الاولیا و سکینه الاولیا به ذکر نام بیشتر مشایخی پرداخته که وی از محضر علمی آنها سود جسته است. از آنجایی که داراشکوه مطالعات عمیقی را در تصوف اسلامی و آیین هندوی به انجام رسانده بود و به عرفان نیز توجه خاصی داشت، به تحصیل و تحقیق در این زمینه پرداخت. او از مطالعه و بررسی آثار مشایخ اسلامی و عرفان هندوی لذت می‌برد و به همین خاطر زبان سانسکریت را که زبان مذهبی، ادبی و فلسفی هند باستان بود، فراگرفت و قادر بود به زبان اردو و بعضی از لهجه‌های محلی زبان هند نیز تکلم کند.

داراشکوه ذوق تحقیق در مسایل معنوی و عقلانی را از نیاکانش به ارث برده بود و علاقه فراوانی به مطالعه علوم دینی، تصوف اسلامی و عرفان هندوی داشت. او بیشتر اوقات زندگی خود را صرف بررسی و مطالعه آثار اسلامی و هندوی کرد و در ادب و تصوف تبحریافت و کتابهایی در شرح حال پیشوایان اسلامی تألیف و پنجاه رساله اوپانیشاد را از سانسکریت به فارسی ترجمه کرد و به همین دلیل در زمره فضلا، پژوهشگران و دانشمندان عصر خود به شمار می‌رفت.

داراشکوه سیر و سلوک خود را مریی و راهنما می‌دانست و معتقد بود که باب معرفت الهی بر وی باز شده است و آنچه که دیگران در یک سال کسب کرده‌اند، وی در یک ماه به آن دست یافته است. چنانکه در رساله حق نما و سکینه الاولیا این گونه آورده است:

روز پنجشنبه در سن بیست و پنج سالگی در خواب بودم که هاتفی آواز داد و چهار بار به تکرار گفت که آنچه به هیچ یکی از پادشاهان روی زمین میسر نشده، آن را خدای تعالی به تو داد. بعد از بیدار شدن به خود گفتم که این چنین سعادت البته عرفان خواهد بود. به تحقیق، الله تعالی به محضر فضل و کرم خویش این

دولت به من خواهد داد؛ چه بهترین عطا‌های او عطای محبت اوست که بی مثل است و بی بها و کمیاب و نادر و این نعمت وابسته به عنایت بی نهایت و رحمت اوست. **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**.

از این جمله داراشکوه آشکار می‌شود که دل و ذهن او متوجه عرفان و ریاضت مشایخ صوفیه بوده است و خود تصریح می‌کند که "چون در سال یکهزار و چهل و نه (۱۰۴۹) هجری قمری به درک ملاًشاه فایض شدم، درهای معرفت الهی به رویم باز شد." ملاًشاه از مشایخ سلسله قادریه بود و خرقه‌اش به شیخ عبدالقادر گیلانی می‌رسید. داراشکوه پس از ملاقات با او به سلسله قادریه پیوست و به گونه‌ای به این سلسله ارادت یافت که در شاعری به قادری تخلص می‌کرد.

ثمره مصاحبت داراشکوه با صوفیان مسلمان به ویژه مشایخ سلسله قادریه خلق آثاری چون سفینه الاولیا، سکینه الاولیا، حسنات العارفين و رساله حق نما بود و نتیجه مطالعه و توجه عمیق وی به ادبیات دینی آیین هندو و عرفان هندوی تصنیف مجمع البحرين، ترجمه پنجاه رساله اوپانیشاد و مکالمه با بابالعل داس بود. وی با مطالعه آثار و افکار صوفیان مسلمان و هندو مذهب شبه قاره چون شاه محب الله اله آبادی، شاه دلریا، شاه محمد لسان الله، میانجیو، ملاًشاه، بابالعل داس از پیروان مکتب کبیر - و دیگران و کسب فیض از محضر آنها به این نتیجه رسید که آیین هندو همانند اسلام سخن از توحید و یگانگی خالق گفته است و عرفان هندوی و تصوف اسلامی هر دو دارای مبانی یکسانی هستند. از این رو وی تلاش کرد تا پیروان این دو آیین را در هند به یکدیگر نزدیک ساخته و به اختلاف ظاهری بین تصوف اسلامی و فلسفه هندوی پایان دهد. داراشکوه در مجمع البحرين استدلال می‌کند که دین اسلام و آیین هندو نه تنها در شرح خلقت و اصل و منشا و سرنوشت انسان با یکدیگر شباهت عقیده دارند بلکه در ارشاد و راهنمایی نوع بشر نیز راه و روش آنها مشترک است. در راستای همین افکار بود که وی به ترجمه اوپانیشاد همت گماشت و از این طریق خدمت شایانی به فرهنگ و ادب آیین

هندو و فلسفه و عرفان آن مبذول داشت. یکی از برجستگی های خدمات علمی و ادبی داراشکوه تلاش وی برای ایجاد نزدیکی بین اسلام و آیین هندوی به وسیله تصوف و ودانت بود. او اندیشمندی بود که می خواست این دو آیین مهم شبه قاره را از طریق فلسفه وحدت وجود به یکدیگر نزدیک کند تا شاید بتواند روحیه ای را در میان پیروان این دو آیین پرورش دهد که با محیط این سرزمین سازگارتر باشد. به اعتقاد وی شباهت های میان تصوف و ودانت می توانست به وجود آورنده نوعی هماهنگی و نزدیکی در میان فرقه های مختلف و اقوام گوناگون باشد. ظاهراً داراشکوه به این دلیل که اکثریت جمعیت شبه قاره، هندو آیین بودند، در صدد بود موجبات تقریب پیروان دین اسلام و آیین هندو را فراهم سازد تا اختلاف عقیده آنان منجر به دشمنی و جدایی آنها نشود. بنابراین، می توان گفت که هدف وی، ایجاد اتحاد بین مذاهب مختلف شبه قاره و حفظ وحدت ملی بود. در هیچ یک از آثار داراشکوه اشاره ای مبنی بر این که وی از دین اسلام برگشته و آیین دیگری را اختیار کرده باشد، یافت نمی شود. بلکه برعکس، وی در تمامی آثارش ایمان و ارادت قلبی خود را به مبادی اعتقادی آیین اسلام، پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار به صراحت ابراز داشته است. چنانکه در کتاب اول سفینه الاولیاء می نویسد:

آگرچه احوال و معجزات حضرت سید انام و مناقب اصحاب و دوازده امام و مقامات اولیای عظام، اظهر من الشمس است و متقدمین و متأخرین در اکثر کتب معتبره عربی و فارسی ثبت گردانیده اند، لیکن چون بعضی خصوصیات آن در کتب متفرقه مندرج است و بعد از تجسس و تفحص بسیار یافته و دانسته می شود و خالی از اشکال نبود، بنابراین این فقیر حقیر محمد داراشکوه حنفی قادری خواست که اسامی و تاریخ تولد و وفات و محل قبور حضرت سرور کاینات و بهترین موجودات صلی الله علیه و سلم و چهار یار بزرگوار که چهار رکن دین و چهار برج و حصن حصین ملت مستقیم اند و دوستی و دشمنی ایشان دوستی و

دشمنی یا خدا و رسول است، با یازده امام دیگر که هر یک ثمره شجره اصطفاء و فرقه باصره اجتهاد و وارثان علم حضرت سیدالانبیاء و ائمه اربعه که چهار دیوارخانه اسلام و مقتدای فرقه اناام و بعضی از اولیای کرام که حدیث صحیح نبوی در باب ایشان وارد است و اینجا مراد اولیا است که علم ظاهری و باطنی از سرور کاینات صلی الله علیه و سلم به ایشان رسیده و احوال ایشان آنچه از کتب معتبره به نظر درآمده بود بیرون آورد سلسله قلمی نماید...

داراشکوه در دیگر کتابهایی که تألیف یا ترجمه کرده، نیز خود را مسلمان و پیرو فرقه حنفی خوانده است. از آنجایی که فردی صوفی مسلک و آزاد فکر بود، کلماتی را استفاده می کرد که قبل از او نیز بسیاری از مشایخ صوفیه به کار می بردند، اما هرگز مورد اعتراض واقع نشدند.

متأسفانه برخی از نویسندگان اروپایی عقاید عجیبی را درباره داراشکوه ابراز کرده اند. حتی بعضی او را با کافر، کافر و یا مسیحی، مسیحی خوانده اند. چنانکه موناجی می نویسد:

داراشکوه مذهبی نداشت و با هر دینی که تماس می گرفت از آن تمجید می کرد و مثل پدر بزرگش از بحث و جدل بین علمای مختلف لذت می برد. در صورتی که از آثار مکتوب وی کاملاً آشکار است او مسلمانی صوفی مسلک بود. اگرچه دشمنانش او را به زندقه، کفر و الحاد منسوب کردند، اما وی همه جا خود را مسلمان می خواند و به احکام شریعت و آداب طریقت عمل می کرد.

بهر حال بخت و اقبال با این شاهزاده اندیشمند یار نبود و سرانجام در یک توطئه به دستور اورنگ زیب برادر کوچکترش و فتوای علمای درباری به اتهام کفر و الحاد و به نام زندیق محکوم به مرگ و در روز چهارشنبه بیست و یکم ذی الحجه یکهزار و شصت و نه کشته شد و در آرامگاه همایون واقع در محله نظام الدین شهر دهلی دفن گردید.



داراشکوه نه تنها یکی از شخصیت‌های دانا و هنرمند خاندان گورکانی هند به شمار می‌رفت، بلکه یکی از نویسندگان و مترجمان چیره دست سده یازدهم هجری قمری بود که تمامی تألیفات و ترجمه‌های خود را به زبان فارسی به رشته تحریر درآورد. روی هم رفته آثار داراشکوه را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱- آثار وابسته به فرهنگ اسلام. ۲- آثار وابسته به فرهنگ هندو.

۱- سفینه الاولیا

این کتاب اولین اثر داراشکوه است که پس از انجام مطالعاتی پیرامون عرفان اسلامی به رشته تحریر درآمد. سفینه الاولیا در بخش آثار وابسته به اسلام مهمترین و معروفترین اثر داراشکوه است که در ماه رمضان المبارک ۱۰۴۹ هجری قمری و در بیست و پنجمین بهار عمر خود نگارش آن را به پایان رساند. این کتاب در سبک تقلیدی است از نفعات الانس جامی و یکی از مراجع مهم احوال و شرح زندگانی چهار صد و یازده تن از مشایخ صوفیه و ارباب سلوک. سفینه الاولیا اولین بار در سال ۱۲۶۹ هجری در شهر آگره، در سال ۱۸۷۲ میلادی در شهر لکهنو، در سال ۱۸۸۴ میلادی در شهر کانپور و سپس توسط استاد سید محمد رضا جلالی نایینی از روی نسخه خطی منسوب به خط داراشکوه با نسخه‌های خطی دیگر مقابله، تصحیح و در ایران منتشر شد. این کتاب به زبان اردو نیز ترجمه و چاپ شده است.

۲- سکینه الاولیا

دومین اثر داراشکوه سکینه الاولیا نام دارد که وی آن را در بیست و هشت سالگی نوشت و تا سال ۱۰۵۹ هجری به تکمیل بخش‌هایی از آن پرداخت. چنانکه در ذیل شرح حال شیخ احمد سنایی نوشته است:

”رحلت ایشان روز جمعه یازدهم شعبان سنه هزار و پنجاه و نه واقع شده.“

موضوع این کتاب در مناقب میانجیو و مریدان و خلفای او و احوال خواهرش جمال خانون است. این کتاب در سال ۱۳۴۴ شمسی برابر با ۱۹۶۵ میلادی به همت مرحوم



دکتر تارا چند سفیر سابق هند در ایران و استاد جلالی نایینی در ایران به چاپ رسید. این کتاب به زبان اردو نیز ترجمه و چاپ شده است.

۳- رساله حق نما

سومین اثر داراشکوه رساله حق نما نام دارد که نویسنده آن را مکمل کتابهای فتوحات مکیه، فصوص الحکم، سوانح العشاق، لوائح، لمعات و لوامع عنوان کرده است و در مقدمه این رساله عرفانی می‌نویسد:

«در این وقت که ابواب توحید و عرفان را حق سبحانه و تعالی بر دل من گشاده و از فتوحات و فیوضات خاص خود داده، آنچه در این رساله نگاشته می‌شود و در احاطه ضبط در می‌آید. ان فی ذلك رحمة و ذکری لقوم یؤمنون»^۱
داراشکوه می‌گوید:

«در شب جمعه هشتم رجب المرجب سنه یک هزار و پنجاه و پنج هجری در سر او ندا در دادند که بهترین سلسله‌های اولیای خدا، سلسله علیّه و طریقه سنیّه قادریه است و در آن شب مأمور نوشتن این رساله شده است و نام آن را با تفاعل به قرآن مجید حق نما انتخاب کرده است»^۲.

وی این رساله را برای استفاده نوواردان میدان طریقت تألیف کرد. مطالب این رساله به وضوح بیانگر شخصیت و افکار صوفیانه داراشکوه است.

رساله حق نما در سالهای ۱۸۸۱ و ۱۹۱۰ در لکهنو به چاپ رسید و سپس در سال ۱۹۱۲ میلادی در شهر الله‌آباد به همراه ترجمه انگلیسی انتشار یافت.

این رساله در ایران نیز به کوشش استاد سید محمد رضا جلالی نایینی در سال ۱۳۳۵ شمسی به همراه کتاب مجمع البحرين و اوپانیشاد مندک^۱ تحت عنوان منتخبات آثار چاپ شده است.

1- Mandakya Upanishad.



۴- حسنات العارفين

حسنات العارفين چهارمین اثر داراشکوه است که نگارش آن در سال ۱۰۶۲ هجری آغاز و در روز دوشنبه آخر ربیع الاول ۱۰۶۲ هجری به پایان رسیده است. این کتاب در برگزیده مجموعه‌ای از عقاید صوفیانه پیرامون برخی صفات مشخصه صوفیان است که هم آهنگ با روش حکمت اسلامی نیست.

او در مقدمه کتاب علت نگارش آن را این گونه شرح داده است:

«بخاطر این فقیر رسید که آنچه از کبرای موحدان و بزرگان عارفان که بهترین مخلوقات و راست‌بازان در معاملات‌اند، سخنان بلند که آن را مشابهاً و شطحیات نامند، صادر شده و در کتب و رسایل این قوم متفرق است، با آنچه از عارفان وقت خود شنیده، جمع نماید...»

یکی از ویژگی‌های کتاب این است که بعضی مشایخ معاصر داراشکوه شطحیات خود را به خط خود برایش نوشته‌اند یا این که نگارنده از زبان آنان شنیده و عیناً در این کتاب نقل کرده است.

داراشکوه در این کتاب از قول «بابا لعل داس» هندو آیین می‌نویسد:

«مرا گفت: در هر قومی عارف کامل می‌باشد که حق سبحانه و تعالی به برکت او (آن قوم را) نجات می‌دهد.»

این کتاب در سال ۱۳۰۹ هجری (۱۸۹۲ میلادی) در دهلی به چاپ رسید. علاوه بر این، ترجمه اردو و عربی حسنات العارفين نیز چاپ شده است.

۵- دیوان داراشکوه

اثر دیگر داراشکوه دیوان وی است که یک صد و سی و هشت غزل و بیست و هشت رباعی عرفانی را دربردارد. داراشکوه طبع شعرسرایی داشته و در اشعار خود قادری تخلص می‌کرد. سروده‌های پرروح وی حاکی از اعتقاد راسخ داراشکوه به تصوف، و فلسفه وحدت وجود است. این چند بیت از اوست:



عارف به خود اطلاق خدایی نکند
از ذات لطیف خود جدایی نکند
گر بنده کسی بود خدا کی باشد
چون جمله خود است خودنمایی نکند

از اصل حقیقت چو خبردار شدی
در حضرت حق محرم اسرار شدی
چون فاعل خیر و شر خدا را دیدی
دیدگی گنه از خویش و گنهکار شدی

هر خم و پیچی که شد، از تاب زلف یار شد
دام شد، زنجیر شد، تسبیح شد، زنار شد

با دوست رسیدیم چو از خویش گذشتیم
از خویش گذشتن چه مبارک سفری بود

۶- مجمع البحرين

مجمع البحرين را داراشکوه در سال ۱۰۶۵ میلادی نوشت. وی که تا آن زمان مطالعاتی را دربارهٔ آیین هندو، فقیران و عارفان هندو به انجام رسانده بود، برای تقریب پیروان دین اسلام و آیین هندو، مجمع البحرين را تألیف کرد و اصطلاحات مشترک میان هندوها و مسلمانان را در این کتاب گردآورد. خود در مقدمهٔ کتاب نوشته است:

”حمد و فوریگانه‌ای را که دو زلف کفر و اسلام را که نقطهٔ مقابل هم‌اند، بر چهرهٔ زیبای بی‌مثل و نظیر خویش ظاهر گردانیده و هیچیک از آنها را حجاب رخ نیکوی خود نساخته:

کفر و اسلام در رهش پویان
وحده لاشریک له گویان

در همه اوست ظاهر، همه اوست جلوه‌گر، اول اوست، آخر اوست.”

در این کتاب بیست و دو موضوع مورد بحث و بررسی قرار گرفته و نویسنده کوشیده است تا در مسایل مورد بحث میان دین اسلام و آیین هندو مشترکاتی را بیابد. داراشکوه پس از نگارش این اثر مورد اعتراض بعضی از فقهای اسلامی واقع و توسط برادرش



اورنگ‌زیب به محاکمه کشیده شد و سپس با فتوای همین علما به قتل رسید. آنها مطالب این کتاب را دال بر ارتداد و بی‌دینی او دانستند. اگرچه به اعتقاد تاریخ‌نویسان اعدام وی بیشتر جنبه سیاسی داشت تا دینی.

مجمع‌البحرین را شیخ احمد مصری در سال ۱۱۸۵ هجری به عربی ترجمه کرد. مولوی محفوظ‌الحق آن را در سال ۱۹۲۹ میلادی به انگلیسی ترجمه و آن را به همراه متن فارسی به انتشار رساند. استاد جلالی نایینی نیز در سال ۱۳۳۵ شمسی این کتاب را پس از مقابله با چند نسخه خطی دیگر در تهران منتشر کرد.

قدیم‌ترین نسخه خطی این کتاب در کنار ترجمه فارسی جوگک بهشت‌اکه در سال ۱۰۹۰ هجری کتابت شده، در کتابخانه مجلس شورای اسلامی ایران موجود است. این کتاب به زبان سانسکریت با عنوان «سودر سنگم» در عصر داراشکوه و بعدها به زبان اردو ترجمه شده است.

۷- سر اکبر

سر اکبر یا سرالاسرا یکی از مهم‌ترین آثار به جای مانده از داراشکوه است که مطالب آن ترجمه پنجاه سروده اوپانشادها از سانسکریت به فارسی است. وی در سال ۱۰۶۷ هجری با کمک پانديتهای برهمن طی مدت شش ماه، ترجمه سر اکبر را به پایان رساند.

داراشکوه در این اثر، واژه‌ها و اصطلاحات مشترک میان مسلمانان و هندوان را بکار برده است تا نظر پیروان هر دو آیین را به آن جلب کند.

این کتاب اولین بار در سال ۱۹۱۰ میلادی در شهر جی‌پور در سه مجلد به چاپ رسید و پس از آن در سال ۱۳۴۰ شمسی (۱۹۶۲ میلادی) به کوشش مشترک دکتر تاراچند و استاد جلالی نایینی در تهران از چاپ خارج شد.

۱- Yoga Vasistha.

۲- کاهنهای آیین هندو.



نادرالنکات یا مخزن النکات مشتمل است بر سئوالهایی که داراشکوه از بابا لعل داس (لعل دیال) یکی از فقهای هندوی پیرو مکتب کبیر دربارهٔ بعضی از مسایل از جمله آیین و فلسفه هندو و عرفان کرده، و پاسخ‌هایی است که بابا لعل داس به او داده است. ظاهراً «چندربهان برهمن» منشی داراشکوه این سئوال و جوابها را تحریر کرده است. رساله‌ای دیگر نیز از داراشکوه وجود دارد که در برگرفته سئوال و جوابهای وی با فتح علی قلندری است. این رساله به تفصیل توسط استاد امیر حسن عابدی معرفی شده است.

۹- رسالهٔ معارف

بعضی از ارباب تحقیق کتاب طریقه الحقیقه یا رسالهٔ معارف را که در کتابخانه دولتی لاهور به نام رسایل التصوف نگهداری می‌شود و نویسندهٔ آن تحت تأثیر فلسفهٔ ودانت^۱ قرار داشته، به داراشکوه منسوب کرده‌اند. این رساله در هند منتشر و به اردو نیز ترجمه شده است. نسخهٔ چاپی این اثر در مقایسه با نسخهٔ خطی موجود در کتابخانه لاهور دارای مقداری تفاوت و اختلاف است.

۱۰- بهگوت گیتا^۲

دکتر هرمان اته^۳ ترجمهٔ فارسی این کتاب معروف مذهبی هندوان را که اصل آن به سانسکریت است به داراشکوه نسبت می‌دهد که نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دیوان هند^۴ در لندن موجود است. اگرچه این کتاب قبل از داراشکوه در عهد اکبر ترجمه شده بود، اما داراشکوه آن را قبول نداشت و متمایل بود که این اثر فلسفی آیین هندو دوباره از سانسکریت به فارسی ترجمه شود. تزک یکی دیگر از آثار است که پانديت شیو نارایان آن را به داراشکوه نسبت می‌دهد.

1- Vedanta.

2- Bhagvat Gita.

3- Dr. Herman Ethel.

4- India Office Library.



۱۱- جوگ بشت

جوگ بشت از حیث شرح معتبر اصول ودانت در ردیف اوپانشادها و بهگوت گیتا قرار دارد. مطالعه ادبیات هندو بویژه اوپانشادها، بهگوت گیتا و جوگ بشت داراشکوه را متوجه این اندیشه کرد که دین اسلام و آیین هندو در اعتقاد به توحید، وحدت نظر دارند و فلسفه جوگ بشت توحید معنوی است و چنین بیان می‌کند که جوهر نفس بشر با حقیقت اولیه یکی است. جوگ بشت با انکار دوگانگی رویه وحدت اشیا را ارایه می‌کند. زیرا عقیده وحدت الوجود صوفیان همان اصول ودانت است و با فلسفه انالحق مشایخ صوفیه برابری می‌کند. نخستین ترجمه فارسی جوگ بشت را نظام پانی پتی به امر جهانگیر و با کمک پاندیت‌های برهمن به انجام رساند. اما از آنجایی که داراشکوه این ترجمه را درست و کامل نمی‌دانست، ظاهراً با کمک بابا ولی رام ترجمه دیگری را از این اثر به انجام رساند.

ترجمه جوگ بشت به سعی و اهتمام استاد امیر حسن عابدی و مرحوم دکتر تاراچند باله‌حاق یک مقدمه در سال ۱۳۴۳ شمسی تصحیح و چاپ شد. این کتاب قبلاً در سال ۱۸۸۳ در شهر کانپور به چاپ رسیده بود.

در پایان ذکر این مهم را لازم می‌داند که داراشکوه به خطاطی نیز علاقه داشت و دارای خطی خوش بود و کتابهای ذیل به خط و کتابت خود وی موجود است:

- ۱- سفینه الاولیا.
- ۲- قرآن کریم.
- ۳- پنج سوره.
- ۴- رساله حکمت.
- ۵- ارسطو.
- ۶- ده بند ارسطو.
- ۷- شرح دیوان حافظ از سیف‌الدین ابوالحسن عبدالرحمن.



۸- دوازدہ و صیبلہ.

۹- مقدمہ مرقع کہ آن را بہ ہمسر خود نادرہ بیگم اہدا کرد.

فہرست منابع و ماخذی کہ در این نگارش از آنها استفادہ شدہ است:

- ۱- تاراچند و عابدی، امیر حسن: جوگ ہشت، دانشگاه اسلامی علیگرہ، علیگرہ، ۱۹۶۸ میلادی.
- ۲- داراشکوہ، محمد: دیوان داراشکوہ، خان، احمد نی، ادارہ تحقیقات پاکستان، لاہور، ۱۹۶۹ میلادی.
- ۳- داراشکوہ، محمد: رسالہ حق نما، مطبع نولکشور، لکھنؤ، ۱۹۱۰ میلادی.
- ۴- داراشکوہ، محمد: سفینۃ الاولیاء، کامل، محمد وارث، صابری بکدپو، دیوبند.
- ۵- داراشکوہ، محمد: سفینۃ الاولیاء، لطفی، محمد علی، ایجوکیشنل پریس، کراچی، ۱۹۵۹ میلادی.
- ۶- داراشکوہ، محمد: سکتۃ الاولیاء، جلالی نائیش، محمد رضا، چاپ تابان، تہران، ۱۳۳۵ شمسی.
- ۷- داراشکوہ، محمد: مجمع البحرین، محفوظ الحق، انجمن آسیایی، کلکتہ، ۱۹۲۹ میلادی.





پیوند زبان فارسی با هند در آئینهٔ زمان

خانم فاطمه مدرسی^۱

پیوند فرهنگی ایران و هند ریشهٔ تاریخی و دیرینه دارد. پیشینهٔ این پیوستگی با عنایت به اسناد و پژوهشهای کاوشگران باستان‌شناس به هزارهٔ سوم پیش از میلاد می‌رسد.

بدون تردید می‌توان گفت در زمان هخامنشیان، ایران و هند با یکدیگر روابط فرهنگی و اقتصادی داشتند. این ارتباطات، سبب تراوشهای فرهنگی متقابل در این دو کشور کهنسال گردیده است. به گونه‌ای که امروز تأثیر عناصر پارسی و ایرانی در نقاشی «کوشانا» و «مکتب فندهاری» به طور بارزی هویدا است، و ستونها و سنگ نبشته‌های شهر دانشگاهی «تاکسیلا» و دیگر معماریها و حجاریهای به جای مانده از روزگاران دیرین که تأثیر معماریهای عصر هخامنشی در آن مشهود است، دلیلی راستین بر این مدعا است.

پیوند فرهنگی بین دو کشور ایران و هند، در دورهٔ ساسانیان تداوم یافت. داستان رفتن برزویه طیب به هند، برای آوردن کتاب پنچ تنترا (کلیله و دمنه) و استفادهٔ صاحب‌دلان با ذوق ایرانی، این پیوستگی را تأیید می‌کند. در آن عصر، مردم هندوستان نیز از علوم و فنون هنر و حتی آداب سپاهگیری ایرانیان به خوبی آگاهی داشتند؛ چنان‌که با امعان نظر در کتاب آداب الحرب و الشجاعة که در سدهٔ ششم و هفتم هجری نگاشته

۱- استادیار گروه زبان و ادب فارسی دانشگاه ارومیه - ایران.

شده، می‌توان نفوذ مراسم ساسانیان در تفکرات و سازماندهی نظام هند را به روشنی مشاهده کرد.^۱

در دوران گوپتاها هنر و فرهنگ ایران را می‌شناختند و اکنون نشانه‌هایی از شیوه نقاشی و معماری ساسانی در نقاشیهای به دست آمده از دوران گوپتاها دیده می‌شود.^۲

نقاشیهای به جای مانده در غارهای «آجتا» نمایانگر آشنایی هنرمندان و صورتگران هند با سبک و مکتبهای مختلف نقاشی ایرانی است.^۳ این تأثیرپذیری یک جریان دو سویه بوده است؛ چنان‌که در کاوشهای باستان‌شناسی که در سیلک کاشان انجام یافته، شواهدی مبنی بر پیوند گسترده بین ایران و هند در روزگاران باستان به دست آمده است. درخور ذکر است که فروپاشی امپراتوری ساسانی و شرایط موجود اجتماعی آن زمان، سبب کوچ عده‌ای از ایرانیان به هند گشت و این امر سبب آشنایی بیشتر هنرهای باستان و فرهنگ ایرانی و زبان فارسی شد.

به طور کلی می‌توان گفت گسترش زبان فارسی و فرهنگ ایرانی در هند ثمره اسباب و عواملی چون: وجوه مشترک فرهنگی، روابط سیاسی، حوادث تاریخی، مهاجرت ایرانیان بویژه عرفا و هنرمندان به هند، دلبستگی سلاطین هند به زبان فارسی و حمایت آنها از شاعران و ادبای فارسی‌گوی است. در این مقاله، سعی بر آن است که گذری - هر چند کوتاه - بر این عوامل داشته باشیم.

اقوام ایرانی و هندی در اصل از یک نژادند. مذهب ودایی هند و دین زرتشتیان ایران چنانچه از سروده‌های ریگ ودا^۴ و گانهای اوستا استنباط می‌شود، دارای ریشه واحدی

۱- آداب الحرب والشجاعة، تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۴۶، ص ۶۶.

۲- ارشاد، فرهنگ: مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، ۱۳۶۵، ص ۲۷۵.

۳- رادفر، ابوالقاسم: زبان فارسی در هند، دانشگاه انقلاب، شماره ۱۰۸، ۱۳۷۶، ص ۱۲۱.



بوده‌اند.

زبان سانسکریت با زبان فارسی باستان و اوستا از یک ریشه‌اند، و سرچشمهٔ اصلی هر دو، زبان هند و ایرانی است. زبان هند و ایرانی، زبانی است که میان نیاکان هندیها و ایرانیان مشترک بوده و به دو شاخهٔ اصلی «زبان ایرانی» و «زبان هندی» تقسیم شده است. با مرور زمان از این زبانها شاخه‌هایی جدا شده است.

امروزه «بازیابی و بازشناخت بسیاری از واژه‌های ودایی از طریق زبان اوستایی امکان‌پذیر شده است. همچنین ترجمهٔ بسیاری از آثار سانسکریت به زبان فارسی درجهٔ تازه‌ای بر روی ادبیات فارسی گشوده و عکس آن هم برای زبان فارسی در هند و دیگر زبانهای محلی آن کشور پهناور رخ داده است»^۱.

اقوام هند و ایرانی خیلی دیرتر از دیگر قومهای هند و اروپایی از هم جدا شده‌اند، بدین سبب نکات مشترک و مشابه زیادی میان این دو در زمینه‌های فرهنگی نظیر: زبان، اساطیر، عقاید، آداب و رسوم هنوز هم با بر جاست.

رابطهٔ فرهنگی و اجتماعی ایران با هند، با آغاز حکومت مسلمانان در شبه قاره، بیش از پیش استوار شد؛ زیرا دین، فرهنگ، معارف اسلامی و زبان عربی از طریق ایران و توسط ایرانیان و بیشتر به زبان فارسی در شبه قارهٔ هند رسوخ یافته است. البته زبان فارسی از همان اوان تسخیر هندوستان به وسیلهٔ محمود غزنوی در هند گسترش یافت.^۲ در دوران حکومت غزنویان سخن سرایان پارسی‌گوی، چون ابوالفرج رونی (متوفی بین سالهای ۴۹۲-۵۰۸ هـ) و مسعود سعد سلمان (م: ۵۱۵ هـ) در دیار هند رشد و نمایافته، و گلبوته‌های شعر و سخنوری در آن سرزمین در گلزار دلشان رویده است. گفته‌اند: مسعود سعد سلمان به زبان هندی مسلط بوده، حتی دیوانی هم به آن زبان داشته است، اما امروز از آن دیوان اثری در دست نیست.

۱- رادفر، ابوالقاسم: زبان فارسی در هند، دانشگاه انقلاب، شماره ۱۰۸، ۱۳۷۶، ص ۱۲۲.

۲- سدارنگانی، هارومل: پارسی‌گویان هند و سند، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۳۵.



هم زمان با نفوذ مسلمانان و زبان فارسی در شبه قاره، زبانهای عربی و ترکی نیز در آنجا وارد شد. واژه‌های مذهبی به طور عموم عربی بودند. ولی البسه، اغذیه و کالاهایی که توسط ترک زبانها به هند برده شده بودند، نام ترکی خود را حفظ کردند و فارسی زبان نوشتاری، ادبی، رسمی و دیپلماسی بوده و این زبان در کشمیر و دکن، به تدریج به صورت زبان نوشتاری عمومی درآمد.^۱

بعد از متزلزل شدن حکومت غزنویان و فتح غزنین توسط غوریان، بازماندگان ده دمان به لاهور و پنجاب مهاجرت نمودند و اینها در پراکندن زبان و ادب فارسی در آن منطقه، مؤثر واقع شدند.^۲

سلسله غزنویان در سال ۵۸۲ هجری به وسیله معزالدین محمد بن سام غوری منقرض شد و سراسر هند شمالی تحت فرمانروایی غوریان درآمد. پس از درگذشت معزالدین، قطب‌الدین ایبک در سال ۶۰۳ هجری از سوی سلطان غیاث‌الدین غوری به حکومت هندوستان منصوب شد. او نخستین سلطان مملوک دهلی (۷-۶۰۳ ه) بود. پس از وی سلطان شمس‌الدین ایلتمش (۶۳۳-۶۰۷ ه) بعد از آن‌که رقیب خود ناصرالدین قباچه حاکم سند را در سال ۶۲۵ هجری منهزم نمود، به حکومت رسید ناصرالدین قباچه از زمره کسانی بود که به زبان و ادب فارسی عشق می‌ورزید و همواره سعی در ترویج و ارتقای آن داشت. وی به ارباب قلم و صاحبان فضل توجهی وافر داشت و فضایی چون محمد عوفی - مؤلف تذکرة لباب الالباب - و منهاج سراج - صاحب طبقات ناصری - در دربار وی می‌زیستند و عوفی کتاب الفرج بعد الشدت را به نام او ترجمه کرد. زمانی که ناصرالدین قباچه از این دنیا به دار باقی شتافت، عوفی و منهاج سراج به خدمت شمس‌الدین ایلتمش پیوستند و از عنایت و حمایت او برخوردار شدند.

۱- ارشاد، فرهنگ: مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند. ۱۳۶۵، ص ۲۵۶

۲- رک: نفوس و فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان. مجید یکتا، ۱۳۵۲، ص ۸

غیاث‌الدین بلبن و پسرش از جمله نخستین پادشاهان مسلمان دهلی بودند که به زبان فارسی ارادت داشتند. مشهور است که فرزند غیاث‌الدین، سعدی شیرازی را برای رفتن به هند دعوت کرده، به او وعده داده بود که خانقاهی برایش بسازد، لیکن سعدی به این عذر که در هند خسرو بس است، سفر خود را به آن دیار لازم نشمرده است.^۱ در روزگار سلاطین مملوک بیشتر شهرها، مانند: ملتان، اج، اجودهن، هانسی، سیام و سیالکوت، کانون زبان و ادبیات فارسی بودند.^۲

این سده در تاریخ تذکره نویسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ زیرا اولین تذکره فارسی: *لباب الالباب* عوفی در این سده نگاشته شد.

سرانجام جلال‌الدین فیروز شاه (۶۹۵-۶۸۹هـ) که پادشاهی ادب دوست و ادب پرور بود به حکومت رسید و سلسله خلجیان را در هند پایه‌گذاری کرد. این پادشاه از ذوق هنری و قریحه شعری برخوردار بود و به زبان فارسی شعر می‌سرود. تمام مصاحبین و ندمای او از فضلا و ادبا بودند؛ چنان‌که شعری چون *امیر خسرو و حسن دهلوی در دربار وی از احترام خاصی برخوردار بودند.*

علاء‌الدین برادرزاده و داماد جلال‌الدین فیروز شاه نیز به زبان فارسی دلبستگی بسیاری داشت، به گونه‌ای که در زمان وی، دهلی مرکز تجمع ادبا و علمای فارس زبان گشت و زبان فارسی در آن جا به نهایت درجه رشد و بالندگی خود رسید. بدایونی نوشته است که:

«در تمامی عصر علایی در دارالملک دهلی علمایی بودند که هر یک علامه وقت و در بخارا، سمرقند، بغداد، مصر، خوارزم، دمشق، تبریز، صفهان، ری، روم و ربع مسکون نباشد و در هر علمی که فرض کنند از منقولات، معقولات، تفسیر، فقه، اصول دین، نحو، لفظ، لغت، معانی، بیان، کلام و منطق موی می‌شکافتند»^۳.

۱- عبدالعزیز: *ادبیات فارسی پیش از مغول*، ص ۳۹۲ به نقل از نسخه خطی *مجمع التذکار*.
 ۲- رادفر، ابوالقاسم: *زبان فارسی در هند*، دانشگاه انقلاب، شماره ۱۰۸، ۱۳۷۶، ص ۱۲۴.
 ۳- *منتخب التواریخ*، ص ۱۲ به نقل از مقاله ابوالقاسم رادفر، دانشگاه انقلاب، ص ۱۲۶.



بنابر گفته بدایونی زبان و ادب فارسی در دوران زمامداری خلجی‌ها بدان درجه و پایه رسیده بود که در میان اساتید زبان فارسی مقیم هند، ۲۵ تن اهل همان کشور بودند. تغلقیان بعد از خلجی‌ها به حکومت رسیدند. سرسلسلۀ تغلقیان، غیاث‌الدین تغلق (۵-۷۲۱هـ) نام داشت. محمد تغلق و فیروز شاه از سلاطین دیگر این سلسله بود که از شیفتگان زبان فارسی به شمار می‌آمدند. عدۀ زیادی از ایرانیان در زمان محمد تغلق در بی‌بورس بی‌رحمانۀ مغول که در طی آن صدها شاعر و نویسنده و هنرمند جان خود را از دست دادند، به هند آمدند. حملۀ خونین مغول به ایران در اوایل قرن هفتم یکی از سوانح بزرگ تاریخ جهان است که بر اثر آن بیشتر شهرها و استانهای شکوفان ایران بویژه خراسان که بیش از سه قرن محل رشد و نمای زبان و ادب پارسی بود، ویران شد. در آن هنگامه جمعی از عرفا و ادبا، راه سند و مُلتان و دهلی را در پیش گرفتند. بدون تردید ایرانیان قبل از این رویداد هم، راه هند را خوب می‌شناختند و در این دوران بر آشوب آن دیار، پناهگاه مناسبی برای آنها بوده است. این عرفا و هنروران پس از آمدن به هند و مقیم شدن در دیار محمد تغلق، از تنعم و رفاه برخوردار گردیدند.

سرانجام حملات تیمور، لطمات بسیار شدیدی بر سلطنت تغلقیان وارد و موجبات انقراض آن را فراهم ساخت و بعد از آن یک دوره هرج و مرج ۳۶ ساله آغاز گردید که در طی آن، زمام اقتدار به دست شاهان سادات افناد و لودیان آخرین شاه سلسلۀ سادات، عالم شاه (۸۹۴-۸۴۷هـ) را برکنار ساختند^۱. بهلول لودی (۸۹۴-۸۵۵هـ) سلسلۀ لودی را بنیان‌گذاری نمود و جانشین وی، اسکندر لودی، آگره را به جای دهلی پایتخت قرار داد و در اعتلا و ارتقای زبان فارسی جهد وافر و سعی بلیغ به خرج داد. مؤلف تاریخ فرشته نوشته است که:

وی هندوان را ناچار به آموختن و نوشتن زبان فارسی کرد^۲.

۱- رادفر، ابوالقاسم: زبان فارسی در هند، دانشگاه انقلاب، شماره ۱۰۸، ۱۳۷۶، ص ۱۲۷.

۲- نقوی، سید علی رضا: تذکره نویسی در هند و پاکستان، ۱۳۲۳، ص ۵۵-۶.

اسکندر لودی به زبان فارسی شعر می‌سرود و «گلرخ» تخلص می‌کرد. پس از وی، نوبت سلطنت به ابراهیم لودی رسید. او نیز در سال ۹۳۲ هجری از ظهیرالدین بابر شکست خورد و کشته شد. بدین ترتیب دولت لودیان از هم پاشید.

قابل ذکر است در دوره‌های یادشده، مشایخ صوفیه در تبلیغ اسلام و اشاعۀ زبان فارسی در هند گامهای بسیار مثبت و مؤثری برداشتند. آنها ضمن تبلیغ دین و آیین و فرهنگ اسلامی به تألیف و تدوین کتابهایی به زبان فارسی پرداختند. در این دوران بیش از دویست خانقاه در هند وجود داشت و صوفیان بسیاری در آن جا پرورش یافتند. صوفیان ناموری که از سدهٔ چهارم تا اوایل سلطنت گورکانیان در دیار هند می‌زیستند، عبارتند از:

ابوالحسن علی بن عثمان جلابی هجویری مؤلف کشف المحجوب (م: بعد از ۸۴۲۵هـ)،
 شیخ فریدالدین گنج شکر (م: ۶۶۴هـ) قاضی حمیدالدین ناگوری (م: ۶۹۵هـ)، شیخ
 ابوعلی قلندر (شیخ شرف‌الدین پانی‌پتی، م: ۷۲۵هـ)، شیخ نظام‌الدین اولیا دهلوی (م:
 ۷۲۵هـ)، شیخ نصیرالدین چراغ دهلوی (م: ۷۵۷هـ)، شیخ جلال مخدوم جهان گشت (م:
 ۷۹۰هـ)، شیخ نور قطب عالم (م: ۸۰۸هـ)، مخدوم شاه نقی (م: ۸۲۵هـ) و شیخ محمد
 گیسودراز (م: ۸۲۵هـ). اکثر این صوفیان در اصل هندی بودند ولی زبان مادری آنها
 فارسی بود!

در دورهٔ مورد بحث، دو طریقهٔ تصوف در هند پیروان فراوان داشته است: طریقهٔ
 چشتیه و طریقهٔ سهروردیه.

طریقهٔ چشتیه: سرسلسلهٔ خلافت این طریقه به معین‌الدین چشتی (م: ۶۳۴هـ) و
 پیش از او به ابراهیم ادهم می‌رسد. مرکز این طریقت نخست در نزدیکی هرات بود،
 سپس به هندوستان منتقل گردید. بسیاری از شیوخ این سلسله از مهاجرانی بودند که از



نقاط مختلف به این سرزمین آمده بودند. از برجسته‌ترین مریدان شیخ معین‌الدین چشتی می‌توان از: شیخ حمیدالدین صوفی و قطب‌الدین بختیار کاکلی نام برد. این دو عارف، تصوف و سلسله چشتیه را به میان مردم بردند، و در سطح عوام گسترش دادند.

سید محمد گیسودراز، از سرامدان این طریقه بود که با پادشاهان بهمنی رابطه‌ای دوستانه داشت. امیر خسرو دهلوی شاعر قرن هفتم و هشتم هجری و سید اشرف‌الدین سمنانی مؤلف کتاب لطایف اشرفی - عارف قرن هفتم هجری - به این سلسله تعلق داشتند. طریقه سهروردیه: شیخ شهاب‌الدین ابوحفص عمر سهروردی، استاد سعدی شیرازی، پایه‌گذار این مکتب بود. وی در زمان حیات، مریدان و شاگردان بلند آوازه‌ای در شبه قاره هند داشت. بسیاری از این مریدان از مهاجرانی بودند که به آن سرزمین مهاجرت نموده و پاره‌ای نیز به امر مراد خود بدان جا رفته بودند.

شیخ جلال‌الدین تبریزی، قاضی حمید ناگوری، سید نورالدین مبارک غزنوی، شیخ بهاء‌الدین زکریا، مولانا مجدالدین حاجی و شیخ زیادالدین روحی از جمله شاگردان مشهور شهاب‌الدین سهروردی و از پیش کسوتان سلسله سهروردیه هند بودند.

برخی شیخ بهاء‌الدین زکریا را بنیان‌گذار سلسله سهروردیه در هند می‌دانند. وی اسلاً اهل مکه بود و جدش در جوانی در خوارزم اقامت داشت، سپس به ملتان کوچ کرد و شیخ بهاء‌الدین زکریا در ۵۶۵ هجری قمری در ملتان زاده شد. وی خرقه خلافت را در بغداد از دست شیخ الشیوخ شهاب‌الدین سهروردی دریافت کرد. از دیگر عرفای معروف سهروردیه، رکن‌الدین فردوسی است که از خراسان به هند مهاجرت کرد.^۱

سلسله‌های دیگری چون نوربخشیه و شطاریه نیز در هند بودند که طرفدارانی هم داشتند. وجود این طریقه‌ها و خانقاه‌ها و صوفیان، عامل بسیار مؤثری در گسترش زبان فارسی در بین توده مردم بوده است. منتهای رشد و تعالی زبان و ادب فارسی در هند، در

۱- نقوی، سید علی رضا: تذکره نویسی در هند و پاکستان، ۱۳۴۳، ص ۲۱۵.

دوره حکومت گورکانیان بوده است.

سلسله گورکانیان، با ظهیرالدین بابر (۷-۹۳۲ هـ) آغاز شده است. وی از طرف پدر به امیر تیمور منسوب بود و نسبش از طرف مادر به چنگیز خان می‌رسید. مورّخین او را مغول‌زاده گفته‌اند، اما وی ترک بود و به زبان ترکی جغتایی تکلم می‌کرده است. ظهیرالدین شوق وافر و به زبان فارسی داشته، به این زبان هم اشعاری سروده است. سروده‌های او در تذکرها ثبت شده است.

پس از بابر شاه، پسر وی، ناصرالدین همایون (۶۲-۹۳۷ هـ) به پادشاهی رسید. ناصرالدین همایون دوستدار زبان فارسی بود و همانند پدر به زبان فارسی شعر می‌گفت. از وی نیز اشعاری در تذکرها باقی مانده است.

بعد از مرگ ناصرالدین همایون، جلال‌الدین محمد اکبر شاه (۱۰۱۴-۹۶۲ هـ) به جای وی بر تخت سلطنت نشست. در زمان وی، شعر و ادب فارسی در شبه قاره هند ارتقا و علو بسیار یافت. در دوران امپراتوری وی، به فرمان راجه تودرمال (Todarmal) در سال ۱۵۸۲ م زبان فارسی در شبه قاره هند جانشین زبان هندی گشت و مقرر گردید که همه دفاتر حسابها به جای زبان هندی، به زبان فارسی نوشته شوند^۱. تعداد شعرا و نویسندگان فارسی در عصر اکبر شاه به اندازه‌ای بود که در ایران و هند در طول تاریخ نظیر نداشته است.

از تاریخ فرشته چنین برمی‌آید که در آن دوره بوستان سعدی در مکتب خانه‌های درباری تدریس می‌شده، و گلستان، کتابی بوده که هر شخص باسوادی آن را می‌خوانده است. استاد محمد تقی بهار در مورد گسترش زبان فارسی در زمان اکبر شاه تیموری می‌نویسد:

۱- غروی، مهدی: کتابهای فارسی چاپ هند و تاریخچه آن، هنر و مردم، ۱۳۵۰، شماره ۱۰۲ و ۱۰۳، ص ۲۲-۲۶.



پس از جلوس اکبر شاه تیموری به پادشاهی، کانون اشاعۀ ادبیات فارسی از اصفهان و هرات به دهلی منتقل گردید و چنین استنباط می‌شود که عوامل رماننده یا دافع در ایران و نیروهای کشنده یا جاذب در دهلی معمولاً نقش مؤثری اجرا کرده‌اند. پادشاهان صفوی به ادبیات فارسی و شعرا چندان اعتنایی نداشتند. یکی از دلایل آن، رواج زبان ترکی در دربار و بین مقامات قدرتمند حکومتی بود. از سوی دیگر اکبر شاه نه تنها شعرا و ادب دوستان را می‌نواخت، بلکه خود به فارسی نیز شعر می‌سرود و منابع اشاره بر خوی آزاداندیشی اکبر شاه دارند و معتقدند محیطی امن همراه با آزادی عقیده و بیان را در هند گسترش داده بود^۱.

نورالدین محمد جهانگیر (۱۰۳۷-۱۰۱۴ هـ) همانند پدرش، اکبر شاه، در گسترش زبان و ادب فارسی تلاشی درخور داشته و شرح مفصل شعرای زمان وی در هفت اقلیم، عرفات العاشقین، میخانه، تاریخ جهانگیری و مجمع الشعرای جهانگیری آمده است. اکثر شعرای دوران زمامداری اکبر شاه و جهانگیر ایرانی بودند، حتی غزالی مشهدی اولین ملک الشعرای دربار اکبر و طالب آملی ملک الشعرای دربار جهانگیر از کسانی بودند که از ایران به هند مهاجرت کرده بودند، تنها شاعر بزرگ هندی الاصل این دوره فیضی اکبرآبادی، دومین ملک الشعرای دربار اکبر است.

در زمان شهاب‌الدین محمد شاهجهان (۱۰۶۹-۱۰۳۷ هـ) پسر جهانگیر شاه، زبان فارسی همچنان رونق دوره پیشین را داشته است و شعرای دربار شاهجهان هم بیشتر ایرانی بودند. باید توجه داشت در زمان شاهجهان تعداد شعرایی که در اصل هندی بودند و به زبان فارسی شعر می‌سرودند، بسیار زیاد بوده است که منیر لاهوری و غنی کشمیری از همه مشهورترند. اسامی شعرای عصر وی در کتابهای: طبقات شاهجهانی، شاهجهان‌نامه، خزینة گنج الهی، لطایف الخیال، کلمات الشعرا و مرآت الخیال مذکور است.

۱- بهار، محمد نفی: سبک‌شناسی، ۱۳۵۵، جلد سوم، ص ۲۵۷.

شاهان تیموری با آن‌که زبان مادری آنها ترکی جغتایی بوده، ولی علاقه وافری به زبان فارسی داشتند و اسباب رشد و تعالی آن را فراهم نموده، آن را برای بیان مقاصد ادبی خود به کار می‌بردند. جهانگیر شاه برخلاف جدّ خود بابر ترک خود را به فارسی نوشت، حتی گلبدن بیگم - دختر بابر و عمه اکبر شاه - هم‌اکنون نامه را که از کتابهای معتبر تاریخ است به زبان فارسی نگاشت^۱.

در دوره تیموریان نیز تعداد کثیری از سخنوران و شعرای ایرانی راهی دیار هند شدند. چه در آن روزگار انگیزه‌های متعددی برای مهاجرت به هند وجود داشت که در این جا به طور مجمل بدانها اشاره می‌شود:

۱- عوامل سیاسی دافع در ایران.

۲- حملات مغول و تیمور.

۳- وجود نعمتهای طبیعی فراوان در هند.

۴- جو فکری و عقیدتی غیر خصمانه و مهمان‌پذیری در آن دیار.

۵- وجود امکانات ارتباطی به وسیله راههای بازرگانی.

۶- آشنایی ایرانیان با هند.

۷- عناصر مشترک فرهنگی.

۸- جاذبه‌های خیره‌کننده در دربار سلاطین هند^۲.

از عمده‌ترین نمودها و پیامدهای این جریان از یک سو پرورش یافتن شعرای بومی فارسی‌گو و از سوی دیگر رشد سبک هندی در شعر فارسی است.

اگرچه سبک هندی در هند به وجود نیامده است، اما در آن جا به شکل متکاملی تکوین یافته است؛ زیرا ادبای ایرانی خود تحت تأثیر ظریف اندیشی، اساطیر و فلسفه

۱- رادفر، ابوالقاسم: زبان فارسی در هند، دانشگاه اقلاب، شماره ۱۰۸، ۱۳۷۶، ص ۱۲۸.

۲- برای اطلاع بیشتر از انگیزه مهاجرت به هند، رک: ارشاد، فرهنگ مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، ۱۳۶۵، ص ۱۷۷.



هندی قرار گرفتند، بویژه ترجمۀ مهابهارت، رامایان و اوپانیشادها افکار و مفاهیم شاعرانه بسیار لطیفی را در ذهن و اندیشۀ شعرای پارسی‌گو ایجاد کرد.

این دوره از نظر تذکره‌نویسی و تدوین کتابهای تاریخی و واژه‌نامه‌های فارسی، دارای اهمیت و ارزش شایانی است و باید اذعان داشت که محققین و نویسندگان فارسی‌گوی هندی در تألیف و تدوین فرهنگ‌نامه، لغت‌نامه و تذکرۀ شعرا خدمات بسیار ارزنده‌ای به زبان فارسی ارائه کردند، و این امری است که خود ایرانیان تا سده‌های اخیر بدان چندان توجّهی نداشتند و کاری که این علمای هندی انجام دادند، شاید چندین برابر کاری باشد که در ایران صورت پذیرفته است.

تذکره‌های این دوره نه تنها در تدوین شعر فارسی در زمان تیموریان هند مأخذ و منبع بسیار مفید است، بلکه تا حدّی آیینۀ تطوّر و تحوّل شعر فارسی از زمان قدیم تا زمان تیموریان بزرگ هند است^۱. مشهورترین تذکره‌های این دوران عبارتند از: تذکرۀ پتخانه، اثر مولانا صوفی مازندرانی و خلاصه الشعراى عبداللطيف گجراتى... این دو تذکره را از جهت انسجام و حسن انتخاب شعر شعرا، می‌توان در شمار بهترین تذکره‌ها ذکر کرد.

فرجام سخن آن‌که، زبان فارسی در هند تا پیش از تسلّط انگلیسیها بر شبه قاره، زبان رسمی و ادبی بوده است و بعد از آن اگرچه از نفوذ زبان فارسی کاسته شد، اما باز شعرای پارسی‌گویی چون آرزو و غالب با این زبان شعر سروده‌اند. اکنون آمیختگی زبان و ادب فارسی و هندی چنان است که در بین ۸۷۲ زبان و لهجۀ هندی، زبانی را نمی‌توان یافت که نهی از واژه‌های فارسی باشد. "حتّی در زبان تامیل که کهن‌ترین و پرمایه‌ترین زبان دراویدی - غیر آریایی - است کلمات سیاسی و قضایی بسیاری از فارسی و عربی وجود دارد"^۲. حتّی زبان تلگو (زبان محلی ایالت آندراپرادش که از شاخه‌های دراویدی

۱- نقوی، سید علی رضا: تذکره‌نویسی در هند و پاکستان، ۱۳۴۳، ص ۸۹.

۲- عنایت، حمید: مسأله زبان فارسی در هند، سخن دورۀ نهم، ۱۳۳۷، شماره ۵، ص ۴۶۸.



است)، تحت تأثیر زبان فارسی و عرفان ایرانی قرار گرفته است. زبان اردو، در میان زبانهای موجود در هند نزدیکترین زبان به زبان فارسی است.^۱ سرچشمۀ زبان اردو، سانسکریت است که به پراکرت (Prakrit) استحاله یافته، سپس به پالی (Pali) مبدل شده و بسیاری از زبانهای محلی هند از آن منشعب شده که مهمترین آنها زبان هندی است.^۲ زبان هندی بعد از رواج و گسترش زبان فارسی در هند، با آن در آمیخت و زبان اردو ثمرۀ این آمیختگی و پیوند معنوی است که امروز زبان گفتاری نیمی از مسلمانان است و تقریباً شصت در صد کلمات آن فارسی است. خط نوشتاری اردو با خط فارسی معمول در ایران اندکی تفاوت دارد و بسیاری از اصطلاحات و ضرب المثلهای آن همانهایی است که در زبان فارسی و در ایران متداول است.

کتابنامه

- ۱- ارشاد، فرهنگ: مهاجرت تاریخی ایرانیان به هند، ۱۳۶۵.
- ۲- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد: گرشاسب نامه به اهتمام حبیب یغمایی، تهران، چاپ دوم ۱۳۵۴.
- ۳- بهار، محمد تقی: سبک شناسی یا تاریخ نظور نثر فارسی، تهران، چاپ چهارم ۱۳۵۵، جلد سوم.
- ۴- دورانت، ویل: تاریخ تمدن. مشرق زمین گاهواره تمدن. هند و همسایگانش، ترجمۀ مهرین، مهرداد ۱۳۴۳، کتاب اول بخش دوم.
- ۵- رادفر، ابوالقاسم: زبان فارسی در هند، دانشگاه انقلاب، شماره ۱۰۸، ۱۳۷۶.

۱- رجوع شود به رادفر، ابوالقاسم: زبان فارسی در هند، دانشگاه انقلاب، ش ۱۰۸، ۱۳۷۶، ص ۱۲۵.
 ۲- دورانت، ویل: تاریخ تمدن. مشرق زمین گاهواره تمدن، هند و همسایگانش، ترجمۀ مهرین، مهرداد ۱۳۴۳، ص ۶-۷۸۵.



- ۶- سدارنگانی، هارومل: پارسی‌گویان هند و سند، تهران، ۱۳۵۵.
- ۷- سهیلی خوانساری (ویراستار)، آداب الحرب و الشجاعة، تهران، ۱۳۴۶.
- ۸- عنایت، حمید: مسأله زبان فارسی در هند. سخن دوره نهم، ۱۳۳۷، شماره ۵.
- ۹- غروی، مهدی: حمزه‌نامه بزرگترین کتاب مصوّر فارسی، هنر و مردم، ۱۳۴۸، شماره ۸۵.
- ۱۰- غروی، مهدی: کتابهای فارسی چاپ هند و تاریخچه آن، هنر و مردم، ۱۳۵۰، شماره ۱۰۲ و ۱۰۳.
- ۱۱- فردوسی، ابوالقاسم: شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، جلد هشتم، زیر نظر ع. آذر، ۱۹۷۰.
- ۱۲- فرشته، محمد قاسم هندوشاه: تاریخ فرشته، دو جلد، کلکته، ۱۲۹۰ هجری قمری.
- ۱۳- نقوی، سید علی رضا: تذکره نویسی در هند و پاکستان، ۱۳۴۳.
- ۱۴- یکتایی، مجید: نفوذ فرهنگ و تمدن ایران و اسلام در سرزمین هند و پاکستان، ۱۳۵۳.



نسخه ناسخه و عبداللطیف

کوروش منصوری*

عبداللطیف بن عبدالله العباسی، از بزرگان علم و ادب، دیران، منشیان و مستوفیان دوره شاهجهان بود. وی در حالی که به کارهای دیوانی اشتغال داشت، از پژوهش، کند و کاو و بررسی در پیرامون زبان، تاریخ و ادب فارسی دقیقه‌ای کوتاهی و غفلت نورزید. آثاری که از وی به جای مانده، خود مؤید و گواهی است صادق بر ادعای نگارنده که به ترتیب اهمیت آنها گزارش داده خواهد شد. ان شاء الله تعالی.

متأسفانه از زادگاه دقیق و زادروز وی اطلاع درستی در دست نیست؛ تنها همین اندازه دانسته شد که وی در سده ۱۱ هجری در دوره شاهجهان می‌زیسته و معاصر با ملا محمد صوفی مازندرانی بوده. اما درگذشت وی در سال ۱۰۴۹ هجری اتفاق افتاده؛ با اینکه شیخ آقا بزرگ تهرانی سال درگذشت را ۱۰۴۸ هجری ذکر و ضبط کرده است^۱. عبداللطیف ملقب به القاب و مفتخر به افتخاراتی بوده که به پیوست نامش - گاه پیش، گاه پس - یاد می‌شده:

ملاً عبداللطیف عبدالله گجراتی، چون روزگاری در خدمت لشکر خان مشهدی^۲، سمت منشیگری داشته و در سفر و حضر با وی بوده، به عبداللطیف

* کارمند مرکز تحقیقات فارسی رازی فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، هند.

۱- رکن: الذریعه الی تصانیف الشیعه؛ شیخ آقا بزرگ تهرانی، دارالاصواء، بیروت، ج ۱۸، ص ۳۲۱.

۲- لشکر خان ابوالحسن مشهدی از امرای جهانگیر پادشاه بود. از آغاز سلطنت شاهجهان تا سال چهارم

(۱۰۲۷-۲۱ هـ) حکومت کابل را داشت. در سال پنجم به حراست دهلی مأمور شد. در سال ششم

(۱۰۲۳ هـ) از خدمات دیوانی برکنار گردید و به حج رفت و از آن جا به مشهد بازگشت و سرا و ریاض

بنیاد نهاد و املاک بسیار خرید و همان جا درگذشت. (مآثر الامراء، ج ۳، ص ۸-۱۶۳).



لشکرخانمی معروف بوده. وی همراه لشکر خان مشهدی، چندی به دست ملک
عبر حبشی^۱، در قلعه دولت آباد زندانی و به زنجیر بود. در رمضان سال
۱۰۴۷ هجری به خطاب «عقیدت خانی» مفتخر گردید. در ذی القعدة سال
۱۰۴۷ هجری به علت بیماری ممتد، از خدمت تن معاف شد و در سال
۱۰۴۹ هجری درگذشت^۲.

همانگونه که پیشتر یاد شد، عبداللطیف عمری را در کار دیوانی گذرانید و به مراتب
بالا و مقامات بسیاری نیز نایل شد:

از سوانح این احیان، ارسال مکرمات خان دیوان بیوتات^۳ است به طریق رسالت
به بیجاپور، و عبداللطیف دیوان تن^۴ به گلکنده...^۵
... روز دیگر، عبداللطیف نیز بعد از تقدیم رسالت گلکنده و تحصیل پیشکش
عالی از والی آن ولایت، جبین از زمین بوس آستانه خلافت نورانی ساخت...^۶
... و در حضور فضیلت و کمالات دستگاه مولانا عبداللطیف، بر قرآن مجید
دست گذاشته^۷، قسم خوردم که خلاف آنچه تعهد کرده‌ام، از من سر نزنند^۸.

۱- ملک عنبر، سرکرده سپاه حبشی دکن. (عمل صالح، محمد صالح کنیه، مجلس ترقی ادب، لاهور،
تصحیح دکتر وحید قریشی، ج ۱، ص ۱۰۰ به نقل از تاریخ تذکره‌های فارسی؛ احمد گلچین معانی،
انتشارات کتابخانه سنایی، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۵۹۵).

۲- رک: تاریخ تذکره‌های فارسی، ج ۱، ص ۹۷-۵۹۰.

۳- اداره‌ای که مسؤول ثبت و نگهداری کلیه اموال پادشاهی بود.

۴- دیوان تن یا دفتر تن، اداره‌ای که مسؤول السنه و تجهیزات جنگی اشرف، درباریان و شخص پادشاه
بوده که در دفتر ثبت و نگاشته می‌شده.

۵- رک: عمل صالح، ج ۲، ص ۱۲۳. با عنوان: تبرنگ نمای دولت روز افزون، در باب زود گشایی
ابواب قلاع حصنه «اوندچه» و «چوراگده» و «دهامونی» و آوارگی جحار با سایر متستان و
پیداشدن جمیع خزیه‌های دیرینه او و پدرش.

۶- همان، ۱۵۷. با عنوان: عرضداشت عادل شاه ۷- منظور عبدالله قطب الملک است.

۸- رک: عمل صالح، ج ۲، ص ۱۵۸. با عنوان: عرضداشت قطب الملک.

... و منصب ملا عبداللطیف به افزایش دو صدی - پنجاه سوار، نهصد و دو صد سوار^۱ قرار یافت^۲.

چون عبداللطیف، مخاطب به عقیدت خان^۳ که سر به راهی دفتر تن به او متعلق بود، از کثرت غلبه بیماری به امور مرجوعه نمی توانست پرداخت، دیانت رای دفتر دار خالصه را به منصب هزاری ذات^۴ و صد و پنجاه سوار برافراخته، این خدمت نیز به او تفویض نمودند...^۵

... و ملا سلطان محمد دیوان و عبداللطیف و عبدالرؤف مستوفیان^۶ و ملا عاشور، دیوان بیوتات نذر محمد خان، به آستانه والا رسیده، سرمایه سعادت اندوختند^۷.

سابق صاحب مدار معاملات لشکر خان مشهدی بود. بعد از ترک منصب آن و الامکان، در سرکار جهان مدار به خدمت دیوانی تن، و خطاب عقیدت خانی و منصب هزاری و چهار صد سوار، سرافرازی یافت...^۸

۱- مقام و مرتبتی بوده که از سوی پادشاه تفویض می شده؛ یعنی نهصد پیاده و دوپست سواره در رکاب و به فرمان او بودند.

۲- رک: عمل صالح؛ ج ۲، ص ۱۶۸، با عنوان: تفویض یافتن سرتاسر ممالک خوبی به شاهزاده والا گهر بلند اختر، سلطان محمد اورنگ زیب، بهادر جوانبخت و مرخص شدن آن نامور به خیریت و خوبی و شرح دیگر سوانح دولت ابد پیوند.

۳- لقب و مرتبتی بوده از سوی پادشاه؛ بدین منظور که شخص از مقربان و موثقان شاه می شده.

۴- درجتی بوده که شخص دارای هزار پیاده نظام می گشته که در رکابش انجام وظیفه می کردند.

۵- رک: عمل صالح؛ ج ۲، ص ۲۴۱، با عنوان: کیفیت سرافرازی یافتن شاهزاده های الامقدار و نویشان نامدار و آرایش محفل نوروزی.

۶- بزرگترین مأموران مالیاتی یک ناحیه؛ سردفتران اهل دیوان که از دیگر محاسبان حساب می گرفتند.

۷- رک: عمل صالح؛ ج ۲، ص ۲۲۲، با عنوان: فرستادن ارسلان بیگ با قشنامه بلغ و بدخشان، نزد دارای ایران.

۸- همان؛ ج ۳، ص ۲۲۰، با عنوان: عبداللطیف گجراتی لشکر خانی.



از آن جا که عبداللطیف در شهرهای بسیاری رخت اقامت افکنده، منسوب به همان جای ها نیز گشته و در مراجع مختلف این گونه یاد شده است:

«شیخ فاضل بزرگ، عبداللطیف بن عبدالله العباسی الاکبرآبادی»^۱؛ «عبداللطیف عباسی گجراتی»^۲؛ «عبداللطیف فرزند عبدالله کبیر عباسی یزدی گجراتی»^۳؛ «عبداللطیف بن عبدالله الکبیر العباسی الیزدی»^۴.

درباره علم، فضل و انشانویسی وی، محمد صالح کنبوه در ذیل طبقه ارباب انشا می نویسد:

«عبداللطیف گجراتی لشکرخانی، فکر تیز گردش مرحله پیمای جاده سخن است، و در پیرایش استعارات و آرایش عبارات دستی تمام داشت. بر آیین نثر طرازان پیشین - در شیوه سخن - داد نکته سنجی می دهد و در باریکی های سخن نازک و رنگین، طبع روانش مانند آب در ریشه های گل فرورفته، آن باریکی ها را به روی آب می آورد. اگرچه معنی غریب در کلامش کمتر است، اما سخنانش آینه وار صاف و ساده و خیالاتش که اندیشیده، بی توجیه به وجه احسن از آن رومی نماید»^۵.

آثار عبداللطیف

(۱) نسخه ناسخه مثنوی (تصحیح انتقادی، تنقیح و تحشیه مثنوی مولوی) که مسوفاً و مفصلاً درباره آن گزارش داده خواهد شد.

۱- رک: نزهة الخواطر و بهجة المسامع والنواظر: علامه عبدالحسین بن فخرالدین الحسنی، دائرة المعارف عثمانیه، حیدرآباد، ۱۲۱۱/هـ/۱۹۹۰م، چاپ سوّم، ج ۵، ص ۲۵۳، ش ۳۹۳.

۲- رک: فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان، احمد منزوی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۶۳، ج ۳، ص ۲۰-۱۶۳۹.

۳- فهرست نسخه های خطی فارسی؛ احمد منزوی، مؤسسه فرهنگی منطقه ای تهران، ۱۳۴۹، ج ۲، ص ۱۳۷۱.

۴- الذریعه: ج ۱۸، ص ۳۲۱.

۵- رک: عمل صالح: ج ۳، ص ۲۰-۳۳۹.

۲) لطائف اللغات: فرهنگ لغات و اصطلاحات مثنوی مولوی است که تمام لغاتی را - فارسی، عربی، ترکی و سریانی - که در مثنوی بکار برده شده، یا لغات مشترک میان دو یا چند زبان را به ترتیب ابواب و فصول، مبتنی بر حرف اول و آخر کلمات با گذاشتن اعراب آنها، معنی کرده، مدون ساخته و نظام داده و تقریباً برای هر کدام آنها - نسبت به اهمیت و جایگاهشان - گواه بیت یا ابیاتی از سخن سرایان فارسی آورده است.

به جرأت می‌توان گفت، فرهنگی را که عبداللطیف پس از دوازده سال پژوهش و بررسی، با کمک شاگرد خود مولانا ابراهیم دهلوی در شش هزار مدخل به پایان رسانده، بهترین و زیننده‌ترین فرهنگ مثنوی مولوی است که برای زمان خود، نیز اکنون درخور توجه است. باید یادآور شد وی از امهات و اهم کتب فرهنگ لغات و اصطلاحات، مثل: صراح، کنز، قاموس، جهانگیری، کشف، مؤیدالفضلا، شرح اصطلاحات صوفیه ابن عطا و عبدالرزاق کاشی و... بهره جسته که همین امر بر ارزش و مایه‌ور بودن پژوهش و دانش وی از یک سوی، و اشراف و تسلط وی در امر مرجع‌شناسی و روش تحقیق از سوی دیگر افزوده است.^۱

نمونه‌ای از لطائف اللغات عیناً از فرهنگ نویسی فارسی^۲ نقل می‌شود:

اقصا (ع^۳): (به فتح) دورتر، و (به کسر) دورکردن و به پایان چیزی رساندن.

آسا (ف^۴): هفت معنی دارد...

فتق (ت^۵): (بضمّین) مهمان، و (به فتح) نیز آمده.

۱- فهرست نسخه‌های خطی فارسی: ج ۳، ص ۱۹۵۰ و ج ۵، ص ۳۵۰۸؛ الذریعه: ج ۱۸، ص ۳۲۱؛ فرهنگ نویسی فارسی در هند و پاکستان؛ دکتر شهریار نقوی، وزارت فرهنگ، دانشگاه تهران، ۱۳۲۱، ص ۱۸۲؛ تاریخ تذکره‌های فارسی: ج ۱، ص ۷-۵۹۶؛ فهرست نسخه‌های فارسی موزه ملی پاکستان؛ کراچی، سید عارف نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۳۶۲ ش، ص ۶۳۹.

۲- ص ۱۸۳.

۳- یعنی، کلمه عربی است.

۴- یعنی، کلمه ترکی است.

۵- یعنی، کلمه فارسی است.



۳) مرآت الحقایق: این کتاب که در تصحیح و شرح حدیقه سنایی است، در مراجع مختلف از آن به نامهای دیگری نیز یاد شده: لطائف الحدائق من نفایس الدقائق؛ مرآت الحدائق. تصنیف کتاب در سال ۱۰۳۸ هـ بوده.^۱

۴) مرآت المثنوی: دیباچه شش دفتر را که پیشتر تصحیح و نگاشته بوده، جدا کرده و دیباچه هفتمی بر آن نوشته و تاریخ اتمام آن ۱۰۳۲ هجری است.

منهت عقل سال تمامی آن به صدق گفت: «انصرام یافته دیباچه لطیف»^۲
 ۵) خلاصه الشعرا: تذکرة شعراست که پس از آنکه تذکرة بنخانة ملاً محمد صوفی مازندرانی نگاشته شده، دیباچه مفصلی در آغاز به نام لشکر خان مشهدی نوشته و ذکر پادشاهان و مشایخ معروف آن دوره را بر آن افزوده و در هفت طبقه به نام شهاب الدین محمد شاهجهان پادشاه غازی و میر عمادالدین محمود الهی همدانی از ۱۰۴۰ تا ۱۰۴۲ هجری به پایان رسانیده است.^۳

۶) لطائف المعنوی من حقایق المثنوی: شرح برخی از ابیات مشکل فارسی، اصطلاحات، اشارات قرآنی - درج یا اقتباس - احادیث، ترجمه اشعار عربی و دیباچه‌های مثنوی است. آن را به خواهش برخی از اخوان الصفا به نام پادشاه جم جاه شاهجهان، به رشته نگارش درآورده. در حقیقت این شرح، پس از مرآت المثنوی (نگاشته در سال ۱۰۳۲ هـ/۱۶۲۳ م) و نسخه ناسخه است. عبداللطیف تمام حواشی که بر نسخه ناسخه نگاشته، به آن افزوده و آن را مایه‌ورتر نموده است.^۴

۱- رک: فهرست مشترک؛ ج ۳، ص ۳۵-۱۸۲۴؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی؛ ج ۲، ص ۱۳۷۱
 تریه الحواطر؛ ج ۵، ص ۲۵۳؛ تاریخ تذکرة‌های فارسی؛ ج ۱، ص ۵۹۷. (در تاریخ تصنیف مرآت الحقایق، اختلاف نظر بسیار است و روشن نشد کدام درست است).

۲- تاریخ تذکرة‌های فارسی؛ ج ۱، ص ۵۹۵.

۳- رک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی؛ ج ۲، ص ۱۳۷۱؛ تاریخ تذکرة‌های فارسی؛ ج ۱، ص ۹۴-۵۹۰.

۴- رک: فهرست مشترک؛ ج ۳، ص ۲۰-۱۶۳۹؛ تریه الحواطر؛ ج ۵، ص ۲۵۳؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی؛ ج ۳، ص ۱۹۵۰؛ تاریخ تذکرة‌های فارسی؛ ج ۱، ص ۵۹۷؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی
 موزة ملی پاکستان؛ ۶۳۹.

۷) نسخه ناسخه: پیش از آنکه به قالب و محتوای نسخه ناسخه پرداخته شود، بنده ضرور دانست درباره القابی که عبداللطیف برای حضرت مولانا گلچین کرده است، اشاره کند.

عبداللطیف به گونه ای شایسته همه القاب را به پیران و بزرگانی که هر کدام به نحوی از انحا با حضرتش ارتباط تنگاتنگ دارند به مقتضای: «العاقل یکفیه الاشارة»، منسوب و مربوط می کند که یقیناً این خود فصاحت و بلاغت مصحح از یک سو، و آرامش قلب و زلالی دل وی را از سوی دیگر می نمایاند.

۱- سلطان العاشقین: سلطان العلماء بن حسین الخطیبی، پدر بزرگوار حضرت جلال الدین محمد بلخی رومی که پرورش و آموزش صوری و معنوی حضرت ایشان را تمام و کمال در دست داشت.

۲- برهان المحققین: برهان الدین محقق ترمذی که پرورش و آموزش ظاهری و باطنی حضرت مولانا را پس از درگذشت پدر بزرگوار ایشان -بهاء الدین ولد- به عهده گرفت و ایشان را به مدارج بالای علم و معرفت رهنمون شد.

۳- شمس الواصلین: شمس الحق ملک داد تبریزی که با دیدارش آتش به هستی حضرت مولانا زد و در حقیقت سیر و سلوک ناب و زاد دوباره حضرت مولانا از این دوره آغاز می شود. دلباختگی و مستی، سماع و نوا و به یک سو افکندن درس و مکتب، همه و همه در این دوره سراسر عشق و شور و شیدایی رخ می دهد.

۴- حسام الطالبین: حسام الدین چلبی که مولانا عکس رخ یار یعنی شمس را پس از ناپدید شدن وی در او می بیند و همه چیز خود را در حسام الدین فانی می گرداند؛ تا جایی که به خواهش او مثنوی را می نگارد و در برخی جایها آن را حسامی نامه نامگذاری می کند.

۵- صلاح المسلمین: صلاح الدین زرکوب که از بازاریان بی سواد، اما معرفت شناس بود و با جرعه ای و رخدادی دل به حضرت ایشان می دهد و این دل دادن، دل گرفتن را نیز

در پی خود دارد تا جایی که مولانا صلاح‌الدین را از اکابر عرفا و اعظام علمای قلب بر می‌شمارد.

قالب نسخه ناسخه

نسخه ناسخه یا ام‌المثنویات که به گفته عبداللطیف: "چون نسخه اول که آن را ام‌المثنویات توان گفت و بی‌تکلف آن، نسخه کریمه را همان حقی که مادر را در پرورش طفل می‌باشد بر جمیع مثنویات ثابت و محقق است و آن قدر که در امکان بشری و قدرت انسانی گنجد و میزان طباع سلیمه و اذهان مستقیم سنجد، سعی در صحت لفظ و معنی این نسخه بکار رفته و دقیقه‌ای از دقائق احتیاط فرو گذاشت نشده"، بهترین و کامل‌ترین نسخه مثنوی است.

نخستین بار) در سال ۱۰۲۴ هـ ق در آهن پوشان افغانستان - نزدیک کابل - در مدّت ۳۵ سال به دست استادانی مثنوی پژوه با شصت مثنوی مقابله شده؛

دومین بار) در سال ۱۰۲۵ هـ ق در پشاور با چهار پنج مثنوی مقابله شده؛

سومین بار) در سال ۱۰۳۰ هـ ق در حین گذشتن از دکن نظری افکنده شده؛

چهارمین بار) در سال ۱۰۳۱ هـ ق در برهانپور با برخی از مثنوی شناسان و پژوهان، این نسخه با چهار مثنوی دیگر که در صحت و درستی همتا نداشت، مذاکره شده و نسبت به شصت مثنوی که آنها یا بیست مثنوی دیگر - جمعاً هشتاد مثنوی - مقابله شده؛

از آن جا که در حین تحقیق، تفحص و مقابله، جرح و تعدیل بسیار رفته و آشفتگی‌هایی بوجود آمده بود، نسخه مسلمه را پیش کاتبی مثنوی‌دان و مثنوی خوان سپرده که با وی پیشتر مذاکره شده بود. نسخه یکبار خوشخط و خوانا نگاشته شده و آیات، احادیث، اقوال و لغاتی که در حاشیه نگاشته شده بود، با روشی نوین و شایسته‌تر و به شکل جداول هندسی طرح شده، تا هر کدام معلوم باشد مربوط به کدام بیت است.

پنجمین بار) نسخه مسلمه را با نسخه اصل دوباره مقابله نموده؛

ششمین بار) آن را نهایتاً با سه چهار نسخه دیگر مقابله کرده و گفته: این شش بار از آن جهت کردم که «نوربخش شش جهت عالم همان تواند بوده و این همان نسخه ناسخه است. فوایدی را که مصحح درباره نسخه ناسخه یاد می‌کند به قرار زیر است:

(الف) دیباچه شش دفتر را که از اغلاط خالی بوده، تصحیح کرده؛

(ب) عنوانهای سرداستان که اکثر الفاظش مأنوس الاستعمال نیست، درست نموده؛

(ب) استخراج سور و آیات قرآنی و برگردان آنها که حضرت مولوی به اقتباس یا اشاره در طی ابیات آورده؛

(ت) هر جا آیات شریفه تفسیر شده، به تفاسیر مفسران رجوع شده و شأن نزول آنها را آورده؛

(ث) استخراج احادیث نبوی (ص) یا اقوال بزرگان و اولیا - چه اقتباس، چه اشاره - و برگردان آنها؛

(ج) الفاظ عربیه و غریبه از کتب لغات عربی و فرهنگ‌های فارسی معتبر (قاموس، طرح، کتزاللغات، نهایه و ...)، استخراج و معنی شده؛

(چ) برخی از فواید و عواید اصطلاحات و تشریح برخی ابیات مشکل فارسی را آورده، و آن جا که قافیه‌ها به جهت تصحیف خوانی نادرست آمده، به قواعد مجوزة قافیه درست کرده؛

(ح) اختلاف تعداد ابیات نسخ قدیم و جدید را تمییز نموده و آنچه اولی، انسب و الیق بوده، در نظر گرفته؛

(خ) ابیات عربی، برگردان شده؛

(د) بر هر شش دفتر، فهرست واضح و لایح نگاشته و در پای قصه و سرداستان، تعداد اوراق و در زیر داستان، عدد ابیات را که کاتبان احياناً اگر بی‌تی را از قلم اندازند، شمارش کرده، به طوری که این مثنوی از لحاظ کمیت بر مثنوی‌های دیگر دو هزار بیت بیشتر دارد و از لحاظ کیفیت - لفظی و معنوی - نسخه‌ای به پای آن نمی‌رسد؛



ذ) هر دفتر، جداگانه تصحیح شده و به صورت شش دفتر شکل گرفته!
 ر) برای اینک نسخه از نسخ دیگر ممتاز باشد، زیر پایان هر داستان یا شرح بیت نشانه:
 لطا یعنی لطائف المعنوی و لطائف اللغات آمده.

نشانه‌های اختصاری

مصحح در متن نشانه‌های اختصاری بکار برده و هر جا که حرف «ز» آمده، منظور زایده است؛ یعنی با سبک و سیاق و اصطلاح مثنوی مناسبت ندارد؛ هر جا حرف «ع» آمده، منظور عربی؛ هر جا «ف» فارسی؛ و هر جا «مص»، مراد مصدری است.
 باید گفت مصحح با تیزهوشی و زیرکی، مدبرانه برای نسخه مثنوی خود، نظام، قرارداد و نشانه‌هایی را برگزیده تا اگر دست تطاول روزگار و دزدان بی‌رحم دور از کار بر آن چیزی بیفزایند یا بکاهند، آشکار باشد.

محتوای نسخه ناسخه

از لحاظ سبکی مصحح در شرح بیت، اصطلاح یا اشارت قرآنی، بسیار موجز سخن می‌راند؛
 زانکه شاکر را زباده وعده‌هاست آنچه‌نانکه قرب مزد سجده‌هاست
 مضمون به این آیت است که در سوره ابراهیم واقع شده: لئن شکرتم لازیدنکم. اگر
 شکر کنید بر نعمتهای من، هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را؛ لظاً.

در مقدمه نسخه ناسخه که در پایان مقاله عیناً از دو نسخه هند (علیگره) و ایران (مجلس شورای اسلامی) نسخه برداری و مقابله شده و خواهد آمد، مصحح در کلامش از اطناب بسیار بهره می‌برد تا جایی که لب و اصل مطلب از هم گسسته می‌شود و خواننده را به دوباره خوانی می‌اندازد. بکار بردن آیات شریفه قرآنی و احادیث، اقوال بزرگان ادب و عرفان در جای جای کلام وی هویداست.

نتیجتاً باید اعتراف نمود در آن زمان با حداقل امکانات پژوهشی، چنین کاری بسیار درخور ستایش و قدردانی است و حتماً در آینده باید این نسخه شریف به دقت با نسخ نیکلسون و فونیه مقابله شود تا گرانمایگی و ارزشمندی آن نمودار گردد.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّمَّانِ الرَّحِيمِ

این نسخه ناسخه مثنویات سقیمه و مثبت و مروج نسخ صحیحه مستقیمه که به ظاهر مصداق حال و مرآت منور مقال صدق مآل خدمت مولوی معنوی است و در حقیقت لمعه‌ای از لمعات انوار حضرت نبوی، بل اشعه‌ای از اشعات شمس ملت مصطفوی، کتابی است مستطاب و کلامی است فصل الخطاب که اول مرتبه در سنه اربع و عشرين و الف هجری^۱ در آهن پوشان افغانستان، تیراه^۲ کابل یا مثنوی که استادان کامل این طریقت آن را به دفعات در مدت سی و پنج سال با شصت مثنوی مقابله کرده - بعد از جرح و تعدیل بسیار - درست ساخته بودند و در کمیت و کیفیت تمام داشت مقابله شده و دفعه ثانیه در سنه خمس و عشرين و الف^۳ در بولم کذر و غیره از مضافات پیشاور با چهار پنج مثنوی دیگر محاذات یافته و کزرت^۴ ناله در سنه ثلثین و الف^۴ در حین توجه دکن با عزیزی که رفیق سفر بود، مناظره شده و مره^۵ رابعه، در سنه احدى و ثلثین و الف^۵ در دارالحضور و بیت السرور برهانپور در خدمت بعضی از افاضل و اهالی روزگار که بارها اوقات قدسی سمات خود را به تحقیق این نسخه منیفه صرف نموده، باوجود سمو استعدادات ظاهری و علو درجات باطنی پیش صاحبان حال و فارسان مضماری قال سند بکرده بودند و مکرر به تدریس آن اشتغال نموده، کمال ممارست و مهارت داشتند به طریق تحقیق معانی با چهار پنج مثنوی دیگر که هر کدام در صحت نظیر و ثانی نداشت، مذاکره شده و در این

۱- ۱۰۲۲ هـ.ق.

۲- شهری خودمختار. هم مرز افغانستان و پاکستان؛ اکثر مردم آن شیعه امامیه‌اند و اقوام «توری» «بنگش» و «اورنگزی» جزو این مذهبند و زبان‌شان پشتو است.

۳- ۱۰۲۵ هـ.ق.

۴- ۱۰۳۰ هـ.ق.

۵- ۱۰۳۱ هـ.ق.



چهار پنج مرتبه سوای آن نسخه اول که با شصت مثنوی مقابله شده بود و شاید با بیست مثنوی دیگر بلکه زیاده مقابله شده باشد که مجموع زیاده بر هشتاد مثنوی می شود به حسب کمیت و کیفیت و صحت اگر در کتابخانه های اکابر و اعظام عالم بجویند - اگر چه به حسن خط و تذهیب و تقطیع و افزونی ثمن و قدم زمان تحریر، تفوق داشته باشد - اغلب آن است که نسخه متّصف به این صفات کمال معنوی یافت نشود؛ چه اعتقاد بنده نحیف و ذرّه ضعیف عبداللطیف بن عبدالله العباسی - عفی عنهما - که راقم این حروف و ساطر این سطور و متّبع و مصحّح این مثنوی است، آن است که در زمان حضرت سلطان العاشقین، برهان المحقّقین، شمس الواصلین، حسام الطالبین، صلاح المسلمین، اسوة السالکین، قطب العارفین، قدوة المدقّقین، وارث حقایق کمل المرسلین، مولانا جلال الدین محمد رومی - نورالله مرقده الی یومنا هذا - دست سعی و اجتهاد احدی به این طریق، برده سقم و خطا از روی شاهد این کتاب بر نداشته و به این روش مستقصی در تحقیق و تصحیح و تنقیح این نسخه - من اوله الی آخره - نکوشیده و به این مثابه تأکید و نقید نورزیده و چندین نسخه که اعزّه بر صحت و درستی آن اعتقاد و اعتماد تمام داشتند دیده شد، هیچ کدام صد یک در این مراتب مذکوره به نظر در نیامد. مولوی اعظم، در اول دیباجه دفتر اول مرقوم کلک حقیقت سلک گردانیده اند که مثنوی اصول اصول اصول دین و یقین - وفقه الله الاکبر و شرع الله الازهر - است و اکثر قصص و داستانهای این کتاب حقایق نصاب، موافق به نصوص قرآنی و احادیث نبوی و مسایل فقهی و قواعد کلامی و اقوال اولیا و احوال اصفیاست و چون فارسی است و به جهت تشحید خواطر خوانندگان و استبشار ایزد متّان، قالب افسانه و حکایات را روپوش حقایق و معارف الهی و کونی گردانیده، مغز معانی را در قشر الفاظ و پیمانه قصّه و حرف ریخته اند؛ چنانچه خود می فرمایند:

خوشتَر آن باشد که سَر دلبران گفته آید در حدیث دیگران
ای برادر قصّه چون پیمانه است اندرو معنی مثال دانه است

دانه معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمانه را گر گشت نقل
 هرکس افسانه بخواند افسانه است آنکه دیدش نقد خود مردانه است
 آب نیل است و به قبطی خون نمود قوم موسی را نه خون بود آب بود^۱
 و جهت امتحان طالبان صادق به مقتضی کریمه: «لیبلوکم [ایکم] احسن عملاً»^۲، به سنت
 الله تَشَبَّهَتْ وَ تَمَسَّكَ جَسْتَه، در ذکر قصص به مدلول: «الارطب و لایابس الافی کتاب مبین»^۳
 و مفهوم: «و لقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کلّ مثل»^۴، خواسته‌اند تتابع و توافق
 به سیاق کلام معجز نظام ربّانی محصل گردد و سخن به چندین درجه نازک و باریک شده
 و به غایت دقیق و رقیق گشته؛ چه در هیچ یکی از کتب مبسوط علمی هیچکدام از فضلا و
 علماء با الله که: «و الراسخون فی العلم»^۵، در حق آنها وارد است به این شرح و بسط و این
 توضیح و تنقیح، اعتقادات حقیقه را مدلل و مشخص ساخته و الزام معتزله و جبری و
 قدری و فلسفی و دیگر مبتدعان و مخالفان ملت بیضا نداده. و خیلی مهارت و ممارست
 در علوم معقوله و منقوله و مناسبت ظاهری و باطنی به اصطلاحات صدق آیات علم
 تصوف و حقایق و دقائق آن باید؛ تا کسی ظاهر آن را در نیابد و یک گونه ربطی تواند داد،
 تا به بطون و مکنون آن چه رسد! عوام بل خواص، بی غور به غوامض حالی و قالی آن
 نمی‌توانند برد و اگر بعضی به قدر حال اطلاع یافته باشند، از بحر قطره‌ای و از بصره
 نمره‌ای بیش نیافته‌اند.

این رسولان ضمیر راز گو مستمع خوانند اسرافیل خو
 نخوتی دارند و کبری چون شهان چاکری خواهند از اهل جهان

۱- شوی معوی، ج ۱، بیت ۱۳۶؛ ج ۲، بیت ۳۶۲۲-۳؛ ج ۲، بیت ۳-۳۲.

۲- از نسخه مجلس شورای اسلامی افزوده شد.

۳- هود (۱۱)، آیه ۷: «نا شمارا بیازماید که کدامتان نیکوکار تریده».

۴- الانعام (۶)، آیه ۵۹: «نه هیچ تری و نه هیچ خشکی مگر آنکه در نوشته‌ای است روشن [روح محفوظ]».

۵- الاسراء (۱۷)، آیه ۸۹: «و براستی در این قرآن برای مردم از هر گونه مثال آورده».

۶- آل عمران (۳)، آیه ۷: «و آنان که در دانش استوارند».



تا ادبهاشان بجا گر ناوری از رسالتشان چگونه بر خوری
 کی رسانند آن امانت را به تو تا نباشی پیش شان راکع دو تو
 هر ادبشان کی همی آید پسند کامدند ایشان زایوان بلند^۱

کمترین معتقدان این کتاب - به قدر مقدور و سیاق طاققت - تتبع و تفحص نموده، اکثر جاها که حضرت مولوی به طریق اقتباس و اشاره به آیه کریمه فرموده‌اند، آن آیه را از مصحف مجید و فرقان حمید برآورده با قید سوره و سیپاره که متفحصان شأن و نزول در پیدا نمودن آن تردد نکشند.

[و اگر سهوی یا خطایی به مرور ایام از کتاب واقع شود به آن رجوع نمایند و در تصحیح لفظ و اعراب قرآنی درنمانند].^۲ بر حواشی ایراد نمود و هر جا تصریح و تذکار آیه متینه شده بود، ترجمه و تفسیر و مفهوم آیات معجز سمات قرآنی را به نظم درآورده‌اند رجوع به تفاسیر حقایق پذیر نموده، موافق قصه آیات را پیدا کرده نوشت. و همچنین احادیث حضرت رسالت پناه نبوی - علیه من الصلوة اکملها و اتمها - و اقوال اولیا و ازکیا که ایات قدسی آیات مثنوی مطابق آن واقع شده و فی الحقیقت ترجمه و مفهوم آن است، تحقیق کرده به تحریر درآورد و دیباجه‌های دفاتر سته که در اصل بیشتر آن عربی است و تصحیح آن به منزله سته ضروریه صحت وجود مثنوی و از غایت اغلاط و تحریف کتاب غفلت انتساب کمال نسقم داشت و در چندین نسخه که دیده شد صحیح و درست به نظر درنیامد، و عنوان داستانها و حکایات که عبارات به اشارات آن [هم آ] مأنوس الاستعمال نیست و اکثر غلط و سقیمه بوده، درست نموده و لغات غریبه عربیه و الفاظ عجیبه عجمیه و اصطلاحات آن که جامع السنه مختلفه و اقوال متنوعه است و ایراد آن لایق به شأن و حال مستعدان مطالعه این کتاب دانست - نه عامیانه و مبتدیانه - از

۱- مثنوی معنوی، ج ۳، بیت ۹-۳۶۰۵.

۲- نسخه مح

۳- همان

قاموس و صراح و کنزاللغه و نهایه جزوی و فرهنگهای معتبره فارسیه و سماع ثقات قدسیه مشخص نموده، هر جا ضرور دید، با فواید و عواید دیگر قید کرد و اختلاف نسخه که در ابیات ظاهر گشت، هر کدام را بر حسب سلامت کلام و تناسب الفاظ و جزالت معنی و توافق طرز و اصطلاح مثنوی اولی و انسب فهمید اختیار نموده، مسلم و مقرر داشت و آنچه سست [و^۱] از روی تحریف کاتبان یافت، ترک نمود.

و بعضی ابیات مشکله فارسی که به اعتقاد این اقل العباد، معانی آن خالی از خفای نبود و محتاج به تشریح و توضیح می دانست، درخور دانش فاطر و دریافت ناقص خود در هر دفتر بر حاشیه همان بیت تشریح داد و ابیات عربی را هم آنچه ضرور می دانست و خالی از اغلاق لفظی نبود، ترجمه نوشت.

[و در تحت حواشی لفظ من لطائف المعنوی که واردات و تحقیقات طبع ناقص این ذره حقیر به آن مسمی گشته قید نموده، در زیر تحقیق لغت علامت لطا که کنایت از لطائف اللغات باشد، این نحیف در لغات مثنوی مدون ساخته و فواید و قیود ضروری دیگر را مرقوم گردانید. اگرچه بر ناقدان بصیر، طرز کلام هر کس ظاهر است و طبع سلیم و ذهن مستقیم خود تفرقه سره از ناسره می کند، لیکن چون از بعضی بوالفضولان مقلد تصرفات بی موقع مشاهده افتاد، معلم ساختن حواشی و لغات و فواید ضرور دانست. اگر احياناً غیری از عندیات خواهد چیزی نویسد، بی تأمل بر صیرفیان رشته بازار سخندانی ظاهر گردد که از تحقیقات اقل العباد نیست. و بر بعضی ابیات که در کتاب قید نموده شد، عبارت «ز» زایده است که به طرز و اصطلاح مثنوی مناسبت ندارد و هر جا در تحت حرفی «ع» نوشته شده، کنایت از عربی و هر جا «ف» فارسی و هر جا «مص» مراد مصدری است^۲]. و به استدهای جمعی از اخوان الصفا و خلان الوفا، شرح ابیات مشکله فارسی و ترجمه اشعار مفصله عربی و آیات معجزه سمات قرآنی و احادیث متبرکه نبوی



و اقوال اصغیا و اولیا که بر حاشیه این نسخه شریف ایراد یافته بود، علیحده نیز به قید داستان و بیت - دفتر دفتر، جدا جدا - تدوین نموده، نسخه بر نسخه ترتیب داد که مختصری باشد مفید، جهت استفاده طالبان این مقصد و ملخصی باشد مفیض، جهت انتفاع پژوهندگان این مطلب و آن را به لطائف المعنوی من حقائق المثنوی مسمی ساخت. [و فرهنگ لغات این کتاب را نیز علیحده جمع نموده به لطائف اللغات موسوم گردانید^۱]. و چون نسخه اول که آن را ام المثنویات توان گفت و بی تکلف آن نسخه کریمه را همان حقی که مادر را در پرورش طفل می باشد بر جمیع مثنویات ثابت و محقق است و آن قدر که در امکان بشری و قدرت انسانی گنجد و میزان طباع سلیمه و اذهان مستقیمه سنجد، سعی در صحت لفظ و معنی این نسخه به کار رفته و دقیقه ای از دقائق احتیاط فرو گذاشت نشده. امید که در نظر ارباب بصیرت و بصر اصحاب خبرت، مقبول و مستحسن درآید و اگر به مقتضی بشریت در جایی خطای و زللی ظاهر شود به ذیل عفو بپوشند و بعد از تأمل و تدبیر در اصلاح آن کوشند.

غلام همت آن عارفان با کرم که یک صواب بینند و صد خطا بخشند اکنون کلمه چند جامعه از احوال حضرت مولوی اولوی و حقیقت مثنوی معنوی که چون قرآن پارسی گفته شده و حضرت مولوی خود در حق مثنوی به این طریق فرموده اند که:

گر شود بیشه قلم دریا مدید مثنوی را نیست پایانی پدید آ
 کریمه: «ولو أنما فی الارض من شجرة اقلام و البحر یمده من بعده سبعة ابحر ما نغدت کلمات الله^۲» مصداق حال او می تواند بود. ضرور است که بر صفحه صدق بنگارد و به این وسیله خود را در معرض خریداران یوسف مصر حقیقت درآرد. و هر چند علوشان و

۱- نسخه مخ. ۲- مثنوی معنوی، ج ۶، بیت ۲۲۲۷.

۳- لقمان (۳۱)، آیه ۲۷: «و اگر هر چه درخت در زمین است قلم گردد و دریا مرکب. و هفت دریای دیگر از پس [بابودی] آن بیفزایندش [و با آن بنویسند، کار نوشتن] سخنان خدا، پایان نیابد.»

سمو مکان حضرت مخدومی مولوی و حالت و رتبت مثنوی معنوی از آن ارفع و اعظم است که هر پشه در هوای فضای آن تواند پر زد و هر مور ضعیفی در وادی اظهار و اعلان آن تواند قدم راند، حالت آن مولوی را به سه چهار فقره جامعه که جامع فضایل صوری و معنوی مولانای نورالدین عبدالرحمن جامی - نورالله مضجعه - در نفحات الانس ابراد نمود، اکتفا کرد و رتبه مثنوی را به تیبان وجوه و اسرار تأسیس آن بر شش دفتر که به خاطر ناقص اقل العباد رسیده و تا امروز کسی در این معانی نسفته و دست تصرف هیچ ذی ادراکی نقاب حجاب از روی شاهد بکر این مطلب برنداشته و از اتفاقات حسنه آن هم شش واقع شده، احصا نمود. فقرات صدق آیات نفحات آنکه، از شیخ مؤیدالدین چندین سؤال کردند که خدمت شیخ صدرالدین قونبوی در شأن خدمت مولوی چه می گفت؟ گفت: والله، روزی با خواص یاران - مثل مولانا شمس الدین و فخرالدین عراقی و شرف الدین موصلی و شیخ سعید فرغانی و غیرهم - نشسته بودند، سخن از سیرت و سریرت مولانا بیرون آمد. حضرت شیخ فرمود: اگر بایزید و جنید در این عهد بودندی، غاشیه این مرد، مردانه برگرفتندی و منت بر جان خود نهادندی. خوان سالاری فقر محمدی نصیب اوست. ما به طفیل وی ذوق می کنیم. همه اصحاب انصاف دادند و آفرین کردند. بعد از آن شیخ مؤیدالدین گفت: من نیز از جمله نیازمندان آن سلطانم و این بیت بخواند:

لو كان فينا لآلوهة صورة
هي انت لاكني ولا اتردد

و از وجوه سته مذکوره دفاتر سته اول آنکه، چون ایجاد عالم کون و فساد نمودی، آیه کریمه: «ان ربکم الذی خلق السموات و الارض فی سته ایام ثم انشوی علی العرش» در شش روز شده و در هر روزی به موجب نص: «قل انکم لتکفرون بالذی خلق الارض فی

۱- اعراف (۷)، آیه ۵۴، بونس (۱۰)، آیه ۳، همانا پروردگارتان خدایی است که آسمانها و زمین را در شش روز بیافرید سپس بر عرش برآمد.



یومین و تجعلون له انداداً ذلك رب العالمين و جعل فيها رواسی من فوقها و بارك فيها و قدر فيها اقواتها فی اربعة ايام سواء للمساكين ثم اشترى الى السماء و هی دخان فقال لها و الارض اتينا طوعاً و كرهاً قالنا اتينا طائعين فقضيهن سبع سموات فی یومین^۱ « یک عالمی از عوالم خلقی خلعت خلقت پوشیده؛ چه به قول بعضی از ثقات مفسرین در روز یکشنبه، ماده ارضیات که عالم عناصر باشد، در روز دوشنبه صور جسمیه که آن جبال و معادن و غیرها باشد، خلق فرموده و روز سه شنبه حیوانات و روز چهارشنبه اقوات آنها که عبارت از نباتات است، آفریده شد و در روز پنجشنبه افلاک و املاک و روز جمعه کواکب و باقی امور سماوی ایجاد یافته. حضرت مولوی را به مقتضی حکمت الهی، مبسوط بر شش دفتر گردانید که هر دفتری به ازای یومی از ایام سنه خلقت بوده باشد.

دوم، چون وجود انسان که عالم صغیر عبارت از آن است و هر چه در عالم کبیر خلق شده، نمودگی از آن در عالم صغیر هست به موجب نص قرآنی که: «ثم خلقنا النطفة علقه فخلقنا الملقه مضغه فخلقنا العظام فكسونا العظام لحماً ثم انشأناه خلقاً آخر فبارك الله احسن الخالقين^۲» و کریمه: «هو الذي خلقكم من تراب ثم من نطفة ثم من علقه ثم يخرجكم طفلاً ثم لتبلغوا اشدكم ثم لتكونوا شيوخاً^۳»، از روی اعتبارات سنه مذکوره مرکب از شش

۱- فضلت (۲۱)، آیه ۹-۱۲: «بگو: آیا شما به آن [خدای] که زمین را در دو روز بیافرید کافر می شوید و برای او همتایان می سازید؟ این است پروردگار جهانیان و در آن کوههایی استوار بر روی آن پدید آورد و در آن برکت نهاد و روزیهاش را در آن در چهار روز به اندازه مقرر کرد. بکسان و درست برای خوانندگان. سپس به آسمان پرداخت و آن دودی بود، پس به آن و به زمین گفت: خواه یا ناخواه بیایید. گفتند: فرمانبردار آمدیم. آنگاه آنها را در دو روز، هفت آسمان ساخت.»

۲- المؤمنون (۳۳)، آیه ۱۴: «آنگاه نطفه را خون بسته ای ساختیم و آن خون بسته را پاره گوشتی کردیم و آن پاره گوشت را استخوانها گردانیدیم، و بر آن استخوانها گوشت پوشانیدیم؛ سپس او را به آفرینش دیگر باز آفریدیم. پس بزرگ و بزرگوار است خدای یکتا که نیکوترین آفرینندگان است.»

۳- طاهر (۲۰)، آیه ۶۷: «اوست آن [خدای] که شما را از خاک آفرید، پس از آن از نطفه و سپس از خون بسته، آنگاه شما را کودکی خرد بیرون آورد، سپس تا به جوانی و نیرومندی خود برسید و سپس تا پیر شوید.»

جزو شده، مولوی هم به متابعت سنت الهی وجوه مثنوی را شش جزو که عبارت از شش مجلد باشد مرکب ساخت.

سیوم آنکه، در اصطلاح صوفیه صافیه کلیات مراتب وجود به قول اصح اکثر این طبقه، شش است؛ احدیت که عبارت ذات فقط است و به عالم غیب نیز مسمی می‌گردد. [و به قول بعضی وحدت که مسمی به تعین اول و برزخ کبری و قابلیت محض می‌شود] و واحدیت که اعتبار ذات است به اسماء و صفات تفصیلاً و ارواح مجردة که عبارت از عقول عالیه و ارواح بشریه است و ملکوت که حاوی نفوس سماویه و بشریه است و آن را عالم مثال هم گویند و عالم ملک که کنایت از اجسام و اعراض باشد و به عالم شهادت نیز مسمی می‌گردد و عالم انسان کامل که مجلی جمیع مراتب است و مولانا جامی بجمعیت تلك الحضرات در رباعیات تفسیر می‌نماید. حضرت مخدومی کتاب خود را مبتنی بر حضرات سته گردانیده تا هر حضرتی از حضرات این کتاب میمنت نصاب، هر مرتبه از مراتب سته وجود را بر صفحه ظهور و بیان نگارد و تبیان اسرار و حقایق آن نماید.

چهارم آنکه، چون عالم مشتمل بر جهت سته است - فوق، تحت، قدام، خلف، یمین، یسار - مثنوی را محتوی بر مجلّدات سته گردانید تا هر جلدی بیان اسرار جهتی از جهات سته را شامل باشد؛ چنانچه در اول دفتر سادس می‌فرماید:

ای حیات دل حسام‌الدین بسی میل می‌جوشد به قسم سادسی

شش جهت را نورده زین شش صحف کی یطوف حوله من لم یطف^۱

پنجم آنکه، نزد ارباب سیر و سلوک معنوی تا بر اطوار سیه که طبع و نفس و قلب و روح و سر و خفی و اخفی است عبور و مرور واقع نشود، مقرر است که سالک به مراتب علیا واصل نمی‌گردد و صوفی به منتهای مطلب خود نمی‌رسد. از آن جمله، عبور بر



اطوار سته در حیث امکان بشری به عنایت ایزدی می‌گنجد و طور سابعه که اخفی است، موقوف به موهبت خاص است و به برکت و قوت سیر اطوار سته عروج بر مدارج [و^۱] صعود بر معارج آن میسر می‌شود. هر ظعنی از دفاتر سته مثنوی، اشعار اسرار یک طوری از اطوار سته می‌نمایند و همان قسم که ترقی و تصاعد به طور دیگر روی می‌دهد، در این کتاب هم غواص بحر معنوی را درّی تازه و گوهری بی‌اندازه از هر جلد به دست مراد در می‌آید و صعود بر مراتب حقایق و معارف محصل می‌گردد و سخن درجه درجه و طبقه طبقه بالا می‌رود و به نیروی مطالعه این شش دفتر و تیسیر مطاوعت و متابعت اسرار آن، بی‌شک سعادت عبور بر طور هفتم که اعلیٰ و اخفی مراتب سلوک است، آسان می‌شود. و اگر سیر و سلوک معنوی را به طور حضرات خواجه‌های نقشبندیه -رحمهم الله تعالی- که ایشان از قلب شروع در سیر و سلوک باطنی می‌فرمایند و نزد ایشان اطوار سته معتبر است اعتبار نموده شود، این تکلفات در کار نیست و تشبیه تمام‌تر می‌شود. ششم آنکه، العلم العلمان: علم الادیان و علم الابدان؛ واقع شده و علم ادیان به صحت ابدان موقوف است و لهذا حفظ بدن واجب آمده و آن موقوف به مراعات سته ضروری مشهوره است که در کتب حکمت به این طریق ذکر یافته؛ اسباب الضروریة سته: اجناس احدھا الهواء المحیط بالابدان؛ و ثانیها ما یوکل و یشرب؛ و ثالثها الحرکت والسکون العذبان [البدیان؟]، و رابعها الحرکت والسکون النفسانیان؛ و خامسها النوم والیقظة؛ و سادسها الاستفراغ والاحتیاس. همچنین اطمان سته مثنوی از سته ضروریة وجود دین محمدی و اطلاع بر اسرار آن، از شرایط استحکام و ارکان یقین ملت احمدی است و تا کسی از مکنونات و مطویات معادن و مخازن سته مثنوی مطلع نگردد، صحت اعتقاد و اصول دین و یقین به اعتقاد بنده -تفصیلاً و تکمیلاً- او را محصل نمی‌آید. وللتاسر فیما یعشقون مذاهب.



و آنکه ناموزونان و بی‌اصولان عالم سخنرسی در حق حضرت مولوی بنابر ناسخنگی و سخافت طبع این اعتقاد دارند که در مثنوی رعایت قافیه منظور نداشته، از ضابطه ظاهر شعر بعضی جاها تجاوز و عدول ورزیده باشند و این دو بیت را که هنگام سکر و بحران مثنوی حقیقت از آن لایعقل سغراق [مستغرق؟] عشق ایزدی صادر شده، از روی نافهمیدگی و ناقص طبعی مستند و متمسک دور از کار خود می‌گردانند که:

قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
کیف یأتی النظم لی والقافیة بعد ما ضاعت اصول العالیة^۱

همانا دلیل ناموزونیت و بی‌قافیگی وجود آن جماعت تواند بود؛ چه در کل مثنوی حین تکرار مقابله و مطالعه به امعان فکر و نظر قافیه سنج حضار و اهالی محفل حقیقت آیین مقابله و ملاحظه نمودند، هیچ جایی قافیه و بی‌قاعده مجوزه اهل این فن به نظر در نیامده و ذره‌ای [از] حاده سلاست و فصاحت و بلاغت و تناسب الفاظ و قواعد مقرره شعری تخلف و انحراف ظاهر نگشت. و اگر از این عالم چیزی در نسخ سقیمه بوده باشد، غلط راقم و تحریف کاتب و نافهمیدگی قاری و تجنیس خوانی و تصحیف دانی از فهم و ادراک عاری خواهد بود؛ مثل این دو بیت که در دفتر دوم در آخر داستان مشورت خدای تعالی واقع شده:

یک زمان بگذار ای همره ملال تا بگویم وصف خال از آن جمال
در بیان ناید جمال خال او هر دو عالم چیست عکس خال او^۲

لفظ خال در مصرعین بیت اخیر اگر به یک معنی واقع شود، خلاف قاعده مقرره قافیه است و ظاهرینان عالم شعر فهمی، این را بی‌قافیه می‌نامند. اگر یکی را به (خای معجمه) و دیگری را به (خای مهمله) خوانده شود، اطلاق لفظ حال که به جهت تحول

۱- مثنوی معنوی، ج ۱، بیت ۱۷۲۷، ج ۵، بیت ۱۸۹۳.

۲- همان، ج ۲، بیت ۹۱-۹۰.



مسمی به حال شده، به ذات پاک ذوالجلال که محوّل الاحوال است تا حال کسی نکرده و نمی تواند کرد؛ چنانچه مولوی در دفتر سیوم در داستان مشغول شدن عاشق به معشوق می فرمایند:

آنکه او موقوف حال است آدمیست کو گهی افزون و گاهی در کمی است
آنکه گه ناقص، گهی کامل بود نیست معبود خلیل اقل بود^۱

و حال آنکه هر دو به (خای معجمه) است و هر کدام معنی علیحده دارد؛ چه خال به اصطلاح صوفیه مرتبه‌ای است از مراتب یقین حق، چنانچه شمس‌الدین محمد مغربی می گوید:

فالكون خال قد بدا من خذه و لقد تجلی خذه من خاله

پس خال اول، در بیت حضرت مولوی به معنی گونه باشد که عبارت از اعتبار حسن وجود است و خال ثانی، به معنی یقین حق. هر گاه اختلاف معنی در خالین ثابت گشت، قافیه درست باشد. و اگر به (خای مهمله) خوانده، حال را به معنی شأن مراد داشته شود هم می شود. و در این صورت در تقدیر هم تخفیف حاصل می آید و به این قدر تکلف احتیاج نمی افتد. و در این بیت که در بیان مثال ظن و یقین در علم، در ورق بیست و پنجم دفتر سیوم:

او نیفتد در گمان از طعن شان او نگرود دردمند از طعن شان^۲

طعن اول، به معنی طعن زدن و طعن ثانی، به معنی نیزه زدن است. و اگر ضمن به (ضاد معجمه) و (عین مهمله) که در لغت به معنی کینه آمده خوانده شود هم به حسب معنی و هم به حسب قافیه درست است. و نیز این بیت که در دفتر اول در داستان رنجیدن شیر از دیر آمدن خرگوش واقع شده:

۱- مثنوی معنوی، ج ۳، بیت ۱۲۲۵ و ۱۲۲۹ [با اختلاف مصرع اول: آنکه یک دم کم دم کامل بود

۲- مثنوی معنوی، ج ۳، بیت ۱۵۱۹ (بکلسون)]

پوست باشد مغز بد را عیب پوش مغز نیکو را ز غیوت عیب پوش^۱

عیب اول، به معنی نقص [و عیب ثانی در لغت به معنی بقچه و پرده؛ چه در مصرع اول، عیب به معنی نقص درست می آید^۲]. ثانی بر تقدیری که به (عین مهمله) خوانده شود، اصلاً به این معنی درست نیست؛ چه مغز نیکو را که از غیرت باید محفوف ساخت عیبی نمی باشد و عیب را در آن راه نیست و همین معنی پرده، پرده پوش غیب این معنی می گردد. و اگر به (غین معجمه) خوانده، غیب را به معنی پرده و نهان مراد داشته شود هم وجهی دارد و به این قدر تکلف احتیاج نمی افتد. و ظاهر بینی اگر از لغت خبر نداشته باشد و تفاوت نقطین در معنی در نیاید و این ابیات را بی قافیه گوید، دلیل بر بی قافیگی اوست نه مثنوی. در این صورت اعتراض ارباب مجاز بی موقع و بی جا است؛ مجملاً امثال این ابیات را به محفل مجاز سخن رسی و قافیه سنجی فرود آوردن و بر این طور بزرگی که ظاهر الفاظش این همه اغلاق حالی و قالی داشته باشد، اعتراض نمودن به غیر از سخافت عقل و نادانی ثمره نمی بخشد و سوای ورود اعتراض بر معترض نتیجه نمی دهد. بی شایبه تکلف و غایله تعسف و اغراق سخن و مبالغه تکلم و قطع نظر از لذات معانی بکر و حسن شواهد فکر، ظاهر الفاظ مثنوی آن قدر لطافت و حلاوت دارد که بعد از تذکار آن اگر مدتی کام و دهان خود را قاری بلیسد و سامع تکرار مسموعات نماید، احساس عذوبت و شیرینی در ذایقه و سامعه خود می کند و اثر ذوق و شوق آن در باطن صاحب ذوق باقی می ماند.

آب حیوان خوان، مخوان این را سخن روح نو بین در تن حرف کهن^۳

هر گاه اهل مجاز را از تکرار و تذکار این عارف ایزدی این همه ذوق و لذت حلاوت بخش کامروا گردد، آنها را که محرم این اسرار و مقرب این درگاهند، از مطالعه و مشاهده این نگارخانه چین حقایق چه لذتها و حلاوتها خواهد بود!

۱- مثنوی معنی، ج ۱، بیت ۱۰۹۸.

۲- نسخه مع

۳- مثنوی معنی، ج ۱، بیت ۲۵۹۶.



تاچه یا پهناست این دریای عشق تاچه لذتهاست در سودای عشق^۱

❖

لذتی دارد این سخن تازه که برون شد، همی زاندازه

و نیز بعضی را گمان آن باشد که ابیاتی که در این مثنوی نسبت به مثنویهای دیگر افزوده و به حسب کمیت زیاده بر دو هزار بیت بر اکثر نسخ مزیت حاصل نموده، الحاقی است. و بعض آن، شعر سلطان ولد - ولد خلف حضرت مولوی - می تواند بود؛ حاشا که چنین باشد! این ابیاتی که در حین تکرر مقابله از نسخ دیگر بر حاشیه نوشته به متن درآورده شده، همه به حسب سلاست و جزالت و ربط و مناسبت لفظی و معنوی از عالمی است که دانه از تسیحی یا نگیینی از نگین دانی یا ورقی از کتابی یا جزوی از اجزای خاتم بندی یا عضوی از اعضای بدنی افتاده باشد و استادان کامل صناعت ماهر به حسن سعی و نیروی کاردانی، افکار دقیق و آرای رقیق را باهم رفیق گردانیده، دریای بی پایان عالم تنیع و تفحص را برهم زنند و به غواصی طبیعت دژی برآورده، در رشته حقیقت کشتند؛ یا نگین را در نگین دان نشانند؛ یا ورق را نوشته در کتاب به محلش گذارند؛ یا جزو خاتم را در مکانش نصب کنند؛ یا جبر کسر و نقص عضو بدنی نمایند؛ گنجایش دارد که ارباب بصیرت که سالها اوقات شریفه خود را صرف تحقیق و تشخیص اصطلاح و طرز این کتاب حقیقت قباب نموده، مکرر در ملازمت بزرگان این فن سند کرده باشد و در اصل خلاصه عمرشان به سخن پژوهی و سخن شناسی و تفرقه حسن و قبح مراتب سخن رسی بذل باشد. از طرز خاص مثنوی که آیه: «قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی ان یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لوکان بعضهم لبعض ظهیراً»^۲ در امتیاز

۱- مثنوی معنوی، ج ۱، بیت ۱۱۰۹ [در نسخه نیکسون: تاچه عالمهاست در سودای عقل/تاچه با پهناست این دریای عقل]

۲- الاسراء (۱۷)، آیه ۸۸: «لگو، اگر آدمیان و پریان فراهم آیند تا مانند این قرآن بیارند هرگز مانند آن نیارند هر چند بوهی از آنان بار و همپشت برخی باشند».



مصدق حال آن می‌تواند بود و هیچ فردی از افراد انسانی را بعد از مولوی آن حالت و رتبت و قدرت نصیب نشده که مثل این می‌تواند گفت و اگر می‌بود، چنانچه خمس و کتب دیگر را مردم جوابها گفته‌اند - اگرچه آن هم مثل آنها نیامده - این را هم جوابی می‌بود تا سخن الحاقی دیگران که به عینه از عالم بیته و رقعہ بر جامهٔ زریفت خلافت و رکاکت آن ظاهر است، تفرقه و تمییز نتوانند کرد و هر چه از این عالم باشد به میزان طبیعت ناستجیده طبع سلیمه و اذهان مستقیمه تجویز تحریر و تصدیق تسطیر آن تواند نمود. هر کس این ظن در حق ابیات زیادتی این مثنوی داشته باشد، محل ورود «ان بعض الظن اثم»^۱.

منگر این حرف این دم در نظر شد ممثل سونگون اندر سقر
ای حسام‌الدین تو دیدی حال او حق نمودت پاسخ احوال او^۲

لله الحمد والمِنَّة که این بی‌بضاعت عاصی اگرچه در عنفوان شباب و ربیعان جوانی به تنوع اشعار آبدار شعرای نامدار متقدمین و فصحای عالی‌مقدار متأخرین که بیشتر آن محتوی بر مدح و ثنای سلاطین و ملوک و تعریف خط و خال شاهدان دنیوی است و تحریر و تألیف دیباچهٔ بتخانه و تزئین و ترتیب شمسهٔ دیوان که منتخب آخوند مولانای محمد صوفی است و تبیین و تشریح احوال شعرای آن برداخت و در انشا و مقامات انشاء رسایل و خطب ظاهری کوشید و اوقات شریفه را که مانند عمر بدلی ندارد بلاطایلات و مزخرفات عالم قال صرف نمود، اما در آخر به رهنمونی و مساعدت سعادت و هدایت بخت و دولت به توفیق تعمیر کعبهٔ مقصود و قبلهٔ مراد که عبارت از تصحیح و تنسیح و تلمذ مثنوی مولوی و تسطیر این دیباچه که مسمی به مرآت المثنوی است و به مدلول کریمه: «و من دخله کان آمناً»^۳ هر که به این کعبه پناه برد و توسل

۱- الحجرات (۴۹)، آیه ۱۲: «از بسیاری از گمانها دور باشید، زیرا برخی از گمانها گناه است».

۲- این ابیات در از دریا به دریا یافته شد.

۳- آل عمران (۳)، آیه ۹۷: «و هر که در آن خانه درآید ایمن است».



جست، از تسویلات نفس و شیطان امن و نجات یافت، از مخاطرات و مخاوف دنیوی و عقبی است، موفق گشت و عاقبت محمود گردیده، انجام کار و مآل حال این تباهاکار بر خیر و صلاح و فوز و نجاج منجر شد. امیدوار است که جمیع قاریان و طالبان اسرار این مطلع انوار ایزدی به بهره وافر و حفظ کامل فایز گردند و به صدقه ایشان نیازمند هم ایمان عطا می‌دهی از فریب آباد دنیا بیرون برده، عاقبت محمود و خاتمت مسعود بیاید. ان شاء الله تعالی. و چون در کمیت ابیات و نثر عنوانهای مثنوی اختلاف روایات بود و تعدد و تعداد اعداد بر السنه و افواه خاص و عام مذکور می‌گشت و این به تجربه و تتبع مشخص شد که دیگریتی که قابل نوشتن باشد خارج این مثنوی نمانده و اگر احیاناً ظاهر شود، متروک و مطرود ارباب تتبع و اصحاب حقیقت خواهد بود، ابیات و نثر عنوانهای هر دفتر را از قرار واقع تعداد نموده، بر پشت هر دفتر نوشت و میزان هر شش دفتر را بالا برده، بر پشت کل کتاب تحریر نمود که بر محاسبان و متفحصان دفاتر حقایق روزگار کمیت منظوم و مثنوی مثنوی محقق گردد و ترددی و اختلافی باقی نماند. و نیز چون مثنوی بحری است زخار و دریایی است ناپیداکنار و هر کس را اطلاع و استحضار بر جزئیات آن نه؛ که به غواصی طبیعت درّی از بحار سته آن تواند برآورد و به نیروی قوت حافظه هر قصه و داستانی که خواهد فی الفور تواند پیدا کرد و داند که در کدام دفتر است و کجا واقع شده. و از زمان نظم مثنوی که در ششصد و شصت و دو هجری واقع شده، در اول دفتر دوم حضرت مولوی ایراد فرموده‌اند:

مطلع تاریخ این سودا و سود سال هجرت ششصد و شصت و دو بود^۱

در این تحقیقات و تنقیحات جرح و تعدیل بسیار یافته و مغشوش شده بود، بر حواشی ابیات و آیات و احادیث و لغات و اختلاف نسخ درهم گشته و از خلف صدق که باعث بقا و موجب ابقاء نسخ می‌گردد و «الباقیات الصالحات»^۲ به قولی مفسر از آن است، لابد بتاثر

۱- مثنوی معنوی، ج ۲، بیت ۷.

۲- الکهف (۱۸)، آیه ۲۶: «و کارهای نیک پایدار».

آن از روی آن یک دفعه نسخه مسلّمه پی کاتبی که مثنوی دان و مثنوی خوان و چند مرتبه طرف مقابله و حریف مذاکره بود، پاکیزه نویسانیده، آیات مسلّمه حواشی را به متن درآورد و آیات و احادیث و اقوال و لغات را بر حاشیه به قید هندسه که معلوم شود که هر آیه و حدیث و قول و لغت به کدام بیت متعلق است مسطور گردانید. دفعه خامسه آن نسخه مسلّمه را با نسخه اصل که به اعتقاد بنده در صحت آن شک و ریب نمانده بود، با سه چهار نسخه دیگر مقابله نمود و این نسخه ناسخه را از روی نقل که به منزله اصل بلکه بهتر از اصل به مراتب شده بود به تحریر درآورده، باز مقابله نمود که سعادت ششم مقابله و تکرار که نوربخش شش جهت عالم همان تواند بود، در این مرتبه بتوفیق الله تعالی و عونه محصل و محقق گشت. و نیز بعد از فراغ این مقابله‌ها، چون تذکار و تکرار مثنوی این نیازمند را به منزله غذای طبیعت و قوت روح شده و مطالعه و مذاکره آن صیقل زنگ زدای آینه خاطر است و از کتب متفرقه که ارباب ارشاد در ابتدای سلوک جهت مسترشد برای تذکره قرار داده‌اند، از مثنوی شوق انگیزتر و شورآمیزتر کتابی نیست، چند مرتبه دیگر - چه به طریق دعوت که از اکابر به آن مأذون گشته و چه بر سبیل شوق و ذوق باطن - عبور و مرور در واقع شده که هر عبوری در تصحیح و تنقیح و تشریح و بی‌شک شیرین ساختن خرده‌کاریهای لفظ و معنی، دخل تمام داشت.

بر ملولان این مکزّر کردندست نزد من عمر مکزّر بردنست

شمع از برق مکزّر بر شود خاک از تاب مکزّر زر شود^۱

استدعا و التماس از مطالعه و مقابله و مباحثه کنندگان این مخزن اسرارالهی و نقّادان و صیرفیان این نقود عوارف معارف نامتناهی آن‌که، چون این کتاب حقیقت نصاب به حسب غموض معانی غامضه حکم طلسم ربّانی دارد و در معنی، قرآن فارسی است و حکیم سنایی - علیه الرحمه - این سه بیت که:

۱- مثنوی معنوی، ج ۳، بیت ۳-۲-۳۶۰.



کردی از نیستی به من نسبتی دیو قرآن چارسی لقبش
 چون ز قرآن گذشتی و اخبار نیست کس را برین نمط گفتار
 گویمت گر کنی ز من تو سؤال این نکوتر بسی ز سبع طوال^۱

اگرچه درباره حدیقه الحقیقه فرموده‌اند، اما در این باب بیشتر صادق می‌آید و آنچه بالقوه آن بوده، در این جا به فعل آمده. و اگر حکیم بر دقایق این مخزن اسرارالهی اطلاع یافتی و این مظهر انوار ایزدی به او رسیدی، یقین این سه بیت را از صفحه کتاب خود حک نموده، بر عنوان کتاب ثبت کردی و این نقش بدیع را بر شمع ایوان این نسخه نگاشتی و تخم این سعادت در مزرعه حیات خود کاشتی. و مانند کلام صمدانی، او را بطن است و هر کس به قدر حالت و اعتقاد خود به کثه آن پی می‌تواند برد و بهره‌ور شد. و عمری صرف تشخیص و تحقیق این نسخه شده و به مقتضی جوش طبع و شوق باطن حضرت مولوی از مقوله به مقوله و قصه به قصه انتقال فرموده‌اند و مانند طلح منضود سخن در میان سخن درآمده و شاخ در شاخ شده و تا موضوع و محمول قضیه و سابق و لاحق داستان و مبتدا و خبر و قصه و سررشته اول و آخر سخن در دست نباشد، به محض سلیقه شعر فهمی و ادراک رسمی عرفی که اهل عالم آن را سخن رسی قرار داده‌اند، خوب نمی‌توان فهمید؛ زود زود در مقام اصلاح و تصحیح و تبدیل و تغییر این نشوند و قلم به جرح و تعدیل آن نرانند و اگر ظاهر عبارت که مخالف تصحیح این نسخه صحیحه باشد، در مشنویات دیگر به نظر درآید و معنی مجازی به مقتضی وسعت میدان که لازمه سخن داشته باشد، اولی آن است که آن را به منزله سراب این وادی تصور نمود، عین آب فرانگیرند و محض روپوش و نعل و ازگونه عالم حقیقت شناسند؛ چه به اندک تعمق فکر و امعان نظر، صدق این مقال بر صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم مبرهن و مبین می‌گردد و بر فطن عارف حقیقت، این دعوی مخفی و مستور نمی‌ماند.

۱- حدیقه الحقیقه، الباب العاشر، ص ۵-۷۱۲.

گر بگويم شرح اين بي حد شود خطبه ام هشتاد من کاغذ شود^۱

اگرچه به جهت منع و زجر عام فهمان ظاهرپرست از تصرفات ناقصه فائره در اين باب تأکيد و مبالغه از حد رفته و تحريفات فاسده که از مآثر اقلام کتاب جهالت مآب در کتب و نسخ به نظر درآمده باعث بر اين شده، اما انسان جايز الخطاست و اوليا و انبيا با وجود حفظ و عصمت از سهو و زلت مصون و محفوظ نيستند؛ چنانچه قصه آدم و داود - علي نبينا و عليه السلام - معروف است. گویند امام شافعی - رضی الله عنه - کتابی تصيف نمود و صد مرتبه به اتفاق شاگردان استاد سيرت و تلامذه اساتذه سيرت به مقابله و تصحيح آن تفيد ورزیده و در هر مرتبه آن کتاب محتاج به اصلاح ظاهر شد و تصرفی بر آن افزود. از عالم غيب معنی کریمه: «افلا يتدبرون القرآن ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً»^۲ بر ضمير آن صاحب علم لدنی مکتشف گردید و به عجز مقرر آمده، ترک سعی و اجتهادی که در اين ماده داشت، نمود و صحت آن را به حفظ حفيظ و ا گذاشت. هر گاه بزرگانی که امروز بقای دين و يقين به آثار ايشان قايم است، در اين مواد به عجز و قصور معترف آیند و به غير از کلام مجيد که حفظ مطلق به مقتضی: «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون آ» حافظ و ضابط اوست، هيچ کس را در حفظ صحت هيچ کتابی اين دعوی نمی رسد، من ناقص را اين دعوی کردن و علم عدم سهو و خطا در ميدان سخن برافراشتن عين سهو و ابی الکتاب ان يصحح امری است مقرر غايتش.

۱- مثنوی معنوی، ج ۳، بیت ۲۲۲۱.

۲- النساء (۲)، آیه ۸۲: «أنا نزلنا القرآن نمی اندیشند؟ و اگر از نزد غير خدا می بود در آن ناسازگاری و ناهمگونی بسيار می یافتند.

۳- الحجر (۱۵)، آیه ۹: «همانا ما اين ذکر (قرآن) را نرو فرستاديم. و هر آينه ما نگاهدار آيم.»



ذکر سلسله شريفه حضرت مولوی معنوی رومی - قدس الله سره العزيز
 اميرالمؤمنين على - كرم الله وجهه - تلقين كرد بصرى را؛ حسن بصرى حبيب عجمى
 را؛ حبيب عجمى داود طائى را؛ داود طائى معروف كرخى را؛ معروف كرخى سرى
 سقطى را؛ سرى سقطى جنيد را؛ جنيد شبلى را؛ شبلى محمد زجاج را؛ محمد زجاج
 ابوبكر نساج را؛ ابوبكر نساج احمد غزالى را؛ احمد غزالى خطيبى را؛ خطيبى شمس
 الاثمه سرخسى را؛ شمس الاثمه سرخسى خدمت مولانا بهاءالدين محمد - معروف
 به بهاء - ولد - را؛ بهاء - ولد بلخى سيد برهانالدين محقق ترمذى را؛ محقق ترمذى مولانای
 جلالالدين محمد را؛ مولانای جلالالدين محمد رومى مولانا شمسالدين تبريزى را؛ و
 مولانای شمسالدين محمد تبريزى مولانا بهاءالدين ولد را؛ و مولانا بهاءالدين ولد تلقين
 كرد فرزند خود جمالالدين امير عارف را - در سن دوازده سالگى - بعد از وفات چلبى
 حسامالدين بر تخت خود نشاند و خويشتن از او دور بنشست و فرمود كه اين حضرت
 عارف ما شيخ كامل است والشعبة الثانية من شجره الثانية. و آن چنان است حضرت
 مولانا - قدس سره - تلقين كرد خليفه خود چلبى حسامالدين چلبى عارف را. و همچنين
 بر موجب اشارت و عنايت الهى: «و آتيناك الحكم صيباً»، حضرت مولانا تلقين كرد
 كلمه الله در مهر مبارک حضرت چلبى عارف را. و همچنين جلالالدين عارف برادر و
 مريد خود چلبى شمسالدين امير عابد را و صلاحالدين امير زاهد را و حسامالدين امير
 واحد را - رضوان الله عليهم اجمعين. و همچنان شمسالدين امير عابد را تلقين كرد
 خدمت سلالة الاوليا، درت التاج اصفياء، وارث اسرار انبياء، بهاءالدين شاهزاده امير
 عالم را و برادرش مظفرالدين امير عادل را - قدس الله سره السابقين و ابد عمر العاشقين
 الباقيين والحمد لله رب العالمين؛ تمت.

۱- مريم (۱۹)، آية ۱۲؛ و او را در كودكى حكمت داديم.

این سطور چند در فرّ و شأن تفاؤل این کتاب

از خوارق این کتاب میمنت نصاب اگر خواهد شمه [ای] نویسد، دفترها املا باید کرد. اما بعضی نوادر که در هر دفعه اضعف عباد عبداللطیف را به حسب تفاؤل مشاهده افتاد، به طریق یادداشت مرقوم قلم صدق رقم می‌گرداند. چو توفیق تصحیح و تحقیق و تشریح که ذرّه احقر را در ماده این نسخه مبارکه روزی شده، همه از امداد و امعاد روح پر فتوح حضرت مولوی - نورالله مرقده - می‌داند، روزی به خاطر رسید که هر چند این معنی به منزله علم الیقین رسیده اما در مثنوی دیده شود تا به درجه عین الیقین رسد. دفتر اول باز کرد، این بیت برآمد:

تو مگو ما را بدان شه بار نیست باکریمان کارها دشوار نیست^۱

در ایام دیوانی صوبه دکن، در سنه ۱۰۲۸ این غریب را به تقریبی مهاجرت از برهانپور دست داد به دناور زمین کیسومار و عبور واقع شد. و به یک سببی روزی چند در آن جا توقف نموده، منتظر امری می‌بود: اتفاقاً توابع خبر آوردند که خواجه تقی بیوتات که مجدداً به دیوانی دکن رفته بود به مجرد رسیدن برهانپور وفات یافت. اگرچه در امثال این اخبار جای تعجب نیست - چون بعینه واقع شده بود - تحیر دست داد، رجوع به مثنوی معنوی نموده شده؛ این بیت برآمد:

گفت که انا الیه راجعون^۲

صاحبش از برهانپور خبر رسید، همچنان بود.

در حینی که عساکر منصور، از اجمیر به همراهی شاهزاده غفران پناه شاه پرویز متوجه مالوه و دکن بود و دیره به نزدیک کهناتی جانده مقرر شد که احوال و احوال را در قلعه ربهتور بگذارند و خزانه و بعضی رخوت را اعیان دولت به آن قلعه فرستادند، چون این نیازمند را تعلق تمام به این کتاب که حاصل عمر خود می‌داند، در آن وقت بسیح [۹]

۱- مثنوی معنوی، ج ۱، بیت ۲۲۱.

۲- در از دریا به دریا پافته شد.



متعدد نشده به خاطر رسید که در باب بردن و گذاشتن این کتاب رجوع به همین کتاب که لسان الغیب است نماید و به هر چه فرماید عامل آید؛ این بیت برآمد:

خیر باشد اوستا این درد سر^۱

پنج شش روز بر این نگذشته بود که منصوبه واقع شد که این سالک طریق حیرت را -خواهی ناخواهی- معاودت به جانب اجمیر و آگره دست داد و به آن وسیله فیوضات الهی و فتوحات دینی و دنیوی محصل گشت و سه سال علی الاتصال در دارالخلافة به کمال عافیت گذشت.

در حینی که از دارالخلافت آگره متوجه برهانپور بود، در مقام سهور اواسط شهر صفر سنه ۱۰۳۶، در افواه خبر وفات شاهزاده غفران پناه سلطان پرویز سنوح پیدا کرد و چون واقعه عظیم و حادثه جسیم بود به مثنوی رجوع شد، این بیت برآمد:

فانی حق شو که تا یابی بقا^۲

روز دیگر خطوط رسید که هفتم صفر، این حادثه غم اندوز و جهانسوز واقع شد.

منابع

- ۱- قرآن کریم؛ ترجمه دکتر سید جلال الدین مجتبی، انتشارات حکمت، چاپ اول، ۱۳۷۱ هـ.
- ۲- از دریا به دریا؛ محمد تقی جعفری، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول ۱۳۶۴ هـ.
- ۳- تاریخ تذکره‌های فارسی؛ احمد گلچین معانی، انتشارات کتابخانه سنایی، تهران، ۱۳۶۳ هـ.
- ۴- حدیقة الحقیقة؛ سنائی غزنوی، تصحیح مدرس رضوی، چاپخانه سپهر.

۱- مثنوی معنوی، ج ۳، بیت ۱۶۰۱. ۲- از دریا به دریا یافته نشد.

- ۵- الذريعة الى تصانيف الشيعة؛ شيخ آقا بزرگ تهراني، دارالاضواء، بيروت، چاپ سوم ۱۴۰۳/هـ ۱۹۸۳ م.
- ۶- عمل صالح؛ محمد صالح كنبوه، تصحيح دكتور وحيد قريشي، مجلس ترقى ادب، لاهور.
- ۷- فرهنگ معين؛ دكتور محمد معين، انتشارات اميركبير، تهران، چاپ هشتم ۱۳۷۱ هـ ش.
- ۸- فرهنگ نويى فارسى در هند و پاكستان؛ دكتور شهريار نقوى، وزارت فرهنگ، دانشگاه تهران، ۱۳۴۱ هـ ش.
- ۹- فهرست مشترك نسخه‌هاى خطى فارسى پاكستان؛ احمد منزوى، مركز تحقيقات فارسى ايران و پاكستان، اسلام آباد، ۱۳۶۳ هـ ش.
- ۱۰- فهرست نسخه‌هاى خطى فارسى؛ احمد منزوى، مؤسسه فرهنگى منطقه‌اى، تهران، ۱۳۴۹ هـ ش.
- ۱۱- فهرست نسخه‌هاى فارسى موزه ملي پاكستان؛ سيد عارف نوشاهى، مركز تحقيقات فارسى ايران و پاكستان، اسلام آباد، ۱۳۶۲ هـ ش.
- ۱۲- لغتنامه دهخدا؛ على اكبر دهخدا، تهران، ۱۳۴۶ هـ ش.
- ۱۳- مآثر الامراء؛ شاهنواز خان، ايشياتيك سوسائتى، كلكته، ۱۸۸۸ تا ۱۸۹۱ م.
- ۱۴- مثنوى معنوى؛ نيكلسون، انتشارات اميركبير، چاپ اول ۱۳۶۳ هـ ش.
- ۱۵- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الكريم؛ محمد فؤاد عبدالباقى، القايره، دارالكتب المصرية، ۱۳۶۲ هـ ش.
- ۱۶- نزهة الخواطر و بهجة المسامع و النواظر؛ علامه عبدالحى بن فخرالدين الحستى، دايرة المعارف عثمانیه، حيدرآباد، چاپ سوم ۱۴۱۱/هـ ۱۹۹۰ م.



خواب دیدم ماه بالا آمده‌ست

علی رضا کاربخش^۵

خواب بودم، خواب دیدم، خواب دیدم، خواب آپ
 خواب دیدم خوابم عطر آگین اوست
 آری از آن چشم و ابروها پُرم
 بیکرانی یاس‌ها، ریواس‌ها
 خواب یک باران سنگین دیده‌ام
 صد گلستان رنگ و بومان می‌دهند
 چون عروس ناز دریایی شدیم
 بی‌خیال از دست و دستاویزها
 حالتی جز حال فعلی داشتیم
 در هوایی پاک اردو می‌زدیم
 از کنارش ساده کی رد می‌شدیم
 خاک را فرسوده می‌کردیم؟ نه
 ساعتی پر در پرستو می‌زدیم
 یاسمین و سوسن از گفتارمان
 کوچهای از شادمانی داشتیم

خواب بودم، خواب بودم، خواب خواب
 خواب بودم، خواب دیدم، خواب دوست
 خواب دیدم از فراسوها پُرم
 دامنی پر دارم از الماس‌ها
 آری آری خواب رنگین دیده‌ام
 خواب دیدم شستشومان می‌دهند
 خواب دیدم غرق زیبایی شدیم
 فارغیم از چیزها ناچیزها
 خواب دیدم نقطه ثقلی داشتیم
 رو به سمت عشق پارو می‌زدیم
 با طبیعت ما کجا بد می‌شدیم
 آب را آلوده می‌کردیم؟ نه
 ساغر از چشمان آهو می‌زدیم
 نسترن می‌ریخت از رفتارمان
 خانه سمت مهربانی داشتیم

^۵ - شاعر معاصر.



صد زبان سوسن هزاران چلچله
فهمان از عشق بی اندازه بود
زخمهای کهنه، مرهم دیده‌ام
طعم شبنم طعم ریحان می‌دهیم
سبزه‌ها از جانمان سر می‌زنند
چشمهامان رو به هستی وا شده‌ست
دیدنی‌ها دیدنی‌تر می‌شوند
دستان را عاشقی رو می‌کند
لحظه‌های شاد و آبادش بخیر
فارغ از رنگ و ریا و کینه بود
روشن و صافی‌تر از صد جویبار
غیرشادی خنده تعبیری نداشت
مثل حافظ مثل سعدی رودکی
یاد یار مهربانی داشتیم
آن‌که باید گشت آری او شدیم
سینه‌ریزی از شقایق داشتیم
گرم می‌گشتیم و گلشن می‌شدیم
عالمی و آدمی دیگر شده‌ست
غرق شعر و شور بلبل داشتیم
حرفی از اوهام صهیونی نبود
من در آن دنیا قبولم تو ردی
جهل و جور و سرقت و دعوا نبود
جای موشک حرف بهتر می‌زدند

یک دهان اما فراوان هلهله
لحن‌مان چون نان گرم و تازه بود
آری آری خواب شبنم دیده‌ام
خواب دیدم طعم باران می‌دهیم
دسته دسته پرده‌ها پر می‌زنند
استین پلک‌هامان تا شده‌ست
خواب دیدم دیده‌ها تر می‌شوند
عقلمان را عشق جارو می‌کند
روزگار کودکی یادش بخیر
ای خوش ایامی که دل آینه بود
دل نگو نازکتر از ابر بهار
گریه‌ها جز غصه تفسیری نداشت
آری آری مثل عهد کودکی
بوی جوی مولیانی داشتیم
خواب دیدم جمله زیر و رو شدیم
گوشواری از حقایق داشتیم
با چراغ لاله روشن می‌شدیم
خواب دیدم دور غم آخر شده‌ست
عالمی چون دسته گل داشتیم
دزدهای افکار اقیونی نبود
حرف این‌که بنده خوبم تو بدی
چشم تا می‌رفت غم پیدا نبود
غربی و شرقی به هم سر می‌زدند



خنده‌مان هفت آسمان برمی‌شود
 سر بسر بیچارگی‌ها چاره شد
 استخوانهایمان ترک برداشتند
 بی‌نهایت سبز و پهن‌آور شدیم
 از ورای این خرابی‌ها رسید
 آمد و دلشوره‌ها مان را زدود
 نور در رگهایمان تزریق کرد
 خواب یک باران سنگین دیده‌ام
 بهترین آهنگ‌ها را می‌زنند
 مادرم می‌گوید آقا آمده‌ست
 مادرم می‌گوید آقا آمده‌ست

خواب دیدم غصه پر پر می‌شود
 خواب دیدم بند ظلمت پاره شد
 لحظه‌های خفته قد افراشتند
 زیر باران حقیقت تر شدیم
 یک سوار از سمت آبی‌ها رسید
 یک نفر آمد گره‌ها مان گشود
 برد و ما را با خدا تلفیق کرد
 آه آری خواب رنگین دیده‌ام
 خواب دیدم زنگ‌ها را می‌زنند
 خواب دیدم ماه بالا آمده‌ست
 خواب دیدم ماه بالا آمده‌ست



خواب دیدم زنگ دلها را زدی
 عالمی با عالمی کرد آستی
 مات و مبهوت نگاهت می‌شوم
 قد کشید اندازه هفت آسمان
 کهکشانی از گل و آینه یافت
 دردها را می‌توان ساکن نمود
 دست تقدیر طبیعت را شکست
 قفل ابهام خدا را باز کرد
 بارها پنهان و پیدا دیده‌ایم
 با تمام لحظه‌ها رویایتان
 نامتان هر لحظه در فریاد ما

آری آقا خواب دیدم آمدی
 خواب دیدم بیکران گل کاشتی
 خواب دیدم محو ماهت می‌شوم
 خواب دیدم با نگاهت می‌توان
 با نگاهت می‌توان گنجینه یافت
 با نگاهت می‌توان غم را زدود
 با نگاهت می‌توان از خویش رست
 با نگاهت می‌توان اعجاز کرد
 ما شما را بیش از اینها دیده‌ایم
 در همه تاریخ جای پایتان
 بستر تاریخ یعنی داد ما



خوب کردی زنگ دلها مان زدی
بی‌شما یعنی که خاری در گلوست

اری آقا خوب کردی آمدی
بی‌شما شوم است هر چه آرزوست



ذهنهای بسته‌مان را باز کن
در سراسیمب سقوط افتاده است
رویش بی‌برگ و باری را ببین
خواهش ابر بهاری را ببین
این همه چشم انتظاری را ببین
عالمی از بیقراری را ببین
سیل اشک و آه و زاری را ببین
ذهنهای بسته‌مان را باز کن
خسته از این سینه‌ها این سنگها
در هوای لحظه‌ای آرامشیم
آه زین آتشفشانها کوره‌ها
کشت ما را حرفهای مفتان
خسته‌ایم از این همه سردرگمی

اری آقا خسته‌ایم اعجاز کن
باز عالم در هیوط افتاده است
آه این خیل صحاری را ببین
در خم اندیشه‌های خشکمان
چشمها کم سو و کم سوتر شدند
کاسه صبر جهان از سرگذشت
خیمه‌گاه عقل و دین آتش گرفت
اری آقا خسته‌ایم اعجاز کن
خسته‌ایم از رنگها نیرنگها
در تکاپوی سکوت خواهشیم
آه زین دلشوره‌ها دلشوره‌ها
خسته‌ایم از محتوای گفتمان
خسته‌ایم از جنگ از نامردمی



صد سبد امواج رقصیدن رسید
شام آب از روی سر بگذشته‌هاست
تا سحرگاهان ملائک فوج فوج
در سیدهاشان سلام ایزدیست
از خم یک قطره تا دریا شدن
این من جا مانده را یاری کنید

مژده ای دل‌گاه خندیدن رسید
شام قدر است این شب‌گمگشته‌هاست
بر تن خاکی فرود آیند از اوج
سر به سر لبها سرود سرمدیست
هان فقط یک لحظه تا احیا شدن
ای دل و ای دیده‌ام کاری کنید



ای دل سنگین من اندیشه کن
از چه این دنیا چنینت کرده است
امشب آری غرق خون می خواهمت
هی دم از امروز و فردا می زنی
تا دمی دیگر سحر سر می زند
همتی تا ناله همچون نی کنیم
آه اگر تقدیرمان یاری کند
آه اگر گمگشته مان پیدا شود
آه اگر گمگشته مان پیدا شود

رسم و راه دیگری را پیشه کن
اینچنین بند زمینت کرده است
تا فراسوی جنون می خواهمت
ماندم ای دل کی به دریا می زنی
بر تن این تیره خنجر می زند
امشب این صد ساله ره را طی کنیم
بعد عمری قهر همکاری کند
آسمان بسته را در وا شود
آسمان بسته را در وا شود





پیشینهٔ غزل سرایی و خمریه سرایی و مقدمه‌ای بر تفسیر سروده‌های خیّام

اکبر ثبوت

کعب بن زهیر از شاعران نامی عرب بود که از آغاز ظهور اسلام تا سال هشتم هجری، در جبههٔ مشرکان جای داشت؛ و هنر سرایندگی را در راه مبارزه با مسلمانان و ناسزاگویی به رسول (ص) و آیین مقدّس او به کار گرفته بود؛ و وقتی برادرش مسلمانی گرفت، سخت درخشم شد و اشعاری در نکوهش وی سرود و او را به دلیل ترک دین پدری و قبول اسلام سرزنش کرد. اما سرانجام از راهی که می‌پیمود بازگشت و قصیده‌ای در ستایش پیامبر (ص) به نظم درآورد و در محضر وی خواند تا پوزش‌نامه‌ای باشد در برابر خطاهای گذشته؛ و نشانه‌ای از نور ایمان که در دل او تافته است.

با این همه، جالب است که این قصیده نیز سرآغاز و مطلعی مانند قصاید عصر جاهلیت داشت؛ و به جای نام خدا و نعت رسول و تصریح به اعتقادات حقّه و طعن و لعن به مشرکان در ابتدای آن، با نام سعادت که زنی از عرایس و معاشیق (عروسان و معشوقه‌ها) و دلبران شعر عرب بود شروع، و با مضامینی از این گونه ادامه یافته بود: ویژگی‌های جسمی و ظاهری سعادت مانند: باریک میان، نه بلند و نه کوتاه، با صدایی مانند آهوان، و با نگاهی فقط با گوشهٔ چشم، و بالبخندی که گویا با شراب آمیخته، و نیز ویژگیهای خُلقی و شخصیتی او همچون بی‌وفایی و سست عهدی و ناراستی و پایدار نماندن بر پیمان دوستی و خلف وعده که در گوشت و خون او جای گرفته، و آنگاه حکایت سفر معشوق به سرزمینی دور دست، و سنگینی بار فراق بر دل عاشق و شکایت از بیماری دل از عشق



و گرفتاری‌رهایی ناپذیر در بند معشوق، و لزوم فریفته نشدن به وعده او و - در عین حال - همچنان آرزومندی و امید بستن به مهرورزی با او امیدی بی‌ثمر و...

بازی قصیده‌ای که سی بیت آغاز آن، مشتمل بر مضامینی از این قبیل بود، از نخستین سخنانی بود که کعب بن زهیر پس از مسلمان شدن، در برابر پیامبر (ص) بر زبان آورد؛ و رسول (ص) نیز نه تنها او را از گفتن این سخنان باز نداشت، که از شنیدن آن شادمان شد و او را تحسین فرمود و به کسانی که در محضر وی بودند فرمان داد تا به آن گوش فرادهند. و چون شاعر خواندن قصیده را به پایان برد، پیامبر (ص) به پاداش سروده‌های او بُردی (عبایی) به وی بخشید و این برد را بعدها یکی از خلفا به بهایی‌گران (بیست هزار درم) از وی یا بازماندگان وی بخرید و خود او و خلفای بعدی در مراسم عید فطر و قربان آن را بر تن می‌کردند و بدان تبرک می‌جستند. چنانکه دانشمندان و ادیبان مسلمان نیز بیش از ۵۰ بار قصیده مزبور را به زبانهای فارسی و عربی و اردو و ترکی شرح کرده و شانزده شاعر آن را تخریس نموده یا بر آن نظیره گفتند و...

قدردانی و تحسین پیامبر (ص) از سروده‌هایی که با تغزل و تشبیب و نسیب و مضامین عاشقانه، و ستایش از زیبایی‌هایی زنانه و ویژگی‌های دلباختگان به این زیبایی‌ها، و سخن از باده و فراق محبوب و بی‌وفایی یار و... آغاز شده بود، موجب گردید که نظم سروده‌هایی با همین مضامین، پس از اسلام نیز ادامه یابد؛ و حتی بسیاری از پارسایان که در زندگی خود و در عالم عمل، هزاران فرسنگ با شاهد و می و... فاصله داشتند، در عالم شعر، همین مضمونها را گرفتند و در لطیف‌ترین قالبها عرضه و ارائه کردند؛^۱ و نه به دلیل نظم اشعاری با این محتوی، کسی آنان را متهم به باده‌گساری و ارتکاب اعمال خلاف

۱- الشعر و الشعرا - ابن قتیبه. سیرة ابن هشام. سیرة ابن اسحق. مستدرک حاکم نیشابوری. شرح قصیده برده از جمال‌الدین انصاری. الامتاع - مقریزی و...

۲- این مطلب در کتاب پارسی و غزلسرایی تألیف نگارنده این سطور که اینک در دست تکمیل است، به تفصیل تشریح شده است.



عفت کرد؛ و نه کسی در صدد برآمد که برای دفاع از ایشان و توجیه سروده‌هایشان، به تأویلات عجیب و غریب متوسل شود و مثلاً بگوید که «العیاذ بالله» مراد از باده قرآن است و مراد از معشوق چارده ساله پیامبر!

زیرا همه می‌دانستند که ارائه این تعبیرات، چیزی نیست جز عرضه نکات ظریف و لطیف و بدیع؛ و نوعی تفتن و به در کردن خستگی روح با دور شدن از واقعیت‌های خشک و ملال‌آور خارجی و با استفاده از کلمات نشاط‌انگیز و شادی‌بخش.

اما پس از قرن‌ها که این مضامین صدها بار به اشکال گوناگون در سخنان پارساترین و پرهیزگارترین سرایندگان نیز تکرار شد، اندک اندک پیشینه نخستین و چگونگی ورود آنها به میان فرهنگ مسلمانان از یادها رفت؛ و این شبهه پیش‌آمد که در هر شعری ستایش از خوشی‌های جسمانی و زیبایی‌های بدنی و دعوت به عشرت‌جویی و کام‌ستانی و باده‌گساری و شاهد بازی باشد، سراینده آن فردی است که خود عوطه‌ور در ملامی و مناهمی است و در طلب لذایذ جسمانی هیچ حد و مرز شرعی و اخلاقی را مراعات نمی‌کند. برخی نیز که نمی‌توانستند چنین ویژگی‌هایی را برای بسیاری از سرایندگان آن‌گونه شعرها بپذیرند، ناچار دست به دامن تفسیرهای حیرت‌آوری زدند که با هزار من چسب و سریشم نیز به آن اشعار نمی‌چسبید؛ اینان هر جا سخنی از شاهد و می و هجران و بی‌وفایی محبوب و دم غنیمت شمردن و... یافتند، از بطن هفتم آن، با هزار زور معانی عرفانی و روحانی درآوردند و به خیال خود از این راه، از حیثیت شعر و شاعر دفاع کردند؛ و با شیوه برخی از عارفان نیز که گاهی این تعبیرات را برای مصداقها و مفاهیم عرفانی به‌کار گرفتند، این شبهه تقویت شد که پس این تعبیرات در همه موارد بی‌استثنا قالبها و جامه‌هایی است برای همان مفاهیم و مصداقها.

فرزانه بزرگ خیام، از شخصیت‌هایی بود که به دلیل انتساب اشعاری مشتمل بر همان‌گونه مضامین به وی، دچار سرنوشتی شگفت‌انگیز شد؛ برخی از ارباب دیانت وی را به استناد آن سروده‌ها به باد حمله گرفتند، و برخی او را یک «عارف» قلمداد کرده، و



در سروده‌های منسوب به او، کلماتی همچون معشوق و می و دم غنیمت شمردن را محمول بر معانی عرفانیه (۱) دانستند؛ و برخی از پیروان مکتب اپیکوریسم و کسانی که در تمام زندگی جز به خوشیهای ظاهری نمی‌اندیشند، وی را پیشرو خود و سخنگوی جبهه خویش پنداشتند و با این تصور باطل بر دیگران فخرها فروختند و به نفع خود دست به تبلیغات دامنه‌دار زدند. پاره‌ای از آثاری هم که به زبانهای اروپایی به عنوان ترجمه رباعیات خیام انتشار یافت، بیش از پیش موجبات انتساب حکیم به دسته اخیر و اوصاف و عملکردها و آموزشهای آنان را فراهم آورد؛ و در دیده مردم مغرب زمین، آنچنان را آنچنان تر کرد؛ این آثار در بسیاری از موارد، حتی با متن رباعیات منسوب به خیام که در اصل انتساب بسی از آنها به او جای سخن است، فاصله بسیار داشت؛ چنانکه خاورشناس محقق انگلیسی مستر ادوارد هرن آلن، ترجمه مسیونیکلا فرانسوی را از حادّه تدقیق گذرانده و در نتیجه مدلل داشته است که وی در مواردی، موفق به ترجمه مطابق با اصل فارسی اشعار نشده و از نقل عین مطالب خیام صرف نظر کرده و فقط به تعبیرهایی نزدیک به منظور او بسنده نموده است. خاورشناس مزبور از این جهت مسیونیکلا را سخت به باد انتقاد گرفته است.

همچنین فیتزجرالد شاعر انگلیسی، منظومه‌ای به زبان خود سرود که بهترین و مشهورترین ترجمه رباعیات خیام شناخته شد و با این همه، عقیده قریب به اتفاق ارباب نظر این است که منظومه مزبور، ترجمه واقعی رباعیات خیام نیست؛ بلکه یک سلسله افکار و عواطفی است ملهم از روح و روئے او که یک سخنور ماهر و مقتدر انگلیسی به صورتی موفق با محیط و طرز فکر و سبک بیان و سلیقه نژادی خویش به سلک نظم کشیده؛ و حتی قسمتی از آن اشعار، محصول خالص قریحه خاص ناظم آنها بوده و در اصل فارسی رباعیات خیام اثری از آنها دیده نمی‌شود؛ چنانکه ادوارد هرن آلن سابق‌الذکر، منظومه مزبور را با رباعیات منسوب به خیام مقابله؛ و فرقه‌های آن دو را تعیین؛ و تأثر فیتزجرالد را از منطق الطیر و پندنامه عطار معلوم کرده، و نتیجه تحقیقات و

تبعات خود را در کتابی به نام *شبع منابع فارسی منظومه فیتزجرالد* به عنوان رباعیات ختام شرح داده است.

خود فیتزجرالد نیز در توضیح شیوه کار خودش می‌گوید:

«رباعیات بسیاری را روی هم ریخته و از خمیره آنها منظومه‌ای ساختم و بدین جهت می‌ترسم از سادگی و سلامتی که از مزایای مهم اسلوب ختام است اندکی ضایع شده باشد».

استاد آرتز آربری نیز می‌گوید:

«چنانکه خود فیتزجرالد با کمال سادگی اقرار کرده بود، به زودی معلوم شد که ترجمه وی، ترجمه عادی نیست؛ و مترجم از سایر مأخذ نیز که مربوط به ختام نبوده استفاده کرده، و ترجمه او از جهات بسیاری، ترجمه‌ای است بی نهایت آزاد».

و در جای دیگر می‌گوید:

«هرن آن یکی از شیفتگان رباعیات فیتزجرالد بود و در تحلیل آنها رنج بسیاری برد؛ او نشان داده است که چهل و نه فقره از رباعیات مزبور کمابیش ترجمه مطابق با اصل فرد رباعیات ختام یا قسمتهای از آنهاست؛ و چهل و چهار رباعی دیگر ترجمه‌های مخلوط و غیرخالص؛ و چند رباعی (۴ یا ۵ رباعی) ترجمه رباعیات شاعران دیگر و سه دیگر ترجمه رباعیاتی است که گویندگان اصلی آنها را نمی‌توان معلوم کرد. تقریباً همه چنین تصور می‌کنند که نظم و ترتیب رباعیاتی که فیتزجرالد ترجمه و بالتیجه مجموع آنها را به شکل یک اثر هنری درآورده، ابتکار خود اوست؛ در حالی که این نظم و ترتیب، در رباعیات فارسی ختام وجود نداشته و هیچ رباعی با رباعی دیگر ارتباطی پیدا نمی‌کند. در مقام مقایسه اشعار این دو شاعر نیز اغلب چنین می‌پندارند که بعضی از قطعات فیتزجرالد در حکم اقتباس و ترجمه آزاد است»^۱.

۱- نادره ایام به قلم بگانی. ص ۸-۱۱۶.



باری این بود چگونگی چهره و بلکه چهره‌هائی که نخست در ایران و سپس در اروپا و همه جهان از خیم ساخته شد. در حالی که:

اولاً مختصر نگاهی به آنچه معاصران خیم و مؤلفان نزدیک به عصر او در باب احوال و آثار وی نوشته‌اند، و نیز عناوینی که در عصر خود به آن شهرت داشته (همچون امام و حجة الحق) کمترین محلی برای هیچ یک از این سه گونه تلقی از خیم به جا نمی‌گذارد.

ثانیاً نسبت بسیاری از رباعیاتی که به وی منسوب گردیده و مشتمل بر آن مضامین مورد بحث است، ثابت نیست تا به تفسیرهایی که از آن می‌کنند چه رسد. ثالثاً در آثار علمی و فلسفی منثوری که نسبت آنها به حکیم مسلم است، کمترین فریبه‌ای بر صحت آن سه گونه تلقی از خیم به چشم نمی‌خورد.

تفصیل در باب هر یک از سه مورد فوق، فرصتی بسیار بیش از این می‌خواهد و ما این گفتار را با نقل دو جمله از یک اثر فلسفی خیم، و سپس گزیده‌ای از گزارشهای مربوط به او، به قلم یکی از معاصران وی که محضر او را دریافته، به پایان می‌بریم:

• از خاتمه رساله فی الوجود من مؤلفات الشیخ الامام حجة الحق عمر الخیم رحمه الله: فقد بان ان جميع الذوات و المہیات انما تفيض من ذات المبدء الاعلی الاول الحق - جل جلاله - علی ترتیب؛ و فی سبیلہ نظام؛ و هی کلها خیرات (پس آشکار شد که تمامی ذاتها و ماهیتها، از ذات مبدء برتر و نخستین حق که بزرگ است جلال او، به صورت فیضان بر ترتیبی پدید می‌آید؛ و در طریق آن، نظامی است و تمامی آنها نیکویی‌هاست).

• امام ظہیرالدین ابوالحسن علی بن امام ابوالقاسم زید بیہقی از حکیمان و ادیبان و ریاضی‌دانان نامی و از قدیم‌ترین شارحان نهج البلاغه و از دانشمندان و مورخان مورد اعتماد و معاصر خیم که محضر او را درک کرده، در کتاب سمة صوان الحکمة که در شرح احوال حکیمان نگاشته می‌نویسد: حجة الحق عمر بن ابراهیم خیم... در

لغت و فقه و تواریخ دانا بود؛ و گویند که امام عمر خیّام روزی بر شهاب الاسلام عبدالرزاق پسر فقیه اجلّ ابوالقاسم عبدالله درآمد؛ امام قرّاء قرآن ابوالحسن غزّال نیز حضور داشت و با شهاب الاسلام، در باب اختلاف قرّاء در قرائت یکی از آیات گفتگو می‌کرد. شهاب الاسلام که خیّام را دید گفت: به فردی آگاه رسیدیم! پس موضوع مورد بحث را با امام عمر خیّام در میان نهاد؛ و او وجوه اختلاف قرّاء را یادکرد و کاستیهای هر یک را برشمرد و در باب بسی قرائتهای شاذّ و نادر و کاستیهای آنها توضیح داد؛ و از میان همه قرائتها، یکی را برگزید و برتری آن بر بقیه را با اقامه دلایل آشکار کرد. پس امام قرّاء ابوالحسن غزّال به او گفت: خداوند امثال تو را در میان دانایان افزون گرداند؛ مرا از نزدیکان خانواده خود گردان و از من خشنود باش که من گمان نمی‌کردم در همه دنیا، حتّی از قرّاء - تا چه رسد به یکی از حکیمان! - این همه اقوال مختلف در مورد قرائت آیات را از برداشته باشد.

یک بار در سال ۵۰۷ در خدمت پدرم بر امام خیّام درآمدم و او از من دربارهٔ بیتهای حماسه (مجموعه‌ای از سروده‌های عربی) پرسش کرد...

خشن خیّام^۱، امام محمد بغدادی برای من حکایت کرد که: خیّام با خلّالی از طلا دندانهای خود را پاک می‌کرد و در همان حال کتاب الهیات شفا را مطالعه می‌نمود. پس چون به فصل واحد و کثیر (یک و بسیار) رسید، خلّال را در میان دو ورق کتاب نهاد و گفت: کسانی از پاکان را بخواه تا وصیت کنم. پس وصیت کرد و آنگاه برخاست و نماز کرد و دیگر نخورد و نیشامید تا واپسین نماز خفتن را بگذارد و سر به سجده نهاد و در سجده می‌گفت: "بار خدایا می‌دانی که من تو را به اندازهٔ امکان خود شناختم. پس مرا پیامرزی که شناخت من از تو، دستاویز من به درگاه تو است" این یگفت و جان سپرد^۲.



۱- خشن داماد یا یکی از مردان متسوب به زوجه را گویند مانند برادر زن.

۲- تمة صوان الحکمة - بیتهای



ارزش و اهمیت ادبی و فرهنگی تاریخ شاکرخانی

جمیل الرحمن^۱

شاکرخان، پسر شمس‌الدوله لطف‌الله خان صادق نیکام متهوّر جنگ^۱، تصنیف خود تاریخ شاکرخانی یا وقایع شاکرخانی را در سال ۱۱۸۲ھ/۹-۱۶۶۸م نگاشته است. این تاریخ از روزگار محمدشاه (۱۱۳۱-۱۱۶۱ھ/۱۷۱۹-۱۷۴۸م)^۲ تا نهمین سال سلطنت شاه عالم دوم (۱۱۷۲-۱۲۲۱ھ/۱۷۵۹-۱۸۰۶م) است^۳. این اثر پرارزش تاریخی هنوز به زیور چاپ آراسته نگردیده است.

تاکنون سه نسخه تاریخ شاکرخانی شناخته شده است که تنها دو نسخه به دست آمده، بدین قرار:

۱- دانشگاه دانشگاه دهلی - دهلی.

۱- تاریخ شاکرخانی (نسخه خطی). شاکرخان، موزه ملی پاکستان، کراچی، برگ ۲۱ ب؛ نسخه موزه بریتانیا، برگ ۲۰ ب ۴۱ الف و نیز *Catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum*, Vol. 1, pp.279-80.

۲- تاریخ شاکرخانی (نسخه خطی). کتابخانه موزه ملی پاکستان، کراچی، برگ ۶۲؛ فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان - احمد منزوی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۹۸۷م. جلد ۱۰، ص ۵۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی، عارف نوشاهی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۲۰۲ھ/۱۹۸۳م، ص ۷۱۰.

3- *An Oriental Biographical Dictionary*, Thomas William Beale, London, 1894, Kraus Reprint Corporation, New York, 1965, p.361.

۴- فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۰، ص ۵۱۱؛ فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزه ملی پاکستان، کراچی، ص ۷۱۰.

- ۱- نسخهٔ اول در کتابخانهٔ موزهٔ ملی کراچی، پاکستان، زیر شمارهٔ ۱۹۰-۱۹۷۱ N.M. محفوظ است.^۱ این نسخهٔ خطی حاوی ۶۴ برگ و ۱۵ سطر است، عنوانهای شنگرف و خطاً آن نستعلیق شکسته است. در پایان این نسخه، تاریخ تمت نویسنده که به سال ۱۱۸۲ هجری است، آمده و دیگر یادداشت و مهر، موجود نیست. برخی از عبارات این نسخه خوانا نیست و در بسیار موارد نیز صفحات آن جا به جا شده است.
- ۲- نسخهٔ دوم در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا به شمارهٔ ۶۵۸۵ است.^۲ میکروفیلم همین نسخه در جامعهٔ همدرد، تعلق آباد، دهلی نو، در فهرست موزهٔ بریتانیا به شمارهٔ ۸۳ و در جلد دوم فهرست میکروفیلم نسخه‌های خطی فارسی و عربی مرکز میکروفیلم نور، خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو زیر شمارهٔ ۲/۵، صفحهٔ ۱۴۶ نیز وجود دارد. این نسخه مشتمل بر ۱۵۵ برگ است و هر برگ ۱۲ سطر و اندازه ۹×۶ $\frac{۱}{۴}$ است، عنوانهای شنگرف و خطاً این نسخه نستعلیق است و بر برگ اول، مهری ناخوانا دارد و تاریخ پایان نیز ندارد. آغاز این نسخه، ۱۰ برگ خلاصهٔ تورک نیموریه را در برمی‌گیرد که آن خلاصه نیز ناقص است.
- آغاز تورک نیموریه: در این وقت که همت حق طویرت حضرت ظلّ الهی نایب نبیل بارگاه...
- ۳- نسخهٔ سوم در کتابخانهٔ خدا بخش، زیر عنوان تذکرة شاکر خانی از مؤلف شکرالله خان، زیر شمارهٔ ۲۶۰۳ وجود دارد ولی این نسخه در فهرست نسخه‌های خطی عربی و فارسی واقع در کتابخانهٔ عمومی خدا بخش پتنا با وجود سعی بسیار پیدا
-
- ۱- فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، ج ۱۰، ص ۵۱۱: فهرست نسخه‌های خطی فارسی موزهٔ ملی پاکستان، کراچی، ص ۷۱۰.
- ۲- *Catalogue of Persian Manuscripts in the British Museum*, Vol. 1, pp.279-80.
- ۳- رسالهٔ معنیان هندوستان بهشت نشان، از عنایت خان راسخ، مرتبهٔ سیدعلی حیدر، مؤسسهٔ تحقیقاتی عربی و فارسی، پتنا، ۱۹۶۱ م. فهرست کتابیات، ص ۷۹.



نشده است.

نسخه تاریخ شاکرخانی به قلم تاریخ نگار آن، وضع اجتماعی و سیاسی هند تا سال ۱۱۷۲ هجری و نیز وضع دوران حکومت محمد شاه و جانشینان او و دوره اوایل شاه عالم را ثبت کرده است. همچنین وی در تصنیف خود آیات قرآنی، احادیث نبوی و اصطلاحات علمی و تاریخی را جا به جا نقل کرده است. خوشبختانه چون تمام رویدادها را با جزئیات آن مشاهده کرد و نوشت، می توان گفت تاریخ وی بسیار مستند و قابل اعتماد است.

ویژگیهای سبکی

این کتاب تنها نقل وقایع تاریخی نیست بلکه بهترین مأخذ ادبی و فرهنگی است که نویسنده آن ادیبی توانا و هنر آفرین بود؛ لذا در جای جای کتاب، نکته های ادبی، ویژگیهای سبکی و دستوری به شرح زیر است:

جناس، مثلاً «بواطن و موطن» یا «اسلاف و اخلاف» که دارای جناس مضارع با لاحق است. همچنین «کشش و کوشش» بین کشش و کوشش نوعی جناس زاید است و نیز گفته است: «گلش با خار و ملش پر خمار»؛ واضح است که بین گل و مل جناس مضارع و خار و خمار، جناس زاید است.

بکارگیری نثر مسجع، مثلاً «تولاً کند بدو تقویم و وقتی تمناً برد بدو تنجیم» که بین تقویم و تنجیم سجع متوازی است یا «زمزمه آرای تار و رود و هنگامه سرای رقص و سرود» که بین سرود و رود سجع مطرف است. باز می گوید: «أجین، آویخت، او را به خاک تیره اش آمیخت» که بین آویخت و آمیخت سجع متوازی است.

در این خصوص بد نیست عبارت زیر که سراسر آن پر از سجع و کلام آهنگین است، برای شاهد گفتار عیناً نقل شود:

«که شیفته صحبت نساء و فریفته جام و مینا بود بی طلب با فوج ظفر موج و شکوه
انبوه که قعقع سلاح مردان کاری به اسقاب مسمع... از بسایط غیرا مانند گردباد

پیچیده حشرات و هوام و دد و دام... از اطباق زمین یا تمکین در درکهٔ اسفل ثربی
خزیده رزته مرشد آباد شد... حاجی غدار اندیش حرارت غذا به گلاب مدارا و
ملایمت و آب رفق ملاعبت بُرد و سرد ساخته...^{۱۰}

همچنین جمله: «عصر عَصَار و دهر دَوَّار» دارای صنعت ادبی است. بین عصر و
عَصَار، جناس شبه اشتقاق و زاید است، همچنین عَصَار و دَوَّار دارای صنعت
ترصیع است. نیز در جای دیگر می‌گوید: «شاه به قندهار سالم و غانم رفت» که
بین سالم و غانم نیز نوعی ترصیع است.

تابع اضافات هم که یکی از صنایع ادبی به شمار می‌آید، در این کتاب آمده
است: «ظفر کویس اسلام بلند آواز» یا «لوی نصرت دین خیر الانام» که چند اضافه
در پی هم آمده است.

نیز عبارت: «غالین عالین و نمد ولایتی و شالین» دارای نثر مسجع و مرصع است.

ضمن ثبت وقایع تاریخ زمان محمد شاه - معروف به غلده منزل - شاکر خان نقل
بعضی فرمان، فرد، عرضی، شقه، نامه را هم داده است. از روی این نقلها نثر، آینه
انشا پردازای فارسی دورهٔ قرن هجدهم میلادی است. از نثر این مکتوبات هویدا می‌شود
شیوهٔ نثر مکتوبات شاهی مملو از زبان مرصع و مسجع بود که از نقل فرمان او بخوبی
دید می‌شود:

«تمل فرمان عالیشان اعلیٰ حضرت فردوس آرامگاه محمد شاه - و علیه الرّحمة
و العُقران - به نام پیر و مرشد دو جهان حضرت ولی نعمت - طاب ثراه - وزارت و
امارت پناه اقبال و اجلال دستگاه رکن السلطنت العالیه، مؤتمن الدّولة الخاقانیّه،
منظور نظر حضرت ظلّ سبحانی، سزاوار عنایات خلیفه الرّحمانی، محرم الاسرار
قدیم الخدمت، جان نثار بی‌ریو و رنگ، شمس الدّوله لطف الله خان بهادر صادق
نیکنام مهوّر جنگ، امیدوار مورد مراحم بادشاهانه بوده...»



در زمینه تحولات زبانی در این قرن، بروز زبان هندوستان هم امر مهمی است. از مطالب تاریخ شاکرخانی این امر آشکار می‌شود که جریان رشد زبان هندوستانی در آئینه به نام زبان اردو معروف گردید. ما در تاریخ شاکرخانی از کلمات مرکب فارسی هندوستانی مطلع می‌شویم که شاید در قرن هفدهم رواج نداشت؛ مانند: «جگت‌گویی»، همچنین افعال مرکب؛ مانند: «دنگه زدن» به معنی چوب زدن نقاره.

از این رو تاریخ شاکرخانی منبعی است برای مطالعه زبان‌شناسی هند که از آمیزش زبان فارسی و زبانهای هند به وجود آمده است. اصطلاحاً این زمان از نظر زبان، دوره تغییر بود و نتیجه آن را ما در قرن نوزدهم میلادی مشاهده می‌کنیم. کلمات غیر فارسی و عربی که در این کتاب مرقوم گردیده، به شرح ذیل است:

<u>واژه‌های هندی</u>	<u>معنی واژه‌ها فارسی</u>
آنه	سگه هندی
اچکه	دزد
اِشنان	غسل
بارش	باران
باره	اصطبل، طویله
بانس	شهیتر
برسات	فصل باران
بلی	لوله چوبی
پراو	قیام، خیمه‌گاه
پهول کناره	شمشیر کوچک با نقش و نگار
توره	زنجیر طلایی، کیف بولی
جهروکه	پنجره
چکله	ناحیه، بخش



جوکی	نیمکت
چهاره	نقش و نقاشی
چهاره	جارو/تمیز کردن
چهارونی	معسکر، اردوگاه
حربلیات	مساکن خانواده‌ایی
دنکه	نقاره
دهول	نقاره
دیره	اردوگاه، خیمه
راج بنسیان	از خانواده پادشاهان هند
سمدهی	خویشاوند، پدر داماد
سناسیان	مرتاض، ریاضت‌کش
کتیره	کوچه، خیابان
کچهری	عدالت، دادگاه
کری	شهنیر
کوار	در، دروازه
گره	آستان/مقام
ملنگ	مست

ویژگیهای ادبی

تلمیحات: در این کتاب تلمیحات بسیار نیز یافته می‌شود که اشاره به جنبه‌های تاریخی، ادبی، دینی، مثل‌ها و حکایات عربی، آیات قرآنی و احادیث نبوی دارد. مثلاً: «از بی‌شرمی عظیم ملّا بیداد کیش، ابن زیاد عهد خویش...» که این عبارت، ستم عظیم ملّا را با ستم ابن زیاد در دوران بنی امیه مقایسه کرده است و تلمیح به حادثه کربلا دارد.



ضرب الامثال: از دیگر ویژگی های این کتاب آوردن مثل های زیبا و فستق است؛ مانند: «فال بد، حال بد می آرد» یا در شعری گفته است:

«فریب جهان، قصه روشن است ببین تا چه زاید، شب آهستن است»

که مصرع دوم ضرب المثل است برای هر رویداد یا حادثه ای که ممکن است روی دهد و نیز گوید: «از ننگ جانیدن دریاست در کوزه» و این مثلی معروف است که «آب دریا در کوزه ای ننگند». جای دیگر می نویسد: «خریزه از خریزه رنگ می گیرد».

در جایی دیگر آمده است که: «هر چند روغن قاض بکار برد، مقبول نیفتاد». این مثل کنایه از فریب دادن است؛ یعنی هر چه خواست دربان را فریب دهد نتوانست. همچنین: «موشکد و اناز اخلاص رو»، نوعی تشبیه تمثیلی است؛ یعنی کسانی که ظاهراً مخلص و باطنی خراب دارند.

«سبز قدمان بدانندیش» هم برای کسانی که ظاهراً کار خیری می کنند اما نیت بد دارند، نوعی تمثیل بجا و زیباست. نیز: «جو فروش گندم نما» مثل است برای انسان خوش ظاهر و بد باطنی که از این گونه تمثیلات در این کتاب فراوان است.

در عبارت دیگری نیز نوشته است: «به مجرّد شیوع این نسوح، شاه را نعل در آتش افتاده». «نعل در آتش افتادن»، مثل است برای خشمگین شدن و سرعت عمل کردن. و نیز: «احمق را ستایش خوش آید» یا این موضوع: «حکم کبریت احمر دارد». هر دو جمله به نوعی ضرب المثل است. همچنین شعر زیر دارای مثلی بسیار زیبا و پرمغز است که نویسنده از آن استفاده کرده:

«گاه باشد ز پیر دانشمند بر نیاید درست تدبیری

گاه باشد که کودکی نادان به غلط بر هدف زند تیری»

«کار به جان رسید و کارد به استخوان» نیز مثلی معروف است و در جایی بکار می رود که انسان در انجام کار، ناتوان یا مجبور باشد.

از ویژگی های ادبی تاریخ شاکر خانی نیز این است که نثر با اشعار و ضرب الامثال یا با تک مصرع ها آراسته گردیده است. در بعضی جاها بیت شعرا را یا جا به جایی کلمات اما

با لحن و وزن آهنگین، کالبد نو بخشیده است. مثل بیت معروف سعدی است:

اگر قحط الرجال افتد با سه کس انس مگیر

شاکر خان بیت همانندی را چنین آورد:

اگر قحط الرجال افتد به آن کس انس کم گیری

در بارهٔ مختصات مردم، طبقه‌های مختلف را نشان می‌دهد:

«اهل خطه، دَوم ناگرمل بد عمل کهکه کَهتری المشهور به زبینه کلاغ که به هوشیاری و تأمل اندیشی داغدار است؛ سیوم دلوالی سنگه بی شک باربو و رنگ خرچنگ کور مهموز چربوز بدآموز که در اواخر فردوس آرامگاه و اوایل احمد شاه و ابوالعدل عالمگیر، رو به کار امورات مالی و ملکی، دخیل مراجهای صفار و کبار بودند، نهایت کار و غایت روزگار هریک به چه خرابی و بیتابی رسید، مآل حال صفدر جنگ آق تقال به بدسگال شهرت کشید».

مثل‌ها و حکایات عربی

جَزَاخَاتُ الشَّنَانِ لَهَا التِّيَامُ وَلَا يَنْتَامُ مَا جَزَخَ النَّسَانُ

یعنی زخم‌های نیزه به زودی خوب می‌شود، ولی زخم زبان هیچگاه التیام نمی‌یابد.

التَّقْدِيرُ يَضْحَكُ عَلَى التَّدْبِيرِ؛ یعنی سرنوشت بر خرد می‌خندد.

الْيَوْمَ إِذَا جَاوَزَ الْإِثْنَيْنِ قَشَاعٌ؛ یعنی هر رازی را که دو نفر شنیدند، همگانی خواهد شد.

رَضِينَا قِسْمَةَ الْجَبَّارِ قَيْتَا؛ یعنی هر چه که خدا قسمت ما کرد، راضی هستیم.

فِي الْقِتَالِ مَكْرُمَةٌ؛ یعنی بزرگواری در مبارزه به دست می‌آید.

قَسِيمِ النَّارِ وَ الْجَنَّةِ قَسَامُ الْكَنْجِ وَ الْخَزِينَةِ

یعنی خدا که جهنم و جنت می‌دهد، گنج و خزینه تقسیم می‌کند.

عَرٌّ مَنْ قَنَعَ وَ دَلٌّ مَنْ طَمَعَ؛ یعنی گرامی است کسی که قانع شد و خوار است کسی که طمع ورزید.



ویژگی های دستوری

با مروری کوتاه در صفحات این نسخه، به خوبی می توان دریافت که این اثر دارای ویژگیهای خاص دستوری و گاه نیز برخلاف آن است. مثلاً آوردن صفت جمع برای موصوف به شیوه زبان عربی؛ مثل: «کتب تواریخ»، یا «بطون جلود». همچنین واژه «بعده» به جای پس از آن، و «معه» به جای «با او» بسیار بکاربرده شده است.

در بیشتر موارد «سیوم» به جایی سوم، «پادشاه» به جای پادشاه، «خورد» به جای خرد، «درخواست» به جای درخاست، «مرزا» به جای میرزا، «سرفراز» به جای سرافراز آمده است. بکاربردن «ک» به جای «گ» در بسیاری موارد؛ «کسیخته» به جای گسیخته، «نمکخوارکی» به جای نمکخوارگی، «کشت» به جای گشت، و غیره.

آوردن «اکثری» به جای اکثر در جای این کتاب به چشم می خورد؛ مثلاً «اکثری در طلب سپاه تنخواه دادند» یا «اکثری کشته در سرکردی». بکارگیری واژه «محض» در معنی «فقط»، در این کتاب از ویژگی های سبکی آن است و نیز «ناموس یکجا کردن» به معنی حفظ حرمت و کوشش برای نگاهداری چیزی یا در مفهوم اتحاد و یکپارچگی از ویژگی های سبکی این کتاب تاریخی است. کلمه «مغلیه» به جای «مغولیه» نوشته شده است. واژه «کنانیده» در معنی کرده، زیاد به کار رفته است؛ مثلاً «از حضور والا به خطاب سراج الدوله کنانیده» یا «در مهام مالی و ملکی دخیل کنانیده».

از ویژگی های دیگر این کتاب، جمع بستن بیشتر کلمات با جات است، مانند: فرقه جات، رسالجات، دره جات. بعضی کلمات به عنوان جمع یا جمع الجمع که ظاهراً ضد صرف و نحو فارسی است، در متن تاریخ شاکر خانی به چشم می خورد؛ مثلاً: «بدین رسم و آیین، امورات سلطنت به میمنت استقرار یافت»، کلمه امورات جمع الجمع کلمه «امر» بکاربرده است.

آوردن «دوش» به صورت اسم مصدر دویدن، از ویژگی های دستوری این کتاب است. واژه «از آنجا» در همه موارد کتاب به صورت «ازنجا» بدون الف نوشته شده است.

بکارگیری واژه‌های جعلی نیز در این کتاب وجود دارد؛ مثلاً: «کشامره» به جای کشمیرها یا جمع بستن «حوض» به حیاض. همچنین کلمه «شَبَاعیان» به معنی شمع افروزان، واژه‌ای جعلی است که در عربی و فارسی نیامده است و آوردن جمع «انفار» در معنی نفرات برخلاف قاعده دستوری است. «دهانیده» که ظاهراً به معنی فعلی و در مفهوم دادن و عطا کردن است و همچنین عبارت «درآمد برآمد» در معنی آمد و رفت، در این کتاب بکاررفته است. «غارتیده» نیز فعل جعلی است که در این کتاب به معنی غارت کرده و همین طور «فوتید» به معنی فوت کرد، آمده است.

آوردن «هر» بر روی ضمیر مبهم «همه» نیز از نظر اصول دستوری برخلاف قاعده است، گرچه نمونه‌هایی از آن، در نثر فارسی قرن سیوم و چهارم و در متون تفسیری و غیره وجود دارد؛ مانند: «هر همه رفتند».

در بسیاری جاها املا، برخلاف املائی امروزی در این کتاب بکاررفته است. به طور مثال: «خورمی» به جای خرمی به معنی شاد، شادمان، و «خورسند» به جای خرسند، همین طور: «آزقه» به جای آذوقه یا آزوغه به معنی غذایی که در سفر با خود بردارند یا خوارباری که در خانه نگاهدارند، آمده است. و «آق نقال» که املائی درست آن آق سَقال یا آق صقال به معنی ریش سفید، بزرگتر و سر دسته است، «وطیره» به جای وتیره آمده است به معنی طریقه، راه و روش.

مختصات فوق‌الذکر زبان فارسی خاصه سبک هندی محسوب می‌گردد. بعد از حزین لاهیجی که به عنوان آخرین شاعر ایران به هند آمد و این جا سکونت دایمی اختیار کرد، ادبا و فضیلابی هندی یک شیوه جدید فارسی را رونق دادند که کمی از ایرانیان هند تشین جدا بود. از نظر ساخت زبان، چندین شیوه جمع ساختن واحدهای فارسی را که در ایران مروج نبود، رواج دادند؛ همچنین در ساخت جمله اضافه پسوندهایی که بعضی از آنها از زبان هندی گرفته و با کلمات فارسی آمیخته شده است که امثال اینها را در این کتاب توان دید.



تاریخ و تحوّل روزنامه‌نویسی فارسی در هند

غلام نبی احمد*

سرزمین هند از دیرباز با مناظر دلکش و دلربا و جذّابتهای خاص خود، پیوسته توجه جهانیان را به خود جلب نموده. این سرزمین پهناور و کهنسال برای تحقیقات علمی، فرهنگی، دینی و ادبی آن چنان گسترده است که می‌توان به اندازه قدمت آن تحقیق و پژوهش کرد؛ به طور مثال تنوع افکار، عقاید و فلسفه‌های گوناگون آن، چنان وسیع است که سالهای بسیاری را برای تحقیق می‌طلبد.

باید گفت آنچه در بالا ذکر شد، در زبان و ادبیات فارسی بازتابی گسترده دارد. وقتی که زبان فارسی در این سرزمین راه یافت، هندیان این زبان شیرین را از دل و جان پذیرفتند و تا قرن‌ها زبان رسمی آن جا بشمار می‌رفت. حتی بسیاری از اهالی هند بویژه طبقه بالا (اشراف و درباریان) احساسات و عواطف خود را با زبان فارسی ابراز می‌کردند. هندیان در ترویج و اشاعه این زبان، خدمات ارزنده و سهم بسزایی داشتند. سخنوران برجسته و نویسندگان چیره دست، دانشمندان نامور، پژوهشگران و منتقدان مایه‌ور، دستور نویسان و فرهنگ نویسان مشهور و تاریخ نویسان معروف پیدا شدند که تا به حال مثل ستاره زهره درخشان و تابان‌اند. ناگفته نماند که تحت تأثیر و نفوذ آنان، در ادبیات فارسی یک روش و طرز تازه یعنی «سبک هندی» بوجود آمد که مورد پسند ایرانیان هم قرار گرفت.

* - دستیار پژوهنده کتابخانه خدا بخش، پتنا.



هندیان در زمینه روزنامه‌نویسی فارسی هم مثل علوم و فنون دیگر نقش مهمی ایفا نمودند که می‌توان اعتراف کرد حتی از ایران و دیگر کشورهای فارسی زبان سبقت گرفتند و این برای هندیان باعث افتخار و سربلندی است.

در زمان قدیم، وقایع نگاری و اخبار نویسی خطی فارسی نیز در هند رایج بود. در دوره سلطنت دهلی هم گزارش رویدادها و وقایع تهیه می‌شد. سپس اخبار نویسی فارسی در زمان فرمانروایان مغول به صورت خاصی در این سرزمین رواج یافت. تحت توجه شاهان مغول برای جمع آوری گزارش حوادث و وقایع، در هر شهر و منطقه، اخبار نویسندگان و وقایع نگاران را گماشته بودند. تاریخ نویس مشهور آقای جادونات سرکار، راجع به این موضوع نوشته است که در عهد مغول دولت مرکزی برای تهیه و جمع آوری خبرها چهار دسته تعیین کرده بود:

الف - وقایع نگار.

ب - سوانح نگار.

ج - خفیه نویس.

د - هرکاره.

آنان فعالیتها و وظیفه‌های خود را بسیار خوب انجام می‌دادند. علاوه بر این، در دربارهای شاهان، نوابان، راجگان و امیران اثری به شکل روزنامه‌چه یا بیاض تهیه می‌شد. در این نوع روزنامه‌ها یا روزنامه‌چه‌ها کارهای روزانه و فرمان شاه، احکام صادره رسمی، اخبار سیر و تفریح نیز درج می‌شد که اطلاعات مهمی درباره رسم و آیین امیران و فعالیت‌های درباریان به همه می‌داد؛ مثلاً اخبار دربار معنی، اخبار دارالخلافه شاهجهان آباد، اخبار دیورهی و غیره. اما این روزنامه‌های فارسی از حیث شکل و قالب، عناوین، مضامین و مندرجات مثل بخشنامه درباری یا دفتری، بیاض یا جنگ یا روزنامه‌چه محسوب می‌شد.



اما روزنامه‌های کنونی و به سبک و شیوه تازه، به عنوان یکی از مظاهر فرهنگ و تمدن نوین اروپایی در هند شناخته می‌شود که انتشار آن بعد از ابتکار و اختراع چاپ، به صورت چاپی آغاز گردید.

در اوایل قرن نوزدهم میلادی، راجه رام مؤهَن رَی که از بیدارکنندگان اجتماع هند بوده، نخستین روزنامه فارسی را به نام مرآة الاخبار - به منظور بیداری سیاسی، اجتماعی و فرهنگی - در تاریخ بیست آوریل سال ۱۸۲۲ م به چاپ رساند. این روزنامه تاریخی نه فقط در هند بلکه در سراسر جهان به عنوان اولین روزنامه فارسی چاپی شناخته می‌شود. اگرچه در میان پژوهشگران راجع به نخستین روزنامه، تفاوت نظر بسیار چشم می‌خورد؛ یک گروه مرآة الاخبار و گروه دیگر جام جهان نما را اولین روزنامه فارسی چاپی قلمداد کرده‌اند، اما بعد از بررسی و تحلیل منابع و مآخذ، صد در صد آشکار گردید که مرآة الاخبار اولین روزنامه چاپی بود که نه فقط در هند بلکه در جهان انتشار یافت. سپس در هند بسیاری از روزنامه‌های فارسی انتشار یافت که در شکوفایی اذهان و اصلاح افکار مردم جهت بیداری سیاسی و آزادی هند نقش کلیدی را بازی می‌کرد.

۱- مرآة الاخبار

چنانکه گفته شد، این اولین روزنامه فارسی بود که تحت مدیریت و سردبیری راجه رام مؤهَن رَی به تاریخ ۲۰ آوریل ۱۸۲۲ م در کلکته آغاز به انتشار کرد و هفته‌ای یک مرتبه در روز جمعه منتشر می‌شد و تا یک سال؛ یعنی به تاریخ ۴ آوریل ۱۸۲۳ م مرتباً ادامه داشت. وقتی که در سال ۱۸۲۲ م جان آدم^۱ فرماندهی کل هند را به عهده گرفت و در ۱۴ مارس در سال ۱۸۲۳ م قانونی تازه در مورد چاپخانه و روزنامه هندوستان نوشته شد که در آن همه مدیران و دبیران قبل از انتشار روزنامه یا مجله باید از دبیر کل دولت کمپانی شرق پروانه بگیرند، علیه این قانون، راجه رام مؤهَن رَی با دیگر آقایان چون دوارکانات

1- John Adam.

ناگور، پرشون کُمار ناگور، چندر کُمار ناگور، هر چندر گوش و گوری پُرن بَنزچی، در دادگاه عالی اعتراضنامه‌ای نوشتند ولی قاضی دادگاه که یک نفر انگلیسی بود به خاطر تعصب ملیتی خود، توجّهی نکرد. راجه رام مَوْهَن رَی برخلاف این قانون که علیه روزنامه‌های هندی بود، روزنامه خویس - مرآة الاخبار - را از جهت اعتراض تعطیل کرد. متأسفانه در هیچ کتابخانه دولتی یا شخصی، نسخه اصلی این روزنامه وجود ندارد. بدین سبب در مورد تاریخ آغاز و انتشار آن تفاوت نظر پیدا شده. اما منبع معتبری موسوم به ژورنال کلکته^۱ که همان زمان به توسط جیمس سلک بکنگم به زبان انگلیسی منتشر می‌شد، دربارهٔ روزنامه مرآة الاخبار اطلاعات مهمی به دست می‌دهد؛ زیرا این روزنامه مرتباً فهرست مضامین و مقالات روزنامه‌های هندوستانی را به انگلیسی چاپ می‌کرد. این، تنها نشانگر آن است که روزنامه انگلیسی ژورنال کلکته توجّه خاصی به راجه رام مَوْهَن رَی و روزنامه‌اش داشته است. رام مَوْهَن رَی در سرمقاله نخستین شمارهٔ مرآة الاخبار علّت و هدف انتشار روزنامه را چنین اظهار نموده است که در ژورنال کلکته به چاپ رسید:

چند کسانی به منظور پیشرفت و ترقی مردم هند خبرهای داخلی و خارجی را به زبان انگلیسی منتشر می‌کنند. آنها که به زبان انگلیسی آشنا هستند، استفاده می‌برند ولی زبان انگلیسی در تمام منطقه‌های هند فهمیده نمی‌شود و کسانی که به زبان انگلیسی نابلد هستند، از اوضاع و احوال بی‌خبر و بیگانه می‌مانند. به این منظور، جهت انتشار روزنامهٔ هفتگی به زبان فارسی اقدام کردم؛ آرزو دارم که همهٔ افراد طبقهٔ بالای هند که به این زبان آشنا هستند، از آن بهره‌مند شوند و هر کس که این روزنامه را برای مطالعه می‌خواهد، برای فرستادن آن حاضر هستم.^۲

1- Calcutta Journal.

2- Calcutta Journal, 23rd April, 1822, Vol. II, No. 98, p.583.



این اولین سرمقاله روزنامه مرآة الاخبار بود. و از این آشکار می‌گردد که مرآة الاخبار نخستین روزنامه فارسی در هندوستان بوده است و قبل از این هیچ روزنامه فارسی در هند منتشر نگردیده، و نیز نشان می‌دهد که راجه رام مؤهَن رَی برای دادخواهی و آزادی و روشن ساختن اذهان و افکار مردم و احیا کردن اجتماع هند، سعی و تلاش بسیار کرده است.

به طور کلی می‌توان گفت که راجه رام مؤهَن رَی به فرهنگ و تمدن قدیم افتخار می‌کرد و احساسات و شور زیادی برای احیای اجتماع هند در دل خود داشت و در مورد آزادی هند، قلم و ذهن خویش را به خدمت گرفته بود. خبرهای روزنامه راجه رام مؤهَن رَی بیشتر مبنی بر جنبه انتقادی نسبت به بدرفتاری و نابسامانی اجتماعی بود. همچنین علیه سنتهای زشت و پوسیده جامعه و رسم و آیین ناشایسته آن؛ مثل آیین سَتی^۱ که برای همیشه ممنوع شد.

۲- جام جهان نما

پس از روزنامه مرآة الاخبار، جام جهان نما دومین روزنامه چاپی به زبان فارسی در هند محسوب می‌شود که در ایالت بنگال در شهر کلکته به چاپ می‌رسید. پیشتر یادآور شدیم که در میان محققان در مورد اولین روزنامه نظریات و دیدگاههای مختلفی وجود دارد؛ از آن جمله سانیا، عبدالعلی، مارگریتا بارس، مولانا امداد صابری و غیره جام جهان نما را اولین روزنامه فارسی دانسته‌اند. طبق گفته آنان، تاریخ آغاز به انتشار این روزنامه ۲۸ مارس ۱۸۲۲ م است. گروهی دیگر که عبارت‌اند از محمد عتیق صدیقی، عبدالسلام خورشید و اسلم صدیقی و غیره، نیمه ماه مه سال ۱۸۲۲ م را قید کرده‌اند.

بنا به گفته اسلم صدیقی، اولین دفعه روزنامه جام جهان نما در ۲۸ مارس ۱۸۲۲ م در خانه بازرگانی انگلیسی انتشار یافت که تماماً به زبان هندوستانی (اردو) بود. بخش

۱- سَتی در میان هندوان؛ یعنی خودسوزی زن در کنار جسد شوهر.



فارسی آن در ۱۶ مه ۱۸۲۲ م در هشتمین شماره اضافه شد.^۱ علاوه بر این، هفته‌نامه‌های دیگری به نام سبادکمودی و کلکته ژورنال نیز نشان می‌دهند که جام جهان نما اولین دفعه به زبان اردو انتشار یافت و بعد از شماره هفت (۱۶ مه ۱۸۲۲ م) یک بخش فارسی نیز به آن ضمیمه شد که خیلی زود شهرت فراوان کسب کرد. طبق گفته گراهام بیلی: "تا ۱۰ اکتبر ۱۸۲۲ م ضمیمه فارسی جام جهان نما شهرت بسیار گرفت و بر روزنامه اردو سبقت جست."^۲

صاحب و مالک این روزنامه ویلیام پیرس هاپکنس^۳، سردبیر لاله سدا سوک و مدیر و ناشر آن هاری هردت بودند. ترتیب صفحات آن از این قرار بوده، بر روی صفحه، علامت مخصوص کمپانی هند شرقی ثبت و زیر آن نشان نام روزنامه جام جهان نما نوشته شده بود. همچنین به ترتیب زیر اسم روزنامه، تاریخ و شماره آن درج، و در زیر تاریخ آن، قیمت روزنامه به زبان انگلیسی نوشته شده بود. ترجمه این بخش به قرار زیر است:

"حضرات عالی اروپاییان برای ذوق مطالعه خودشان یا به منظور اشاعت و ترویج علوم و فنون در میان کارمندان هندی که در اداره‌شان کار می‌کنند، اگر می‌خواهند از این روزنامه خریداری کنند، از کوچه تارا چند دت، محله کولو به وسیله درخواست، قیمت سه روپیه در ماه نیز اردو ضمیمه، حاصل بکنند."

این هفته‌نامه در ابتدا بیشتر برای استفاده اروپاییان بویژه آنهایی که اغلب در شهر کلکته زندگی می‌کردند، چاپ می‌شد تا با مطالعه این روزنامه به زبان هندوستانی (اردو) آشنایی و رغبت حاصل بکنند. تیراژ (شمارگان) ۱۳ نسخه آن در شهر کلکته به فروش

1- Md. Aslam Siddiqui: *Persian Press in India, Indo-Iranica*, 1947, p.17.

2- نصرت الاخبار، دهلی، یکم اوت ۱۸۷۶ م.

3- William Peris Hopkins.



می‌رسید. از تعداد باقی‌مانده ۹ نسخه به شهرهای اورنگ‌آباد، رنگ‌پور، بنارس، فتح‌گره، گوالیار و ۲ نسخه به دهلی و ۲ نسخه به لکهنو ارسال می‌گردید.

۳- شمس‌الآخبار

روزنامه شمس‌الآخبار تحت مدیریت و سردبیری ماتورا مؤهن میترا^۱ در سال ۱۸۲۳ م در شهر با علم و هنر کلکته به چاپ می‌رسید. این روزنامه دارای دوازده صفحه بود که از چاپخانه شخصی مدیر آن، هفته‌ای یک بار در روز جمعه انتشار می‌یافت. اما بنا به گفته امداد صابری، روزنامه شمس‌الآخبار تحت مسؤلیت یک نفر دیگر هم به نام مینی رام تاگور منتشر می‌شد.^۲ و پس از چند سال انتشار، به علت مشکلات مالی و عدم تعاون و بی‌توجهی‌ها و عدم پشتیبانی مشترکین، در سال ۱۸۲۸ م تعطیل گردید. مدیر، اوضاع نامساعد و اسف بار آن را به توسط شعری اظهار کرده است:

سوختیم و سوزش ما بر کسی ظاهر نشد چون چراغان شب مهتاب سیما سوختیم

۴- اخبار سی‌رام‌پور

روزنامه‌ای فارسی به نام سی‌رام‌پور در اوایل سال ۱۸۲۶ م در سی‌رام‌پور، ایالت بنگال به شکل هفته‌نامه انتشار می‌یافت و تا ماه مه سال ۱۸۲۸ م ادامه داشت. از طرف دولت انگلیسی، ۱۶۰ عدد نسخه از این روزنامه به عنوان کمک مالی خریداری می‌شد. علاوه بر کارکنان اداره‌های دولتی، به شهرهای دهلی، آگره و دانشکده کلکته و بنارس - شش شماره برای هر کدام - ارسال می‌گردید.

به علت عدم کمک و پشتیبانی دولتی، در سال ۱۸۲۸ م مجبور به تعطیل گردید. یکی از ویژگی‌های روزنامه سی‌رام‌پور این بود که خبرهای روزنامه بنگالی را به زبان فارسی ترجمه می‌کرد و در این روزنامه به چاپ می‌رساند.

1- Mathura Mohan Mitra.

۲- امداد صابری: تاریخ صحافت اردو، ج ۱، ص ۶۸.

۵- آیینة سکندر

این روزنامه نیز که یکی از پایگاههای علم و ادب قرن نوزدهم میلادی در کلکته بود، انتشار آن در فوریه ۱۸۳۱ م به طور هفته‌نامه در روز دوشنبه آغاز گردید که دارای شانزده صفحه بود. در این روزنامه همیشه نوآوری به نظر می‌رسید؛ زیرا از شماره ۱۲۷ بر روی صفحه اول آن به مناسبت اسم روزنامه، شعر حافظ شیرازی بچشم می‌خورد:

آیینة سکندر جام جم است بنگر تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا

در هیچ جای روزنامه اسم مدیر پیدا نشده است. امداد صابری از مطالعه نامه‌های غالب نشان داده است که مدیر آن سراج‌الدین بود؛^۱ زیرا اسدالله خان غالب - سخنور نامدار - به نام مولوی سراج‌الدین درباره اشتراک آیینة سکندر سفارش کرده بود. نیز از لحاظ روابط دوستانه‌ای که بین مدیر و غالب بود، غزل‌های فارسی غالب در این روزنامه منتشر می‌شد. محمد عتیق صدیقی هم با ارجاع به دکتر عبدالستار صدیقی، مولوی سراج‌الدین را مدیر روزنامه آیینة سکندر معرفی کرده است.^۲

روزنامه آیینة سکندر مثل روزنامه‌ها و جریده‌های دیگر، معمولاً جنبه خبری داشت؛ یعنی اخبار داخلی و خارجی را به چاپ می‌رسانید؛ مثل اخبار فرانسه، ایتالیا، آمریکا، هلند، چین، انگلستان، استانبول (ترکیه)، سنگاپور، روس، رنگون، یونان، مصر قندهار، دمشق، کابل، ایران، پرتغال، بغداد و غیره که نشانگر شهرت و مقبولیت آن می‌تواند به حساب آید. نیز شعر فارسی و اردو در آن چاپ می‌شد.

۶- آگره اخبار و زبده الاخبار

اولین روزنامه فارسی در شمال هند در شهر آگره تحت مدیریت و دبیری منشی واجد علی به نام زبده الاخبار در سال ۱۸۳۳ م به چاپ رسید؛ اگرچه آقای کی‌ری نوشته

۱- امداد صابری: تاریخ صحافت اردو، ج ۱، ص ۸۰.

۲- محمد عتیق صدیقی: هندوستان اخبار نویسی کمپنی کے عہد میں (اردو)، ص ۲۳۸.



است که یک سال قبل از انتشار روزنامه زبده الاخبار در آگره روزنامه‌ای فارسی به نام آگره اخبار توسط هندرسون^۱ در چاپخانه آگره مطبوع گشت.^۲ بنا به گفته محمد عتیق صدیقی آن وقت که زبده الاخبار منتشر گردید، آگره اخبار تعطیل شده بود.^۳ با این حال امداد صابری درباره آگره اخبار نوشته است که در سال ۱۸۳۴ م زبده الاخبار تغییر نام یافت.

روزنامه زبده الاخبار در زمان خود یکی از ارزشمندترین و نامی‌ترین روزنامه‌های فارسی بشمار می‌رفت. یکی از ویژگیهای مهم آن این بود که این روزنامه همیشه مورد توجه روزنامه‌های انگلیسی بود و مطالبی از آن اخذ و اقتباس می‌کردند و این برای زبده الاخبار افتخار به حساب می‌آمد.

اثر، نفوذ و اهمیت این روزنامه در میان شاهان و نوابان زیادتر بود و از طرف ایشان پول به طور ماهیانه - عطیه یا کمک - پرداخت می‌شد. واجد علی، فرهنگ و تمدن غربی را هیچ وقت نمی‌پسندید، همیشه به افکار و عقاید غربی و هدف تبلیغی مسیحی، آزادانه و دلبرانه انتقاد می‌کرد و طنز می‌گفت و به حمایت دین اسلام، قلم خویش را می‌راند؛ از این لحاظ در میان مسلمانان خیلی معروف و مقبول بود.

۷- ماه عالم افروز

این روزنامه در سال ۱۸۳۳ م به سربرستی مولوی و حاج‌الدین آغاز گردید و هفته‌ای یکبار در روز سه‌شنبه در شانزده صفحه انتشار می‌یافت. در پایان برخی از شماره‌ها محل چاپخانه و نام مالک چنین اشاره شده است:

"در چهارپایه خانه محله کلبه، متصل مدرسه مالک حاجی و حاج‌الدین صاحب".

1- Hindurson.

2- Mr. Carey: *Good Old Days of Honorable John Company*, Vol. 1, p.448.

۳- محمد عتیق صدیقی: هندوستانی اخبار نویسی، ص ۲۳۶.

اخبار و وقایع نادر و فوق العاده ملی و بین‌المللی، در این روزنامه به چاپ می‌رسید؛ مثل کابل، روم، دمشق، هرات، بغداد، بخارا، خراسان، قندهار، ایرلند، انگلستان، فرانسه، روس، نپال و غیره. همچنین اخبار داخلی مثل لاهور، لودیهان، آمُرُنستز، پشاور، پونا، اندور، کشمیر، اجمیر، کلکته، لذاخ، پنجاب، هریانه، حیدرآباد، جی‌پور، آگره، بنارس، لکهنو، بهار و غیره.

علاوه بر اخبار سیاسی و اجتماعی، گاه‌گاهی در زمینه ادبیات هم مطالبی در آن به چاپ می‌رسید.

۸- سلطان الاخبار

روزنامه سلطان الاخبار در تاریخ ۱۲ اوت ۱۸۱۵ م با مدیریت و سردبیری رجب علی لکهنوی به زبان فارسی در کلکته انتشار یافت. این روزنامه نیز هفته‌ای یکبار در روز یکشنبه منتشر می‌گردید که شانزده صفحه داشت.

سلطان الاخبار یکی از مهمترین و سرشناس‌ترین روزنامه‌های فارسی محسوب می‌شود که در زمینه بیداری اجتماعی و آزادی هند نقش فوق العاده‌ای بازی کرده است. از نظر موضوع، محتوی، اهداف و کارنامه‌ها، از تمام روزنامه‌های معاصر مقام و مرتبه بلند و بالاتری را دارا بوده. ناگفته نماند که رجب علی، مردی آزادیخواه و نویسنده‌ای بزرگووار و خوشبین بوده که توسط این روزنامه در زمان نهضت آزادی هند در سال ۱۸۵۷ م نقش مهمی ایفا نموده است و آزادیخواهان را صد در صد تشویق و پشتیبانی نموده، با شجاعت و شهامت علیه رژیم ستمکار و مستبد انگلیسی سخن رانده است.

۹- اخبار لودیهان

انتشار این روزنامه از طرف مبلغان مسیحی آمریکایی به زبان فارسی در ژانویه ۱۸۳۵ م در شهر لودیهان آغاز گردید. در ابتدا، پنج سال در چهار صفحه بود اما بعد از ۶ ژوئن ۱۸۴۰ م تعداد صفحات به هشت رسید. اخبار لودیهان ترجمان افکار و عقاید گروهی مبلغ مسیحی آمریکایی بوده، ولی بعداً مضامین علمی، تاریخی و جغرافیایی را

هم شامل گردید. مهم‌ترین ویژگی و جالب‌ترین نکته آن این که: همیشه از خبر لاهور آغاز می‌شد و غالباً به خبرهای لودهیانه ختم می‌شد. علاوه بر وقایع و حوادث سیاسی و اجتماعی داخلی و خارجی، مضامین علمی، ادبی، تاریخی و مقالات مذهبی هم به چشم می‌خورد. چند شماره این روزنامه که مربوط به سالهای ۱۸۳۶ تا ۱۸۴۰ م است، در آرشیو ملی هند نگهداری می‌شود.

۱۰- سراج الاخبار

این روزنامه در دور آخر سلسله مغول - بهادر شاه ظفر - تحت مدیریت سید اولاد علی در سال ۱۸۴۱ م در شهر دهلی به شکل هفتگی انتشار می‌یافت که جهت اخبار و وقایع قلعه معلی به زبان فارسی منتشر می‌شد؛ و یک روزنامه درباری بحساب می‌آمد. این روزنامه در هشت صفحه بود. اولین قسمت در پنج صفحه نخست، مربوط به کارگزاری‌های روزانه شاه و درباریان بود و در بقیه صفحات، اخبار وقایع مناطق دیگر شهر دهلی منتشر می‌شد. همچنین در آن عریضه‌ها و شکایات عموم هم به چاپ می‌رسید. علاوه بر این، مضامین علمی و ادبی چون غزل‌های میرزا غالب و ذوق و پادشاه بهادر شاه ظفر منتشر می‌شد.

سراج الاخبار مربوط به دربار بود؛ بنابراین زبان، بیان و سبک نوشتاری آن خیلی فصیح، بلیغ و متکلفانه بود، که این خود شأن و مقام دربار مغول را می‌رساند.

۱۱- مهر منیر

مهر منیر اولین روزنامه فارسی بود که هفته‌ای سه بار؛ یعنی روزهای شنبه، سه‌شنبه و پنجشنبه تحت مدیریت محمد علی انتشار می‌یافت. تاریخ انتشار اولین شماره، یکم مه ۱۸۴۱ م، در چهار صفحه و بر سرورق، این شعر درج شده بود:

از عنایات کردگار قدیر گشت مهر منیر عالم گیر

علاوه بر اخبار و وقایع سیاسی، گاه‌گاهی شعر فارسی هم به چاپ می‌رسید که روزنامه از حیث ادبی، مورد توجه و علاقه مردم قرار گرفت.

از شماره ۵۴، در تاریخ ۳۱ اوت ۱۸۴۱ م، روز سه‌شنبه، در آخر روزنامه این شعر به نظر می‌رسید:

ضیا بخش گردید عکس وقایع از این وجه گفتیم مهر منیرش

۱۲- احسن الاخبار

بیشی نیز مثل شهرهای دیگر، در زمینه روزنامه‌نویسی جای مهمی دارد. اولین روزنامه فارسی در این شهر به نام احسن الاخبار منتشر گردید. راجع به مدیر و سردبیر و تاریخ چاپ و چاپخانه این روزنامه اطلاعات زیادی بدست نیامد. آن منابع که محمد عتیق صدیقی از قول عبدالرزاق نوشته است، نشان می‌دهد سال انتشار ۹ نوامبر ۱۸۴۴ م است.^۱

بیشتر خبرهای این روزنامه مربوط به دهلی و قلعه شاهی بوده است. یکی از خبرهای مهم آن مربوط به گرفتاری میرزا اسدالله خان غالب به جرم قماربازی بود که در روزنامه، در تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۸۴۸ م به چاپ رسید.^۲ این روزنامه از این لحاظ هم دارای ارزش و اهمیت تاریخی است.

۱۳- اعظم الاخبار

روزنامه اعظم الاخبار در سال ۱۲۶۵/۱۸۴۸ م در شهر مدراس - جنوب هند - شروع به کار کرد.^۳ در اصل، این روزنامه به زبان اردو بود، اما یکی دو صفحه نیز به زبان فارسی چاپ می‌کرد که دولسانین (دو زبانه) بود.^۴ ولی بعد از ۱۱ مارس ۱۸۵۲ م بخش فارسی را رها کردند.^۵ اسم این روزنامه به نام نواب کرناتک محمد غوث خان اعظم

۱- محمد عتیق صدیقی: هندوستانی اخبار نویسی، ص ۲۵۶.

۲- احسن الاخبار، ۲۵ جون (ژوئن)، ۱۸۲۷ م.

۳- امداد صابری: تاریخ صحافت اردو، ج ۱، ص ۲۶۳.

۴- دکتر محمد فضل‌الدین اقبال: جوبی هند کی اردو صحافت (اردو)، ص ۲۹.

۵- همان.



نگاشته و بر سرورق آن نشان دولت نواب درج می‌شد. در این روزنامه، اخبار و مندرجات از قول گلشن نوبهار، سلطان الاخبار، قزان السعدین و مجمع الاخبار چاپ می‌شد. علاوه بر آن، اشعار فارسی عبدالغفور مهجور، محمد مهدی علی خان بهادر مرشد آبادی، حشمت، حیدری، فرحت و غیره را منتشر می‌کرد.

۱۴- گلشن نوبهار

روزنامه گلشن نوبهار تحت مدیریت عبدالقادر در یکم فوریه سال ۱۸۵۱ م در شهر کلکته انتشار یافت و تا سال ۱۸۵۷ م ادامه داشت. امداد صابری راجع به این روزنامه در کتاب خویش اطلاعات فراوانی فراهم نموده است.^۱

این روزنامه همیشه بی‌پاکانه و دلیرانه علیه ظلم و ستم انگلیسی فریاد سرداده و بر تمام خط‌مشی نادرست که بر ضد مردم هند بوده، انتقاد کرده و طنز نوشته است. مدیر آن در نهضت آزادی ۱۸۵۷ م با آزادیخواهان شرکت جست و توسط روزنامه گلشن نوبهار در فعالیتهای سیاسی و بیداری مردم نقش کلیدی ایفا نموده است. به علت قیام و اینگونه فعالیتهای، حکومت انگلیسی چاپخانه گلشن نوبهار را در سال ۱۸۵۸ م ضبط و روزنامه را تعطیل کرد.

این روزنامه، علاوه بر اخبار سیاسی، در زمینه ادبی غزل‌های جالب و دلنشین هم به چاپ می‌رساند و سبک نوشتاری آن خیلی ساده، سلیس و چاپ آن زیبا بود.

۱۵- مفرح القلوب

این روزنامه در شهر کراچی در سال ۱۲۷۲ هـ/ ۱۸۵۵ م تأسیس گردید و تا سال ۱۳۰۲ هـ/ ۱۸۸۴ م تقریباً سی سال به طور هفتگی جاری بود. در این دوره طولانی، چندین ناشر و مدیر عوض شد؛ مثل محمد شفیع، میرزا محمد جعفر و میرزا محمد صادق مشهدی و غیره که خدمات شایانی انجام داده‌اند. بر سرورق، شعر زیر نقل می‌شد:

۱- امداد صابری: تاریخ صحافت اردو، ج ۱، ص ۹۵.

ای نام تو راحت دل و جان سرمایه فرحت فراوان

هر شماره روزنامه مفرح القلوب دارای دوازده صفحه بود. علاوه بر اخبار داخلی و خارجی، مقالات در موضوعات مختلفی منتشر می‌شد؛ همچنین شعر فارسی نیز چاپ می‌شد.

۱۶- آزاد

روزنامه آزاد در سال ۱۸۸۵م در شهر دهلی انتشار یافت. از این روزنامه، اطلاع زیادی بدست نیامده است؛ زیرا نسخه آن یافته نشد. تنها منبع معتبر، روزنامه سیدالاجبار است که در همان زمان در حیدرآباد انتشار می‌یافت و وجود این روزنامه را اعلام می‌کند. از قول سیدالاجبار صدر هاشمی نوشته است که مبارزه و کشمکش ادبی و قلمی همیشه بین روزنامه آزاد و روزنامه سیدالاجبار وجود داشت^۱.

۱۷- سیدالاجبار

روزنامه سیدالاجبار به مدیریت آقای سید شیرازی در سال ۱۸۸۸م در حیدرآباد تأسیس شد که در هشت صفحه به چاپ سنگی هفته‌ای یکبار روزهای شنبه منتشر می‌شد. طبق گفته پرفسور برون، سی و پنج شماره از سیدالاجبار (شماره اول، هشتم دسامبر ۱۸۸۸م و شماره سی و پنجم، دوم اوت ۱۸۸۹م) در موزه بریتانیا، لندن موجود است. بر روی صفحه اول - مثل روزنامه ایران - علامت دولت شیر و خورشید وجود داشت و زیر آن تصویر، شعرهای فارسی و عربی در توصیف و ستایش روزنامه نوشته می‌شد که در همه شماره‌ها درج می‌شد.

این روزنامه بسیار آموزنده، برخوردار اطلاعات و اخبار تلگرافی خارجی هم بود و مقالات مهم سیاسی - جهت روابط ایران و روس - در آن نوشته می‌شد و اخبار خارجی روزنامه‌های مشهور انگلیسی را نیز ترجمه و چاپ می‌کرد. در برخی از شماره‌های

۱- محمد صدر هاشمی: تاریخ جراید و مجلات ایران. ج ۱. ص ۱۳۸.

سیدالاحیار مطالبی راجع به سفر سوّم ناصرالدین شاه قاجار به اروپا به چاپ رسید.

۱۸- کوکب ناصری

روزنامه کوکب ناصری تحت مدیریت میرزا مصطفی شیخ الاسلام بهبهانی و دکتر سلوستر در سال ۱۸۹۱ م در شهر بمبئی انتشار یافت که به چاپ سنگی و خط نستعلیق و اندازه ۱۷/۵ × ۱۱/۵ اینچ بود.

قیمت سالیانه این روزنامه در بمبئی ۱۵ قران، برای دیگر ناحیه‌های هند و خلیج فارس و عربستان ۲۰ قران و در شهرهای ایران و ترکیه و اروپا ۲۵ قران مقرر شده بود.

۱۹- جبل‌المتین

جبل‌المتین یکی از سرشناس‌ترین و پرارزش‌ترین روزنامه‌های فارسی بشمار می‌رود که انتشار آن تحت مدیریت سید جلال‌الدین حسینی کاشانی ملقب به مؤیدالاسلام در سال ۱۸۹۳ م در کلکته آغاز گردید و هفته‌ای یکبار روزهای دوشنبه در بیست و چهار صفحه چاپ می‌شد.

روزنامه جبل‌المتین تا مدّت طولانی در هند منتشر شد که مقالات مفصّلی درباره وقایع و حوادث ایران می‌نوشت. علاوه بر خبرهای هندوستان خبرهای مصر، عراق، روسیه، ترکیه و غیره را هم چاپ می‌کرد. یکی از خصوصیات روزنامه جبل‌المتین این بود که به مدّت ده سال هر هفته پنج هزار نسخه از آن برای روحانیان نجف و علمای ایران و دیگر روشنفکران به شکل رایگان فرستاده می‌شد. روزنامه جبل‌المتین نفوذ بسیاری پیدا کرد، تا جایی که مورد توجه اشخاص مذهبی قرار گرفت. بنا به گفته پرفسور برون، از حیث قهرمان، «اتحاد اسلامی» محسوب می‌شود.^۱ وقتی که در سال ۱۹۰۱ م مدیر روزنامه علیه روس - درباره وام - مقالاتی تند و سخت نوشت، شاه ایران آن را خطر عظیم دانسته، مدّت چهار سال ورود آن را به ایران ممنوع ساخت.

۱- پرفسور ای. سی. برون: تاریخ مطبوعات و ادبیات مشروطیت، ترجمه از محمد عباسی، ج ۱، ۲۳۶.



به طور کلی می‌توان گفت روزنامهٔ جبل‌المتین در زمینهٔ آزادی و بیداری ایرانیان خدمات ارزنده و گرانبه‌ای انجام داده است و علیه رژیم استبدادی، دیکتاتوری شاه، وزیران، سیاستمداران و رجال ایرانی، آزادانه و دلیرانه انتقاد نموده و یکی از پایه‌های کاخ مشروطیت و عوامل مؤثر پیدایش نهضت آزادی ایران بوده است. نسخه‌های این روزنامه مربوط به سالهای اکتبر ۱۹۰۰ م تا سپتامبر ۱۹۰۱ م و ۱۹۰۶ م تا ۱۹۱۱ م و ۱۹۱۴ م تا ۱۹۱۶ م در کتابخانهٔ خدا بخش نگهداری می‌شود.

۲۰- مفتاح الظفر

مثل جبل‌المتین این روزنامه هم تحت مدیریت و سرپرستی سید جلال‌الدین حسینی کاشانی و برادرش سید حسن کاشانی از تاریخ یکم سپتامبر ۱۸۹۷ م در شهر کلکته به طور هفتگی انتشار می‌یافت و دارای شانزده صفحه بود. بر روی صفحهٔ اول - زیر اسم روزنامه - همیشه «بنام خسرو گیتی» (مظفرالدین شاه) طرف راست آن، اسم مدیر و سرپرست و نشانی اداره بدین قرار نوشته می‌شد: «سرپرستی مدیر محترم جبل‌المتین جلال‌الدین حسینی مدیر کل میرزا سید حسن کاشانی، محل اداره کلکته فوجداری بالاخانه شیشه گلی نمبر ۳۵، یکم و هشتم و پانزدهم و بیست و دوم هر ماه طبع و توزیع می‌شود».

عبارتی که در هر شماره درج می‌شد، نشانگر اهداف مدیر و راجع به روزنامه است؛ یعنی این روزنامه کاملاً به مسایل علمی جدید می‌پرداخت و دربارهٔ آنها بحث می‌کرد. فقط یک خبر سیاسی در هر شماره چاپ می‌شد و تمام مندرجات در زمینهٔ جغرافیایی، تاریخی، بهداشتی، کشاورزی و اختراع و ابتکار نوین بود.

۲۱- آزاد

انتشار روزنامهٔ آزاد تحت مدیریت و نظارت میرزا سید حسن کاشانی برادر مدیر روزنامهٔ جبل‌المتین کلکته جلال‌الدین کاشانی در ۱۵ اوت ۱۸۹۹ م در شهر کلکته آغاز شده است که در هشت صفحه بود. این روزنامه با چاپ سنگی روزهای یکم، هشتم،



پانزدهم، بیست و دوّم هر ماه منتشر می‌شد. در اصل، این روزنامه آزاد ضمیمه روزنامه مفتاح الظفر بود. راجع به آغاز این روزنامه، قبلاً در مفتاح الظفر صحبت شده است.^۱ در حقیقت مفتاح الظفر به دو بخش بود: بخش اوّل، اغلب به نام مفتاح الظفر و مندرجات آن کاملاً مربوط به علوم و فنون جدید بود؛ بخش دوّم، در هشت صفحه، به نام آزاد موسوم گردید و مسایل سیاسی و اجتماعی را مورد بحث قرار می‌داد.

۲۲- مجمع الاخبار

این روزنامه هم به شکل هفتگی در شهر بمبئی منتشر می‌شد. اما هیچ جا نسخه اصلی آن پیدا نشده. امداد صابری و محمد افضل الدین اقبال از قول سراج الاخبار دهلی و اعظم الاخبار مدراس، وجود این روزنامه را اعلام می‌کنند. علاوه بر این، روزنامه‌ای به نام دورین به فارسی منتشر می‌شد که در نهضت آزادی ۱۸۵۷ م، قربانی جنگال ظالمانه و استعماری انگلیسی گردید. نیز در پیشاور یا عنوان مرتضایی و در حیدرآباد شفیق در سال ۱۸۷۸ م انتشار می‌یافت.

منابع

- ۱- احسن الاخبار، ۲۵ جون (ژوئن)، ۱۸۴۷ م.
- ۲- اردو صحافت کی تاریخ (اردو)، نادر علی.
- ۳- تاریخ جراید و مجلات ایران، محمد صدر هاشمی، ج ۱.
- ۴- تاریخ صحافت اردو، امداد صابری، ج ۱.
- ۵- تاریخ مشروطیت ایران، احمد کسروی، ج ۱.
- ۶- تاریخ مطبوعات و ادبیات مشروطیت تألیف پرفسور ای. جی. برون، ترجمه از محمد عباسی، ج ۱.

۱- مفتاح الظفر، شماره ۱۸، یازدهم مه ۱۸۹۹ م.



- ۷- جنوبی ہند کی اردو صحافت (اردو)، دکتر محمد افضل الدین اقبال۔
- ۸- مفتاح الظفر، شماره ۱۸، یازدهم مه ۱۸۹۹ م۔
- ۹- نصرت الاخبار، دہلی، یکم اوت ۱۸۷۶ م۔
- ۱۰- ہند و پاکستان میں اردو صحافت (اردو)، عبدالسلام خورشید۔
- ۱۱- ہندوستانی اخبار نویسی، محمد عتیق صدیقی۔
- 12- Abdul Ali: *Persian Newspapers in Honourable John Company's days, Bengal Past and Present, Journal, Vol. 33, 1977, p.34.*
- 13- J. Natrajan: *History of Indian Journalism.*
- 14- Md. Aslam Siddiqui: *Persian Press in India, Indo-Iranica, 1947.*
- 15- Mr. Carey: *Good Old Days of Honorable John Company, Vol. I, p.448.*
- 16- S.C. Sanial: *Islamic Culture, Vol. p.105.*
- 17- *Calcutta Journal, 23rd April, 1822, Vol. II, No. 98.*





جان هستی^۱

کمال زین الدین^۲

ز ما بر تو ای جان هستی درود
پس از آفریننده، دل سوی تست
سلامی ز صافی دل بیخته
سلامی چو عطر گل نو بهار
سلامی به پهنای دشت و دمن
درودی به سوی تو دریای نور
سپاسی به ژرفای دریا و رود
پیامی به بالای ماه بلند
که جانت پُر از مهر و تابندگی است
چه شوری است شوری که در سر تراست
صفا از تو بگرفته فز و شکوه
چه ریزم به پای تو ای مام من
مرا پروراندی به مهر و وداد
که بگرفته هستی ز تو تار و بود
در آینه جان همه روی تست
به مهر و صفا درهم آمیخته
به سوی تو ای افسر روزگار
به پاکی گل‌های باغ و چمن
برای تو ای برتر از انس و حور
نثار تو بادا به شعر و سرود
برای تو ای مادر ارجمند
دلت روشن از پرتو زندگی است
چه عشقی است عشقی که در بر تراست
به استادگی پایداری چو کوه
که هستی به هر جا تو همگام من
گهرهای اشکم نثار تو باد

۱- تقدیم به مادران بزرگواری که جهان و هستی را از عشق و محبت و شکیبایی خود مالا مال ساخته و بی اجر سر در گریبان تنهایی فرو برده یا روحشان به آسمانها پرواز کرده است.

۲- شاعر معاصر ایران.

به جان تو سوگند مادر که من
 که تو برتر از جان و اندیشه‌ای
 به محراب جان سجده‌گاهم تویی
 مرا هدیه‌ای نیست جز این سخن
 چو هستی به گیتی، دلت باد شاد
 چو زینجا برفتی به دار بقا
 سخن در کمال و ثنای تو بود
 اگر من نکردم سزای تو کار
 به هر جا ز فرزند خود یاد کن
 تو ای جان هستی مرا شاد کن



ای خدا

ای خدا، ای روشن از تو شمع جان
 ای فروغت انجمن افروز ما
 تا که طرح جان آدم ریختی
 ای شراب وجد و حال از جام تو
 ای نسیم آستان مهر بیز
 ای به مهرت زنده جان هر که زیست
 ای برون از حیطة کون و مکان
 ای خیالت با ضمیرم گرم راز
 تا ز تاب آتش غم سوختم
 بیکسان را خود تویی یار و معین
 دامن گردون ز تو گوهر نشان
 دست مهرت تربیت آموز ما
 هستی ما را به عشق آمیختی
 بر زبان حق شناسان نام تو
 رحمت آسا بنده پرور لطف خیز
 آنکه نومید از عطای تست، کیست؟
 لیک جا بگزیده در تن چون روان
 در قمار عشق تو جان پاکباز
 شمع سان در بزم عشق افروختم
 گمراهان را رهنمای راستین



ای خدا، این بندهات را وارهان
فکر ما سهو است و کار ما خطا
چونکه هست از نیست، خود کردی مرا
دژه را میسند از خورشید دور
سوی خود خوانم، اسیر حسرتم
هستم از غوغای دل در پیچ و تاب
گرچه از رفتن نیاسودم دمی
شرطاً عشق از چند ره پویدنست
شرطاً وصل آمد کشش از سوی دوست
لیک چون ره باشدت سوی کریم
بیم نومیدی درین درگاه نیست
خود چه گویی سخت دشوارست راه
گل دمد، صبر از کنی بر نیش خار
بت شکن باش ای پسر نی بت پرست
چشم دل بگشای و بنگر آشکار
هان از این غفلت زمانی با خود ا
دژه مهر فلک بیما شوی
پاک ساز آینه جان از غبار
راه حق، راه کمال و بندگی است
عشق او سرمایه پایدگی است



اخبار فرهنگی و ادبی

□ گزارش درباره بیست و سومین کنگره استادان فارسی سراسر هند

از: پرفسور شریف حسین قاسمی

بیست و سومین کنگره استادان فارسی سراسر هند از تاریخ ۸ آوریل تا ۱۰ آوریل ۲۰۰۲م (۱۹ الی ۲۱ فروردین ماه ۱۳۸۱) در پتنا، پایتخت ایالت بیهار برگزار گردید. این کنگره با همکاری کتابخانه معروف خدابخش و انجمن استادان فارسی سراسر هند تشکیل گردید.

در این کنگره تقریباً یک صد نفر استاد هندی از دانشگاه‌های مختلف هند و سی نفر استاد و دوستان فارسی از ایران، افغانستان و تاجیکستان شرکت کردند. جلسه افتتاحیه این کنگره در تالار بزرگ و مجلل سازمان بازرگانی در پتنا، در بعد از ظهر روز دوشنبه هشتم آوریل ۲۰۰۲م با قرائت آیاتی چند از قرآن کریم شروع شد. رئیس کتابخانه خدابخش جناب آقای دکتر ضیاءالدین انصاری از شرکت کنندگان در این کنگره و در این جلسه استقبال نمودند. آقای دکتر انصاری در ضمن اظهارات خود، اهمیت زبان و ادب فارسی را مورد بررسی قرار دادند و در معرفی کتابخانه خدابخش بدرستی گفتند که این کتابخانه بزرگترین کتابخانه شرق شناسی در هند است. نسخ خطی پرارزش و اساسی در این کتابخانه نگهداری می‌شود. امید است استادان و دانشمندان فارسی کمر همت به مطالعه و بررسی و چاپ و انتشار آنها ببندند. تعداد زیادی نسخه‌های خطی فارسی منحصر به فرد وجود دارند، باید بعد از تصحیح علمی به چاپ برسند. در اثر این چنین تلاشها ما می‌توانیم به گوشه‌هایی از تاریخ ادب فارسی دست پیدا کنیم که تاکنون



ناشناخته مانده‌اند. تعدادی از استادان هندی و ایرانی که در این جلسه افتتاحیه سخنرانی کردند، جنبه‌های گوناگون زبان و ادب فارسی در شبه قاره هند را مورد بررسی و نقد قرار دادند. پیامهایی از وزرای مختلف ایرانی و هندی که به مناسبت این کنگره ارسال شده بود، هم قرائت شد. در همین روز، ضیافت شام از طرف رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران، دهلی نو در محوطه کتابخانه خدابخش به عمل آمد که در آن استادان هندی و ایرانی و دانشمندان دیگر از دانشگاه پتنا و شهر پتنا شرکت کردند.

در روزهای نهم و دهم آوریل، جلسه‌های علمی کنگره در تالار کتابخانه خدابخش برگزار گردید. نظر به تعداد زیاد استادانی که می‌خواستند مقالات خود را ارائه دهند، جلسه‌ها در دو اطاق جداگانه تشکیل گردید و بنابراین دو جلسه علمی همزمان با یکدیگر در دو اطاق برگزار شد تا همه استادان و دانشمندان بتوانند مقاله‌های خود را ارائه دهند. بحثهایی که بعد از قرائت هر مقاله به عمل آمد، نشانگر علاقه‌مندی حضار محترم به زبان و ادب فارسی بود. استادان محترم درباره ابعاد مختلف زبان و ادب فارسی مقالات تحقیقی خود را خواندند.

کتابخانه خدابخش بعضی نسخه‌های خطی منحصر به فرد و دارای اهمیت تاریخی و فرهنگی را به مناسبت این گردهمایی در تالاری به معرض نمایش گذاشت. همه استادان علاقه زیادی به این نسخه‌های خطی نشان دادند و از نمایشگاه کتابهای خطی و جایی چند مرتبه دیدن کردند.

جناب آقای دکتر محمد امین استاد بازنشسته دانشگاه پتنا و جناب آقای پرفسور متین احمد استاد بازنشسته دانشگاه مظفرپور، بهار به عنوان استاد ممتاز برگزیده شدند و به آنها جایزه هم داده شد.

استادان ایرانی چند سالی است پیوسته در این کنگره‌ها شرکت می‌کنند و در نتیجه فرصتی بدست آمده تا استادان هندی با استادان ایرانی تماس نزدیک داشته باشند و درباره کارهای علمی و تحقیقی خود تبادل نظر کنند و از تجربیات و مشاهدات یکدیگر

استفاده نمایند. قرار بر این بود که مثل سالهای گذشته جناب آقای مهندس میر محمود موسوی سفیر محترم جمهوری اسلامی ایران در هند و جناب آقای رضازاده رایزن محترم فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در جلسه افتتاحیه به عنوان مهمانان ویژه شرکت نمایند ولی بنابر اشکالی که در پرواز هوایی از دهلی تا پتنا بوجود آمد، ایشان نتوانستند در کنگره شرکت نمایند.

بیست و سومین کنگره استادان فارسی سراسر هند بعد از ظهر روز دهم آوریل ۲۰۰۲م با این تصمیم به پایان رسید که باید در سالهای آینده این کنگره با جنب و جوش و صمیمیت بیشتری برگزار گردد.

□ سمینار دو روزه ملی درباره ادبیات فارسی در انجمن ایران کلکته

از: پرفسور شریف حسین قاسمی

سمینار دو روزه ملی درباره ادبیات فارسی در قرن بیستم میلادی در هند در انجمن ایران کلکته از پنجم ماه مه ۲۰۰۲م تا ششم این ماه برگزار گردید. جلسه افتتاحیه آن در تالار انجمن ایران با حضور تعداد زیادی از دانشمندان و استادان فارسی و رشته‌های دیگر تشکیل گردید. استادان محترم فارسی از دانشگاههای دهلی، جواهر لعل نهرو، اسلامی علیگره، پتنا، شانتی نکیتن و خود کلکته در این سمینار شرکت کردند و باید یادآور شد انجمن ایران از چند سال گذشته برای گسترش زبان و ادبیات فارسی در ینگال کارهای جدی و مفیدی را انجام می دهد. مجله‌ای را به نام اندو-ایرانیکا که قسمتی از آن به انگلیسی و قسمتی به فارسی است، مرتب چاپ می کند و مقالات ارزشمندی را در مورد روابط سیاسی، ادبی و فرهنگی مابین هند و ایران به چاپ می رساند. این مجله وزیر در حقیقت جایگاه مهمی در مجله‌های علمی و تحقیقی و ادبی هند دارد.

استادانی که در این سمینار شرکت کردند، مقالاتی درباره جنبه‌های مختلف موضوع سمینار ارائه نمودند. قرن بیستم میلادی در هند از لحاظ زبان و ادب فارسی اهمیت



خاصی را در بردارد. استادان هندی در این دوره بیشتر به ارزیابی کارهای اسلاف خود در زمینه زبان و ادب فارسی پرداخته، و بیشتر کتابها و مقاله‌هایی را درباره موفقیت‌های ادبی هندوها در زمینه زبان و ادب فارسی تألیف نموده و به چاپ رسانده‌اند. همین‌گونه تلاش‌های هندوها در این سمینار مورد بررسی قرار گرفت و سمینار با این تصمیم به پایان رسید که چون موضوع سمینار دارای اهمیت فوق‌العاده و گسترده است، باید سمینار چند روزه دیگری درباره همین موضوع برگزار شود تا این موضوع به نحوی کاملتر ارزیابی گردد.

□ انتخاب رئیس و دبیر کل انجمن استادان فارسی سراسر هند

در بیست و سومین کنگره استادان فارسی سراسر هند (پتنا) در تاریخ ۲۱ فروردین ماه ۱۳۸۱ (۱۰ آوریل ۲۰۰۲ م) طی مراسمی که برای انتخاب رئیس و دبیر کل انجمن استادان فارسی برگزار شد، سرکار خانم پرفسور آرمیدخت صفوی، و جناب آقای پرفسور عبدالودود اظهر دهلوی مجدداً با اکثریت آرا به ریاست و دبیر کلی این انجمن به مدت دو سال برگزیده شدند. این انتخاب فرخنده را به ایشان و تمامی دستداران فارسی در هند تبریک می‌گوییم، و دوام توفیقات همگان را از درگاه خداوند خواهانیم.



انتشارات مرکز تحقیقات فارسی

- ۱- فرهنگ لسان الشعراء از گردآورنده‌ای متخلص به عاشق، به کوشش پرفسور نذیر احمد، تیرماه ۱۳۷۴ هـ ش / ژوئیه ۱۹۹۵ م، بها / ۲۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.
- ۲- دریای اسماء (ترجمه کتاسرت ساگز)، ترجمه مصطفی خالقداد عباسی، تصحیح دکتر تاراچند و پرفسور سید امیر حسن عابدی، ۱۳۷۵ هـ ش / ۱۹۹۷ م، بها / ۳۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.
- ۳- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه‌های عمومی و آرشیو پتبالا (پنجاب، هند)، ۱۳۷۸ هـ ش / ۱۹۹۹ م، بها / ۶۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.
- ۴- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه انجمن ترقی اردوی هند، دهلی‌نو، ۱۳۷۸ هـ ش / ۱۹۹۹ م، بها / ۵۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.
- ۵- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه عمومی هردیال، دهلی، ۱۳۷۸ هـ ش / ۱۹۹۹ م، بها / ۴۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.
- ۶- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه جامعه همدرد، تغلق آباد، دهلی‌نو، ۱۳۷۸ هـ ش / ۱۹۹۹ م، بها / ۸۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.
- ۷- فهرست نسخه‌های خطی فارسی کتابخانه دکتر ذاکر حسین جامعه مئیه اسلامی، ۱۳۷۸ هـ ش / ۱۹۹۹ م، بها / ۸۰۰ روپیه هندی یا معادل آن.
- ۸- فصلنامه فند پارسی از شماره ۱ تا ۱۶، بهای هر مجلد / ۲۵۰ روپیه هندی یا معادل آن.



اطلاعیه

به آگاهی دوستداران زبان فارسی می‌رساند جامعه ملّیه اسلامیّه یک دوره بازآموزی زبان فارسی را به مدّت سه هفته، از تاریخ ۲۰۰۲/۹/۱۷ تا ۲۰۰۲/۱۰/۸، برای استادان فارسی دانشگاهها و کالجها برگزار می‌نماید. این دوره به تأیید U.G.C. رسیده است.

از دوستداران دعوت می‌شود برای دریافت فرم جهت شرکت در این برنامه به این نشانی مراجعه فرمایند:

The Director
Academic Staff College
Jamia Millia Islamia
Jamia Nagar
NEW DELHI 110 025
Fax : 011-6844418

بناکردم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند

آموزش مکاتبه‌ای زبان فارسی

زبان شیرین فارسی، خود به خانه شما می‌آید

با استفاده از کتابها و نوارهای آموزشی

زبان فارسی را

به شیوه ایرانی و امروزی آن بیاموزید

بخش آموزش زبان فارسی

خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران

دهلی نو

مکاتبه کنید : Department of Persian

Culture House I.R. Iran

18, Tilak Marg

New Delhi 110 001

9 3232-3-4

تلفن تماس :

ای میل (E-mail) : ich@iranhouseindia.com

QAND-E-PARSI

Advisors

Prof. NAZIR AHMED

Prof. S.A.H. Abidi

Prof. A.W. AZHAR

Published by

THE OFFICE OF THE CULTURAL COUNSELLOR
EMBASSY OF THE I.R. OF IRAN

18, Tilak Marg, New Delhi-110 001, Ph: 338 3232-4

Email: ich@iranhouseindia.com

[www.http\\iranhouseindia.com](http://iranhouseindia.com)

- Editor Kouroshi Mansouri
- Designer & Print Manager M. Hassan Haddadi
- Composing Abdur Rehman Qureshi
- Printed at Iran Culture House
18, Tilak Marg, New Delhi 110 001, Ph: 338 3232-4

The Views expressed do not necessarily represent
those of the Editorial Board



No. 17, Bahar 1381

Mar - June 2002

Chief Editor

Director Persian Research Centre

THE OFFICE OF THE CULTURAL COUNSELLOR
Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi

سورة الفاتحة

بسم الله الرحمن الرحيم

No. 17, Bahar 1381

Mar – June 2002



Chief Editor

Director Persian Research Centre

THE OFFICE OF THE CULTURAL COUNSELLOR
Embassy of the Islamic Republic of Iran, New Delhi